

www.x-shobhe.ir

مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

تابستان ۱۳۹۶



فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

تابستان ۱۳۹۶

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

اعتقادی-تابستان ۹۶ ۸

در یکی از مجلات روشنفکری درباره خدانشناسی و خدا نوشته‌اند: خدایی که برای اثبات خود نیاز به مخلوقات دارد و از راه مخلوقات و نشانه‌ها باید پی به وجودش برد؛ چنین خدایی محتاج است! در حالی که در قرآن و روایات مهم‌ترین دلیل بر خدا، وجود نشانه‌ها و مخلوقات‌اش است. چنین خدایی چگونه بر بندگانش خدایی خواهد کرد...؟! پاسخ چیست؟ ۸

در مبحثی گفته‌اید: هیچ کسی نمی‌تواند خود یا دیگران را هدایت کند، اگرچه پیامبر اعظم (ص) باشد؛ و هیچ کسی نمی‌تواند خود و دیگران را گمراه سازد، اگرچه ابلیس لعین باشد. لطفا توضیح بیشتری بدید؟! ۱۲

در یک عکسی، دو تصویر قرار دادند؛ یکی از طبیعت بسیار زیبا و دیگری و از افراد بسیار لاغر اندام و فقیر. می‌گویند چطور ادعا می‌کنید که این همه زیبایی طبیعت و ... کار خداست. اما این وضع فلاکت کار او نیست؟! ۱۵

با توجه به کیفیت پایین اعتقادات و عبادات و کثرت شبهات، مطالعات مجدد و از پایه لازم است. چه روش‌ها و کتاب‌هایی را توصیه می‌نمایید. ۱۹

قرآن مجید و حدیث- تیر ۹۶ ۲۳

با توجه به آیات قرآن می‌بینیم که فرعونیان مردان بنی اسرائیل را می‌کشند و زنان‌شان را زنده نگه می‌داشتند (که مقصود واضح است)؛ اما می‌بینیم که خداوند حضرت موسی را به سمت فرعون می‌فرستد تا او را هدایت کند. پس این همه جنایاتی که بر حق بقیه رفت چه؟! یا اگر اکنون یک داعشی توبه کند چه؟!... ۲۳

از اسلام شناسی سؤال شد: چرا خداوند انسان را طوری خلق کرد که آزمایش شود و اگر موفق نشد به جهنم برود؟ گفت: قبل از خلقت از پذیرش امانت سؤال شد و فقط انسان نادان پذیرفت و اگر نمی‌پذیرفت معاف می‌شد! این سؤال پیش می‌آید که اگر انسان به خاطر انسان بودنش باید امتحان دهد، پس این یک جبر است و اختیار پذیرفتن معنا ندارد. ۲۶

در فهم آیه حج ۱۴ و ۱۵ (هر کس قبول ندارد، ریسمانی به آسمان بکشد، خود را بیاویزد و ...) دچار مشکل شده‌ام؛ لطفا توضیح دهید. ۳۰

فرض کنید به روایت باشد که مصداق نقض (یا نقص) داشته باشد، مثلا: هر کی فلان کار کن این چیزی گیرش میاد - شاید افرادی باشن این کار می‌کنن گیرشون هم نیاد. خب، این چطور میشه؟ آیا اگر منظور معصوم همگان نیستند، نمی‌گفتند عده‌ای یا بعضی؟ آیا یک فرد باید کلام معصوم را تفسیر کند؟... ۳۲

سیاسی- تیر ۹۶ ۳۸

آقای روحانی می‌گوید: «خدا به پیامبر میگه، تو کسی نیستی که بالاسر مردم باشی و بخوای امر و نهی کنی ... «وَمَا أُنْتِ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»، ما فکر می‌کنیم که بالاسر مردمیم و فرمان می‌دهیم، خود پیامبر و امیرالمؤمنین (ع) چنین نبودند ...؟! ۳۸

گوناگون- تیر ۹۶ ۴۴

بسیار مشتاق زیارت امام زمان علیه السلام هستم، بسیار دعا کردم و حتی بارها آرزوی مرگ نمودم تا ببینم، اما مستجاب نمی‌گردد. ۴۴

تفاوت "خوف" با "خشیت" که در قرآن کریم بسیار به آنها تصریح شده در چیست؟ لطفا به گونه‌ای که به سادگی مفهوم باشد، توضیح دهید؟ ۴۸

لطفا حد تواضع و بردباری را بفرمایید. اگر به ما توهین یا بی احترامی شود چون ظاهر مذهبی هستیم جواب بدهیم که معمولا خدا را شکر جواب نمی‌دهیم، ولی ناراحت می‌شویم؛ ممکن است در محیط کار از این اتفاقات پیش بیاید، ما باید تا کی صبر کنیم؟ آیا به مذهب و اعتقاد ما ضربه نمی‌خورد چون همش برای ما مثال حضرت محمد (ص) را می‌زنند که ایشان را اذیت می‌کردند و ایشان همش سکوت می‌کردند! ما هم باید همش سکوت کنیم چون نظریه‌های اخلاقی هست که طبیعی است انسان ناراحت بشود؛ چون نباید به انسان‌ها توهین شود راه حل شما چیست؟! ۵۱

حقوقی و احکام-تیر ۹۶ ۵۶

می‌گویند: امروزه ما می‌توانیم سرعت و محل حرکت دورترین اجرام آسمانی را حتی برای هزاران هزار سال آینده در کسری از ثانیه محاسبه کنیم؛ پس اینکه بپذیریم

- عالم دینی تصمیم بگیرد پایان ماه چه زمانی است؟ مثل این است که باور کنیم زمین به خاطر خدا در حال چرخش است و نه قوانین فیزیک. این یعنی خردباختگی. ۵۶
- آیا در برخی از احکام ما وسواس نیست؟ مثلاً غسل کردیم و بعد دیدیم در یک جا مانعی بوده؟ یا آب قلیل را سه بار نریختیم؛ پس پیمان نیز نجس می شود و ...؟! لطفاً توضیح دهید. ۵۹
- پاسخ‌های کوتاه-تیر ۹۶ ۶۲
- س ۳۸۶- یکی از بهترین راه‌های تقویت زبان انگلیسی، دیدن فیلم‌های خارجی می‌باشد و من برای تقویت روزی دو ساعت فیلم‌های زبان اصلی نگاه می‌کنم و صحنه بدی نیز نمی‌بینم؛ ولی پس از پایان احساس می‌کنم در ایمانم نزلزل ایجاد شده و شک‌های پیدا می‌کنم؟ راهنمایی نمایید. ۶۲
- اعتقادی-مرداد ۹۶ ۶۴
- آیا خدا تو جهان دخالت می‌کند یا نه، بلکه جهان خودش می‌چرخد؟ ۶۴
- امامی که خود محتاج است و من باید برای سلامتی او دعا کنم و صدقه دهم، چگونه می‌تواند شفیع ما باشد و حاجات بنده را بر آورده کند؟ اگر من صدقه ندهم، خدا او را بیمار می‌کند؟! ۶۸
- آقای استیفن دی اونوین تو کتاب "احتمالات خدا" گفته که احتمال وجود خدا ۶۷ درصد! این مطلب سوال خیلی از بچه‌های مسجد ماست! خواهش می‌کنم پاسخ بدین تا شرمنده دوستانم نشم نیازمند کمکتون هستم. ۷۱
- قرآن مجید و حدیث-مرداد ۹۶ ۷۶
- چرا خدا برای هر ملتی به زبان خودش کتاب نفرستاد؟ شاید بگی به خاطر تحریف، خب همه رو مثل قرآن حفظ می‌کرد، اصلاً مگه تورات تحریف نشد؟ آگه شد، یعنی خدا مثل قرآن از آنها مواظبت نکرده است؟ ۷۶
- آیا قرآن بدون تفسیر ائمه باعث گمراهی می‌شود؟ آگه اینطوره چرا مثلاً در مورد اون آیه ۱۲۹ نساء (شما نمی‌تونید عدالت بورزید بین هسراتون روایت داریم که منظور محبت هست درست؟ آگه درسته پس چرا خداوند به محبت اضافه نکرد؟ ۷۹
- من با سوره یس مانوسم، ولی سولم اینه که دلیل اهمیت و ثواب عظیم تلاوت این سوره چیست؟ من هر چی مطالعه کردم، نه درباره صفات خداوند است و نه درباره اهل بیت (ع)، به نظر شما دلیل اهمیت و عظمت سوره یس چیست؟ ۸۳
- سیاسی-مرداد ۹۶ ۸۶
- چرا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی علمای اسلام همچون آیات عظام، مکارم، جوادی آملی و ... سعی چندانی برای اجرای برنامه‌های اقتصادی اسلام نکردند؟ چرا به دولت‌ها فشار نیاوردند؟ چرا با اینکه این عزیزان درباره اقتصاد اسلامی کتاب نوشته‌اند، در عمل به آنها اهتمام لازم را انجام نداده‌اند؟ یا داده‌اند و ما بی‌خبریم؟ ۸۶
- بعد از افتضاح یک عده نماینده مجلس در رابطه با عکس سلفی با خانم موگرینی، که حتی یک آخوندهم بین آنها دیده می‌شود، آیا نباید نتیجه گرفت که از این انقلاب، جز یک پوسته‌ای بیش نمانده و به زودی فرو خواهد باشد؟ (تحلیل و دیدگاهی متفاوت را در پاسخ بخوانید) ۸۹
- حقوقی و احکام-مرداد ۹۶ ۹۴
- بر اساس حدیث «لَيْسَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ فِي الْخُرُوجِ إِلَّا مَضْرُطَّةٌ ... - منبع: اینترنت - زن حق خروج از خانه ندارد مگر در صورت اضطرار (ضرورت)! مگر زن حق گردش، تفریح، مراد با دوستان و ... را ندارد؟ ۹۴
- گوناگون-مرداد ۹۶ ۹۸
- با نزدیک شدن محرم شبهه می‌کنند: «مگر باور ندارید که امام حسین (ع) در بهشت و یزید در جهنم است، پس این همه عزاداری برای چیست؟ در ضمن آنها قوم و خویش بودند و دعوی آنها خانوادگی بود، پس به ایرانی‌ها چه؟! ۹۸

- برای ثروتمند، سرمایه‌گذاری بهتر است یا کمک به فقرا؟ چرا که برخی می‌گویند: کدام سرمایه‌گذاری، بهتر از سرمایه‌گذاری نزد خدا می‌باشد؟ ۱۰۲
- آیا امام همه جا حضور دارد؟ و همه چیز را می‌بیند؟ ممکنه به عده بگن این حرفا شرکه و کارهای خدایست؛ چه جوابی می‌دهید؟ ۱۰۴
- اعتقادی-شهریور ۹۶ ۱۰۹
- اگر مسیح قربانی نشد، پس باب ۵۳ اشعیای نبی درباره‌ی چه کسی است؟ اگر مسیح خدا نیست پس آیه‌ی ۶ از باب ۹ اشعیای نبی درباره‌ی چه کسی است؟ ۱۰۹
- آگه خدا اونقدر داناست که اول و آخر همه چیزو میدونه، برای مثال میدونه که این بنده میاد گناه میکنه و گناهکار از دنیا میره و سرنوشتش جهنمه، چرا اونو خلق میکنه که عذابش کنه؟ ۱۱۴
- می‌خواستم بدوتم نظر اسلام (چه شیعه و چه سنی) در مورد "خوب" چیه؟ آیا اسلام نیز به "خوب نسبی" تاکید داره، یا خوب مطلق؟ و آگه جوابتون خوب مطلق هست، مصداقی از این خوب مطلق تو روابط آدم‌ها(نه صرفا مسلمانا) بیان کنید. ۱۱۷
- در روایات داریم که ۱۴ معصوم سلام الله علیهم اجمعین، برای قبر و قیامت خود گریه می‌کردند و به خداوند عارض می‌شدند: «خدایا به حقارت ما رحم کن». حالا این سوال پیش می‌آید: آنان که این طوری در درگاه خداوند خود را هیچ و پوچ می‌دانستند و از ترس قبر و برزخ بیهوش می‌شدند، چگونه می‌توانند در برزخ و قیامت به داد شیعیان خود برسند؟ ۱۲۱
- چه کار کنیم که نسبت به وجود امام زمان شکی در دل و ذهنمون به وجود نیاد؟ برخی اوقات این حوادث و اتفاقات دنیارو می‌بینیم، این عکسا و اخبار واحوال مردم ین، بحرین، سوریه، عراق، شیعیان عربستان... و گرسنگی در عالم، جنایات آل سعود و صهیونیست‌هارو می‌بینیم و از خودم می‌پرسم: پس کجاست امام زمان، چرا نمیداد؟ پس، آیا اصلا هست؟ ۱۲۵
- در کلام شیعه آمده که انسان در قیامت با بدن مثالی محشور می‌شود. ولی در روایات ذکر شده است که با نفخه‌ی صور، انسان‌ها از قبر خارج شده و به سوی محشر می‌روند. این دو امر چگونه قابل جمع است؟ ۱۲۹
- قرآن مجید و حدیث-شهریور ۹۶ ۱۳۲
- آیا مقام حضرات انبیا عظام علیهم السلام از امامان ما بالاتر نیست؟ در صورتی که امامان ما یک دهم معجزات آنان را نداشتند و انبیا با جبریل در ارتباط بودند و امامان ما نبودند. انبیا عظام هر کدام از خود کتابی داشتند و امامان ما نداشتند؟ کدام امام ما مثل مسیح (ع) مرده زنده کرد و کدام امام ما مثل موسی (ع) با خداوند تکلم کرد؟ ۱۳۲
- درباره فضل خداوند مطالبی خوانده‌ام. می‌خواهم خودم رو مشمول این فضل قرار بدم. چگونه می‌شود فضل الهی را به طرف خود جلب کرد؟ آیا در روایت به کار یا کارهایی در این مورد تاکید شده است؟ ۱۳۶
- سیاسی-شهریور ۹۶ ۱۴۰
- چرا با وجود خدای یگانه، رسول، کتاب و دین واحد، و نیز امر به اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر، شاهد پیدایش روزافزون فرق گوناگون به نام اسلام هستیم؟! ۱۴۰
- اخیرا در فضای مجازی، جمله‌ی «جوری حرف بزنید که آقا خوشش بیاید» درحال انتشار و تکثیر است...؛ آیا واقعا رهبری اینقدر انتقاد ناپذیرند؟ ۱۴۴
- گوناگون-شهریور ۹۶ ۱۴۸
- این که علمای بزرگ (مرحوم قاضی مرحوم بجهت مرحوم مجتهدی و ...) می‌گویند که اگر نماز اول وقت بخوانید به مدارج عالییه می‌رسید واقعا صحیح است؟ از آن طرف با (و ان لیس للانسان الا ما سعی) منافاتی ندارند؟! آیا واقعا می‌توان با نماز اول وقت به مرتبه‌های بالا (مادی و معنوی) رسید؟ ۱۴۸
- آیا درد دل کردن با دیگران خوب است یا خیر؟ درد دل از یک سو سبب سبکی می‌شود، اما از سویی دیگر مستلزم بازگویی زندگی با دیگران است! اگر درست نیست، چه کنیم که سبک شویم و با این دردها چه باید کرد؟ ۱۵۲

- آیا دوست داشتن یک نفر دیگه و عاشق اون فرد بودن دلیل می‌خواهد یا باید بدون دلیل باشد؟ چون می‌گویند: باید دیگران را دوست داشت، بدون اینکه علتش رو بدونی. چون محبتی که علت داشته باشه یا احترام است یا ریا؟ ۱۵۶
- برخی واژگان یا آیات را با حروف ابجد محاسبه کرده و می‌گویند: مثلاً ۱۱۰ می‌شود و یا این عدد با آن عدد برابر است؛ این محاسبات تا چه حدی می‌تواند "حجت و دلیل" باشد؟ ۱۵۹
- یک نوجوان یا جوان، با توجه به نیازهای عاطفی شدید، تمایل به دوستی با جنس مخالف دارد؛ و می‌بیند آنان که دوست گرفته‌اند، انرژی مثبت‌تری دارند؛ به ویژه دختران، که محبت پسران پرایشان بسیار خوشایند است، حال چه کند، در حالی که شرایط ازدواج نیز برای این سنین مهیا نمی‌باشد؟ ۱۶۲
- حقوقی و احکام-شهریور ۹۶** ۱۶۸
- اگر زن غیر مسلمانی که همسر غیر مسلمان است، اسلام بیاورد، هر چقدر هم که عاشق یکدیگر باشند، باید از همسرش جدا شود! آیا چنین فتوایی از منظر اخلاقی و همچنین شرایط رئال (واقعی) مشکل ساز نیست؟ راه حل شما چیست؟ ۱۶۸



اعتقادی-تابستان ۹۶

در یکی از مجلات روشنفکری درباره خدانشناسی و خدا نوشته‌اند: خدایی که برای اثبات خود نیاز به مخلوقات دارد و از راه مخلوقات و نشانه‌ها باید بی به وجودش برد؛ چنین خدایی محتاج است! در حالی که در قرآن و روایات مهم‌ترین دلیل بر خدا، وجود نشانه‌ها و مخلوقات اش است. چنین خدایی چگونه بر بندگانش خدایی خواهد کرد...؟! پاسخ چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

این اشخاصی که خود را روشنفکر نیز می‌نامند، انتظار دارند که خداوند متعال چگونه بشناساند؟! مثلاً یک موجود عظیمی که جسم دارد، پایین بیاید، خود را بنمایاند و بگوید: «من خدا هستم»؟! این روشنفکر می‌خواهد هم وجود خدا را انکار کند، هم تمامی راه‌های اثبات را قبل از طرح ببندد!

پس، نه تنها هر بیانی که بویی از انکار خدا بدهد، "روشنفکرانه" نیست و اعطای لقب روشنفکری آنها به خودشان، فقط یک روش پوششی و تبلیغاتی می‌باشد، بلکه گاه یک گزاره، بیانگر آن است که گوینده یا مدعی، اصلاً فکر را در مقوله‌ی مورد بحث خود به کار نیانداخته است، لذا بسیار عجولانه، طرح موضوع کرده و با خلط مبحث نیز بسیار عجولانه‌تر نتیجه گرفته است. آیا این معنا و مصداق روشنفکری است؟!

نیاز به شناخت:

اگر کسی اصلاً وجود خداوند سبحان را قبول ندارد، اصلاً نباید در مورد اسما، صفات یا افعال موجودی که وجودش را قبول ندارد بحث نماید، بلکه باید مطالعات خود را از سرفصل‌های مقدم‌تری آغاز نماید. مگر می‌شود با انکار یک موجود، راجع به صفات یا افعال او بحث نمود؟!

برای همین شاهدید که نویسنده‌ی به اصطلاح "روشنفکر"، در انتها به انکار می‌رسد، چون در ابتدا نیز منکر بود و آن چه بافته، جهت توجیه این انکار بوده است.

● - اما «نیاز به شناخت»، در مخلوق است و نه در خالق. پس نباید نیاز در نیازمند (مخلوق) را به غنی (خالق) نسبت داد و سپس به چون و چرا پرداخت، این نه تنها یک خلط مبحث است، بلکه یک انحرافی است که بسیار ظریف اتفاق می افتد و شاید مخاطب توجه نداشته باشد!

اگر چه مثال کامل نیست، اما تصور کنید کسی که نیاز دارد خورشید را بشناسد، بگوید: «خورشید نیاز به شناخته شدن دارد و به همین دلیل می تابد و حرارتش را منتقل می نماید!» قطعاً به او خواهند گفت: شما چه خورشید را بشناسید و یا نشناسید، می تابد و حرارت خود را منتقل می کند.

یک - نیاز، فقط در نیازمند است و آن کمبودی است که اگر مرتفع گردد، سبب کمال می گردد، بنابراین فقط در موجودی که کامل نیست و هستی اش توأم با نیستی (کمالش عین ذات نیست و بالتبع محدود و به همراه نقص است) راه دارد و اینها صفات مخلوق می باشد.

دو - از این رو، اگر کسی خداوند را هستی و کمال محض و قائم بالذات شناخته باشد، اصلاً خدا را شناخته و آن چه شناخته و او را خدا می نامد، خدا نیست، بلکه مخلوق تحلیلی خودش می باشد.

سه - کسی که خالق، مالک و ربّ عالم هستی را می شناسد، با عقل، نور علم [در کتاب هستی و کتاب وحی]، می فهمد که او مانند مخلوقاتش، نیازمند نمی باشد، بلکه کمال و غنای محض است و به همین دلیل "سبحان" [مبرا و منزّه از صفات و وصف بندگانش] می باشد.

چگونه خدایی می کند؟

پرسید: «خدایی یعنی چه؟!» قطعاً هیچ پاسخی ندارند. سپس بفرمایید: «آن خدایی که شما در محیله خود آن را ساخته اید، نه خداست و نه خدایی می کند»، اما خداوند سبحان، همانگونه خدایی می کند که بر شما خدانشناس نیز خدایی می کند - مگر با انکار شما، او [العیاذبالله] از خدایی ساقط شده است؟! او خالق، مالک، رازق و ربّ (صاحب اختیار و تربیت کننده ی من، شما و تمام عالم هستی است؛ اوست که زنده می کند و میمراند و در پایان سفر، نزد او بر می گردید و به نتیجه ی ایمان و عمل خود می رسید.

تکبر:

از نمودهای تکبر ابلیسی در بشر این است که وقتی می بیند نیاز دارد کسی را بشناسد، می گوید: او نیاز دارد که "من" او را بشناسم - وقتی می بیند که نیاز دارد نسبت قدرتی اظهار بندگی و خشوع نماید، می گوید: لابد او به بندگی و خشوع "من" نیازمند است - وقتی می بیند به رغم میلش، محبتی در جانش شعله ور می شود، می گوید: لابد محبوب و معشوق، محتاج این است که "من" عاشق او شوم!

نشانه شناسی:

شناخت از روی نشانه‌ها، اختصاصی به شناخت خداوند سبحان و معارف توحیدی ندارد، بلکه هیچ چیزی وجود ندارد که "بالذات" شناخته شود، بلکه همه چیز و حتی کوچک‌ترین موجودات این عالم، همه با نشانه‌هایشان شناخته می‌شوند.

یک قلم و کاغذ آماده کنید، سپس خودتان را در آن به حدی که مقدر است بشناسانید، یا یک درخت، یا یک سیاره را بشناسانید. بنویسید من انسان، مرد / زن، جوان / میانسال، ایرانی، مسلمان/ غیر مسلمان، متأهل/ مجرد، و به این وزن و قدر هستم، تحصیلات من این است، هنر و فن من آن است و ...، اگر یک کتاب در معرفی خود یا یک گیاه و حشره نیز بنویسید، همه بیان نشانه‌هاست، نه معرفی ذات!

علم، یعنی نشانه‌شناسی:

عالم، مجموعه‌ی علم‌ها و نشانه‌هاست - علم، چیزی جز نشانه‌شناسی نیست - و عالم و دانشمند به کسی می‌گویند که در یک یا چند موضوع، تحصیل علم کرده و نشانه‌شناس شده است.

یک - بنابراین، کسی که وجود نشانه‌ها و ضرورت شناخت آنها برای شناخت موجود را نقطه‌ی ضعف می‌داند، نه تنها روشنفکر نیست، بلکه اصلاً نمی‌داند که "علم" چیست و چگونه می‌توان نسبت به کسی یا چیزی شناخت، معرفت و علم پیدا کرد.

دو - هستی، به دو قسم تقسیم می‌گردد که عبارتند از: "ذات و نشانه‌های ذات"؛ و البته که "ذات" همیشه از طریق نشانه‌هایش شناخته می‌شود.

دلایل قرآنی:

قرآن کریم، از سوی خداوند متعال، برای شناساندن و هدایت بندگان نازل گردیده است، نه شناساندن خداوند سبحان به خودش! در مورد خودش می‌فرماید: « شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ / آل عمران، ۱۸ » - یعنی در بودن خود که تردیدی ندارد، مثل بشر نیست که در وجود خود تردید کند، سپس بگوید: «من شک می‌کنم، پس هستم / ذکارت»، بلکه او علیم محض است - بلکه در آیه می‌فرماید: در این مقوله که هیچ الهی به جز الله وجود ندارد نیز خود او شهادت می‌دهد و همین شهادت کافیه است.

اما، در شناساندن به بندگان [که هدف و موضوع قرآن کریم] می‌باشد، عقل و علم و نیز قلب و احساس و تمامی مُدرکات بشری را به نشانه‌های خالقیت، مالکیت، رحمانیت، الوهیت، ربوبیت، رزاقیت و سایر اسمای خود توجه و تذکر (یادآوری) می‌دهد.

توجه:

- - خداوند متعال هستی محض و هستی بخش است، خواه بندگان او را بشناسند و یا نشناسند

● - هر چه در زمین و آسمان‌ها هست نیز نشانه یا نشانه‌هایی از هستی بخش دارد.

● - عالم هستی، تجلی خداوند سبحان است و هر موجودی به تناسب ظرفیت خود، نشانه‌ها از اسمای الهی دارد؛ منتهی هر کس به میزان "توجه" و "موضوع" توجه، این نشانه‌ها را می‌شناسد و البته که "نشانه"، نشانه‌شناس را با هدف و صاحب نشانه آشنا می‌سازد.

حال یکی به این عالم، نگاه عقلی دارد - یکی نگاه علمی دارد - یکی به جمال نگاه می‌کند و دیگری به عظمت و جلال می‌نگرد...؛ پس همه بستگی به "توجه" دارد. چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام، در پاسخ به سؤال مشرکان آفتاب، ماه و ستاره پرست، فرمود:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (الأنعام، ۷۹)

ترجمه: من روی (جهت) خود را به سوی (متوجه) کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود خالصم؛ و از مشرکان نیستم!

انسان غافل:

آدمی اگر فقط به خودش "توجه" کند نیز چون یک مخلوق و نشانه است، خالق و ربّش را می‌شناسد؛ خودشناسی از ملزومات و ضروریات خداشناسی می‌باشد.

اما برخی چنان در غفلت فرو می‌روند که تنها با به هیچ نشانه‌ای توجه ندارند تا راه یابند، و نه تنها خداوند سبحان را نمی‌شناسند، بلکه خودشان را نیز نمی‌شناسند!

از این رو، وقتی به آنها می‌گویید: «انسان را تعریف کن»، چون فقط به خودش توجه دارد و از خودش نیز جز تمایلات نفس حیوانی چیزی را نمی‌شناسد، می‌گوید: انسان حیوان ناطق - حیوان راست قامت - حیوان دوپا... و خلاصه حیوان می‌باشد.

البته این تعریف، از چنین انسانی درست هم هست؛ خداوند نیز می‌فرماید: وقتی چشم و گوش باطن تعطیل شد، وقتی عقل، فهم و قلب مُمهر و موم شد و هیچ معرفتی به آن داخل نگردید، این انسان «كَأَلَانْعَامٍ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ» - مانند حیوانات، بلکه پست‌تر و گمراه‌تر» می‌گردد.

نشانه‌ها:

این توصیف به «كَأَلَانْعَامٍ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ»، فحش و ناسزا نیست، بلکه تعریف واقعی از یک موجود با این نشانه‌هاست و تعریفی است مطابق با تعریف انسان‌های خداشناسی که برخی از آنها خود را "روشنفکر" نیز می‌نامند، از انسان. چنان که بیان شد.

در مبحثی گفته‌اید: هیچ کسی نمی‌تواند خود یا دیگران را هدایت کند، اگرچه پیامبر اعظم (ص) باشد؛ و هیچ کسی نمی‌تواند خود و دیگران را گمراه سازد، اگرچه ابلیس لعین باشد. لطفاً توضیح بیشتری بدید؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آری، چنین است. کسی که مطیع شود، خدا هدایتش می‌کند و کسی که عصیان نماید، خدا هدایتش نمی‌کند. در همان مطلب و مطالب مشابه، توضیح داده شد. اینک قبل از توضیح مضاعف، لازم است به چند آیه از قرآن کریم توجه نماییم.

● - در مورد هدایت توسط پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله و یا هر شخص دیگری فرمود:

« فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ » (الغاشية، ۲۱ و ۲۲)

ترجمه: پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده‌ای * تو سلطه‌گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی!

« إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » (القصص، ۵۶)

ترجمه: تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند؛ و او به هدایت یافتگان آگاه‌تر است

● - در مورد گمراه کردن ابلیس لعین یا هر شخص دیگری نیز فرمود:

« إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ » (التحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: چرا که او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی ندارد * سلطه‌ی او تنها بر کسانی است که [خودشان] او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند، و آنها که نسبت به او [= خدا] شرک می‌ورزند (و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا، گردن می‌نهند).

● - آیات فوق و ده‌ها آیه‌ی دیگری که به همین معنا تصریح دارد، بیانگر آن است که هیچ احدی مستقلاً در هدایت و یا گمراهی دیگران نقشی ندارد، بلکه خداوند متعال بر اساس اراده و انتخاب انسان، هدایت یا گمراه می‌نماید.

هدایت نمودن:

کسی می‌تواند هدایت کند که خالق، علیم، حاکم، قادر، مالک و ربّ باشد. چون او خلق کرده، به تمامی احوال مخلوقاتش علیم است و چون اندازه‌ها (قدرها) را او خلق و وضع نموده، پس قادر اوست؛ و چون مالک است، اختیار با اوست و سلطه دارد و چون هستی تجلی اوست و همه مخلوق او هستند و او علیم و حکیم است، پس ربوبیت (صاحب اختیاری و تربیت امور) با اوست.

پس، هر کسی که بخواهد دیگری را هدایت کند، خودش نیز محتاج هدایت است و تا ربّ العالمین، او را هدایت ننماید، نمی‌تواند در صراط مستقیم گامی بردارد.

آیه الکرسی:

یک موقع گمان نکنیم که ما با ایمان به توحید و معاد و بالتبع نبوت و امامت، یا با عمل به احکام الهی، خودمان خود را هدایت می‌کنیم! خیر، اصلاً چنین نیست، بلکه اراده می‌کنیم که هدایت شویم، پس او هدایت می‌کند. به آیه مبارکه‌ی آیه الکرسی دقت کنیم. نمی‌فرماید آنان که ولایت الله را می‌پذیرند، خودشان را هدایت می‌کنند، بلکه می‌فرماید: خداوند آنان را از ظلمات به نور می‌برد. «اللَّهُ وَیُئِیُّ الدِّینَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ... خداوند ولی (دوست و سرپرست) کسانی است که ایمان آورده‌اند و آنان را از ظلمات به نور خارج می‌نماید ...»

گمراه کردن:

گمراه کردن نیز کار خداست و ربوبیت حکیمانه‌ی اوست. معنای "کار خداست"، این نیست که او یک عده‌ای را که مایل نیستند گمراه شوند، گمراه می‌سازد! این که ظلم است و از ساحت مقدس سبحان به دور است! بلکه یعنی اگر کسی اراده کرد که هدایت نگردد و گمراه شود، چهارچوبی که خداوند متعال بر نظام آفرینش قرار داده، زمینه و امکان گمراهی او را فراهم و مساعد می‌سازد و به او امکان می‌دهد که به سوی میل، اختیار و اراده‌اش برود. یعنی خداوند سبحان او را به همان سویی که اراده کرده می‌برد.

● - انسان، به خودی خود در خسران (زیان در اصل و فرع) است، مگر این که ایمان بیاورد و عمل صلاح انجام دهد و ... (سوره والعصر)، پس کافست که کسی هدایت نخواهد و خداوند متعال نیز هدایتش ننماید، پس یقیناً گمراه می‌شود. مثل این است که بگویید: انسان به خودی خود بی‌سواد است و هیچ نمی‌داند، مگر آن که دیگران او را تعلیم دهند. اما اگر نخواهد تعلیم بگیرد، هم چنان نادان باقی می‌ماند.

گزینی از سلطه و حکومت او نیست:

اختیار ما، فقط در "انتخاب" ما می‌باشد، "فعال مایشاء" خداوند سبحان است. مگر نمی‌گوییم: «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست» - مگر نمی‌گوییم: در این فرمانروایی شریکی برای خود نگرفته است - مگر نمی‌گوییم که هیچ حول و قوه‌ای جز او وجود ندارد: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» - مگر از خداوند متعال نمی‌خواهیم که ما را هدایت نماید «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» ... و مگر نمی‌گوییم که از شرّ شیطان رجیم، به تو پناه می‌بریم «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؟ اینها همه نشان می‌دهد که هیچ نقشی به ما جز "انتخاب" داده نشده است. کارهایی که برای هدایت انجام می‌دهیم (نماز، روزه، جهاد و آن

چه که امر فرموده) نیز همه بر اساس "انتخاب" می باشد. انتخاب می کنیم که هدایت شویم یا نشویم. مابقی تحت مالکیت، حکومت و ربوبیت او انجام می پذیرد. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام، در دعای کمیل عرض نمود: «لَا يُمْكِنُ الْفِرَازُ مِنْ حُكُومَتِكَ».

واسطه‌ها:

بله، خداوند متعال هر فعلی را با وسائط خودش انجام می دهد و هر فیضی را با واسطه‌های خودش عطا می کند، چرا که اولاً ایجاب نظام حکیمانه‌ی قانونمند همین است و ثانیاً ما ظرفیت دریافت فیض بدون واسطه نداریم. اگر بخواهد نور و انرژی ببخشید، خورشید می آفریند - اگر بخواهد محصولات زمینی را رزق کند، باران می فرستد - اگر بخواهد هدایت کند، نبی، رسول، وحی و امام گسیل می دارد - اگر بخواهد جان بدهد و زنده کند، فرمان "باش" می دهد و روح دمیده می شود - اگر بخواهد جان را بگیرد، فرشته‌ی مرگ هر کسی را به مأمور انجام می کند - اگر بخواهد هدایت کند، از یک سو به انسان عقل (حجت درونی) می دهد و از سوی دیگر پیامبر (حجت بیرونی) می فرستد و علوم اعتقادی و حقوقی (بایدها و نبایدها = احکام) را ابلاغ می نماید...؛ بنابراین هر کاری واسطه‌ها و وسایل خودش را دارد، اما هیچ یک مستقل نیستند که بتوانند هدایت یا گمراه کنند، یا فیضی برسانند و یا فیضی را قطع کنند و مانع از رسیدنش گردند.

« مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (فاطر، ۲)

ترجمه: هر رحمتی را خدا به روی مردم بگشاید، کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد؛ و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست؛ و او عزیز و حکیم است.

نتیجه‌ی معکوس، به حسب اراده:

هر نعمتی، به حسب اراده‌ی انسان، می تواند پر برکت و یا مبدل به "نقمت" گردد، اگر نماز و روزه باشد. آیا نفرمود: «همین قرآن، جز بر خسران ظالمین نمی افزاید» - آیا انبیا و رسولان الهی که واسطه‌ی هدایت مردم بودند، سبب نگردید تا یک عده در لجبازی و طغیان و تکبر و کفرشان، شدیدتر گردند؟! آیا یازده امام علیهم السلام را نکشتند؟! آیا یک عده با حرف حقی، موضع حقی، اخلاق حقی و عمل حقی مخالفت و لجاج ندارند.

یک عده به اسلام نمی گروند، اما یک عده‌ی دیگر با آن دشمنی می کنند - یک عده قرآن کریم را تلاوت نمی کنند، اما یک عده‌ی دیگر به جنگ آن می روند - یک عده به آیات و احکام الهی توجهی ندارند و در غفلت به سر می برند، اما یک عده‌ی دیگر مسخره می کنند - یک عده متقی و مقید نیستند، اما یک عده‌ی دیگر، با هر نمادی از ایمان و تقوا (نماز، روزه، حجاب، جهاد، مرد مؤمن، زن مؤمن و...) دشمنی می کنند، از دیدن آنها حرص می خورند، تا جایی که می فرماید: هر گاه خدا به تنهایی یاد شود و یا ذکری از وحدانیت او به میان بیاید، حال شان به هم می خورد!

« وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ » (الزمر، ۴۵)

ترجمه: هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می‌شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز (و متنفر) می‌گردد؛ اما هنگامی که از معبودهای دیگر (محبوب‌ها و مطلوب‌های هوای نفس‌شان) یاد می‌شود، آنان خوشحال می‌شوند.

بنابراین، هر نعمت و واسطه و وسیله‌ی نعمتی، به تناسب اراده‌ی انسان می‌تواند مبدل به نعمت و واسطه و وسیله‌ی گمراهی بیشتر گردد. چنان که برخی با ثروت، آخرت را آباد می‌کنند، برخی دنیای‌شان را آباد و آخرت‌شان را ویران نموده و به آتش می‌کشند.

*** - پس هیچ کس در هدایت و یا منحرف نمودن، اثر استقلالی ندارد. بلکه همه دعوت کننده هستند، و هر کس به هر دعوتی که لبیک گفت، خداوند متعال در نظام آفرینش خود، او را به همان سو می‌برد.

در یک عکسی، دو تصویر قرار دادند؛ یکی از طبیعت بسیار زیبا و دیگری و از افراد بسیار لاغر اندام و فقیر. می‌گویند چطور ادعا می‌کنید که این همه زیبایی طبیعت و ... کار خداست. اما این وضع فلاکت کار او نیست؟! او نیست؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

لابد انتظار دارند که گفته شود: زیبایی‌های طبیعت، کار همان طبیعت یا بشر است، اما در ظلم، فقر و فلاکت آدمیان، نه طبیعت نقش دارد و نه انسان‌های ظالم و جنایتکار، بلکه مستقیم کار خداست!

قرار دادن تصاویر منتخب در کنار هم - نوشتن حکایت از یک مردی بود، مؤمن ولی ظالم - یک زنی بود فاسق، ولی دلسوز - و سایر انشاهای و عکس‌هایی که این روزها در فضای مجازی به وفور منتشر می‌گردد، یک امر اختیاری است که متناسب با حال و احوال و مقاصد بیان کننده، تدوین می‌شوند و به راحتی و به سرعت نیز امکان معکوس نمودن آنها وجود دارد. بنابراین هیچ کدام "دلیل عقلی" ندارند و بر برهانی استوار نمی‌باشند که شما بخواهید اهمیت دهید، پیرامون آن بحث کنید و یا حتی نقد نمایید و اگر چنان چه در موضع قبول و یاد رد، خود را مخاطب آنها قرار دهید و ملزم به پاسخی در تأیید یا تکذیب نمایید، حتماً منفعل شده و بازی خورده‌اید و نویسنده یک عکس، نقاشی، شعر یا جمله‌ای دیگر را منتشر می‌کند.

انکار خدا یا دشمنی با او:

انحراف از حق نیز درجات و مراتب خود را دارد. در مقوله‌ی توحید می‌توانید، سه مرحله‌ی کلی را تعریف نمایید:

۱- **شرک:** قرار دادن شریک برای او. حال یا به سبک جاهلان و سنتی بت پرستی، یا به سبک پیشرفته تر یهودی، که خدا را قبول داشته و دارند، اما دست او را بسته دیده و خود را فعال ما یشاء می دانند، و یا به سبک مدرن، که خدا را قبول دارند، اما صاحبان زر و زور و تزویر را رب (صاحب اختیار و تربیت کننده ی امور خود و جهانیان) می دانند! آنها به صورت نظری، بحث از توحید دارند، ولی در عمل همان ها را بندگی می کنند.

۲- **انکار:** گام پس از شرک، انکار و تکذیب وجود خداوند متعال است، همان که اصطلاحاً به آن «الحاد و کفر» نیز گفته می شود. در این مرحله، انسان جاهل، متکبر، غافل و نافرمان، چون می بیند که این "شرک" مزاحم اوست و نمی تواند اطاعت از خداوند متعال و اطاعت از شیطان درون (نفس حیوانی) و شیطان برون (قدرت ها) را با هم داشته باشد و باید یکی را حذف نماید، خداوند سبحان را حذف می کند و منکر وجودش می شود. هر چند که خودش می داند دلیلی بر انکار و الحاد وجود ندارد. او گمان دارد که وجود خداوند متعال، بستگی به تأیید یا تکذیب او دارد؛ بنابراین اگر نفی و تکذیب کرد، دیگر خدا و معادی نیست و می تواند با خیالی آسوده، به ظلم و فساد خود ادامه دهد!

۳- **دشمنی:** اما گام بعدی، نه شرک است و نه انکار؛ بلکه چون ابلیس لعین با خدا دشمن می شود. به انسان می گوید: چرا شریک می گیری، در حالی که می دانی خداوند سبحان، در هیچ امری شریک ندارد و مگر مخلوق می تواند شریک خالق شود؟ و بعد می گوید: چرا تکذیب و انکار می کنی؟ مگر عقل نداری؟! مگر تو یا دیگران، خالق هستید و می توانید حتی یک مگس را خلق کنید؟ یا مگر مالکیت و ربوبیت عالم به دست شماست که حتی مالک نفع و ضرر خودتان نیز نیستید و به رغم پیشرفت های علمی، هنوز ندانسته های شما به مراتب بیشتر از دانسته هایتان می باشد.

پس، نه تنها رد و انکار و تکذیب نکنید، بلکه به وجود و نیز وحدانیت و ربوبیت او اذعان کنید، ولی (به جای شیطان) او را دشمن بدانید و با او دشمنی کنید!

الف - اگر دقت نمایید، به ویژه در فضای مجازی، دشمنان خدا، اسلام و مسلمانان، و دشمنان انسان و انسانیت، از حدّ انکار و تکذیب گذشته اند؛ نفی و تکذیب نمی کنند، بلکه با ایراد گرفتن از او و افترا و تهمت زدن به او، به وجودش اذعان می کنند، ولی با او دشمنی می کنند و در دل ها بد دشمنی می کارند.

به همین سؤال به عنوان نمونه دقت کنید! نمی گوید که خلقت طبیعت زیبا کار خدا نیست، بلکه زیبایی خلقت را در کنار تصاویر ناخوشایند از فقر و نکبت انسان قرار می دهد و می گوید: "این نیز کار خداست!" این یعنی دشمنی.

ب - اگر کسی وجود خداوند متعال را قبول نداشته باشد، اصلاً با معتقدان او بحث نمی‌کند؛ نه خلقت طبیعت زیبا را کار خدا می‌داند و نه فقر و بدبختی و فلاکت را به او نسبت می‌دهد، چرا که اصلاً وجودش را قبول ندارد. اما کسی که دشمن است و نسبت به خداوند رحمان و رحیم، بغض و عناد دارد، چنین می‌کند.

کار خدا:

موضوع بحث را به دو قسمت کنیم: یکی خلقت زمین، آسمان‌ها، جانداران و از جمله انسان و طبیعت زیبا یا سایر مناظر و وقایعی که به تناسب ساختار و قوانین حاکم بر طبیعت، در زمین و آسمان‌ها و وجود بشر و ارتباطاتش و محصول رفتارهایش و ... رخ می‌دهد - و دیگری فعل خدا و کار خدا، به ویژه در بدبختی‌های نوع بشر.

خلقت:

در مورد خلقت، می‌گوییم: اگر خدا را منکرید، باید نه طبیعت را کار او بدانید و نه بدبختی‌های بشر را؛ بلکه باید حیات را یک پدیده‌ی پوچ، بی‌حکمت، بی‌هدف و بازی یا تصور بدانید. اما خودتان نیز می‌دانید که نظام خلقت، بسیار علیمانه، حکیمانه، قانونمند و بالتبع هدفدار می‌باشد - و خودتان می‌دانید که هیچ چیزی همین‌طوری و از هیچ به وجود نمی‌آید - و خودتان می‌دانید که نه شما خالق خود و این عالم هستی هستید و نه دیگرانی که چون شما از صفات مخلوق برخوردارند.

خداوند متعال در مورد خلقت زمین و آسمان‌ها و هر چه در آنهاست و نیز ربوبیت و رزاقیت آن، سؤالی طرح می‌کند که "عقل سلیم" به آن پاسخ درست می‌دهد و "قلب مریض"، هیچ پاسخی به جز سفسطه و شعارهای پوچ و بی‌منطق ندارد:

« أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ »

- یا آنها بی‌هیچ (از هیچ و بدون هیچ علت و عاملی) آفریده شده‌اند، یا خود خالق خویشند؟!

« أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ »

- آیا آنها آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟! (نه) بلکه آنها جویای یقین نیستند!

« أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رِزْقِ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ »

- آیا خزاین پروردگارت نزد آنهاست؟! یا بر همه چیز عالم سیطره دارند؟!

« أَمْ هُمْ سَلَمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ » (الطور، ۳۵ تا ۳۸)

- یا نزدبانی دارند (که به آسمان بالا می‌روند) و بوسیله آن اسرار وحی را می‌شنوند؟! (اگر) کسی که از آنها این

ادعا را دارد دلیل روشنی بیاورد!

بدبختی، فقر و فلاکت انسان:

ابلیس لعین، پس از آن که دید ادعاهای متکبرانه‌اش به جایی نرسید و توجیهاتش نیز او را نجات نداد، گناه استکبار، سرپیچی و توبه نکردن [به خاطر همان تکبرش] را نیز متوجه خداوند سبحان نمود و گفت: "حال که تو مرا گمراه کردی، من نیز چنین و چنان می‌کنم". دقت شود در عین حال که گناه کفر و عنادش را متوجه خدا می‌کند، برای فاعلیت خودش اعتبار قائل است و می‌گوید: «من نیز چنین و چنان می‌کنم!» و سپس همین مواضع را به بشر منحرف تعلیم داده و همین حرف‌ها را با وسوسه به او القا می‌کند. چرا که او دشمن آشکار است و می‌خواهند بندگان خدا، به جای او با پروردگارش دشمنی کنند، تا به سرنوشت او دچار شوند!

بنابراین، هم ابلیس رجیم می‌دانست که به او تا مدتی در برخی از امور "اختیار" داده شده است، هم سایر شیاطین جنّ و انس، این را می‌دانند. منتهی جهت توجیه و تطهیر ظلم خود به دیگران، گناهشان را [العیاذ بالله] متوجه خداوند سبحان می‌کنند. آنها نمی‌گویند: «خدایی نیست»؛ بلکه می‌گویند: «او هست، اما این چنین بد کرده است»!

نکته:

یک - دقت کنیم که بشر به رغم اختیارات محدودی که دارد، نمی‌تواند از سلطه‌ی خداوند قادر و دایره‌ی هستی و قوانین مرتبه از ناحیه‌ی او خارج شود. «لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنَ حُكُومَتِكَ - امکان فراری از حکومت (و حاکمیت) تو وجود ندارد».

از جمله قوانینی که خداوند متعال بر خلقت انسان حاکم نموده، همین موهبت "عقل و اختیار" می‌باشد؛ و همین "عقل و اختیار" است که قرار گرفتن در مقابل گزینه‌های متفاوت برای انتخاب، و بالتبع ضرورت هدایت و وحی را ایجاد می‌نماید. همین "عقل و اختیار" است که عقل و جهل، پاکی و خبائیت، تقوا و فسق، عدل و ظلم... را معنا و امکان می‌بخشد و بالتبع معاد و "کیفر و پاداش" را ایجاد می‌کند.

ب - بله، به یک معنا، فعال ما یثاء خداوند متعال است و هیچ حول و قوه‌ای جز او وجود ندارد؛ اما معنایش این نیست که العیاذ بالله، خداوند سبحان (مبرای از هر گونه نقص، کاستی و نیستی و منزه از توصیفات بندگان)، نمی‌داند، یا خطا می‌کند یا ظلم می‌نماید!

بلکه یعنی، او جهان و انسان را خلق نموده است. "قادر" است، یعنی قدرها و اندازه‌ها را او خلق و وضع نموده است، و بر اساس همان اندازه‌ها هدایت می‌کند:

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (الأعلى، ۱ تا ۳)

ترجمه: منزه شمار نام پروردگار بلندمرتبه‌ات را! * همان خداوندی که آفرید و منظم کرد * و همان که اندازه‌گیری کرد و (سپس) هدایت نمود.

بنابراین، اگر کسی جهت رشد و هدایت را پیش گرفت، او هدایتش می‌کند و اگر کسی جهت کفر و انحراف و ظلم را پیش گرفت، او گمراهش می‌کند. یعنی طبق اراده، مشیت، علم، حکمت و قوانین و ربوبیت او، حتماً گمراه می‌شود. محال است که کسی با کفر و ظلم، رشد کند، به کمال و قرب الهی برسد و در بهشت فردوس جای گیرد.

ج - بنابراین، انسان تا وقتی در دنیا است، در برخی از امور [که مورد امر نهی پروردگار قرار گرفته است]، اختیار دارد؛ برخی این اختیار را "انتخاب"های صحیح و کمال بخش به کار می‌برند و برای خود و جامعه‌ی بشر مفید و پُر خیر و برکت می‌شوند، اما برخی دیگر بر اساس جهل، غفلت، تکبر، خودپرستی (اومانیسیم)، از قالب انسانیت خارج شده و "کالانعام بلهم اضل - حیوان بلکه پست‌تر" می‌گردند؛ بالتبع حرص آنان نیز مانند حرص حیوانات، بلکه بدتر می‌شود و به یک دیگر ظلم می‌کنند و در نتیجه این فقر، بدبختی و فلاکت پدید می‌آید.

د - و البته دشمنان خدا که به اوج انحراف رسیده‌اند و برای توجیه و تطهیر خود، عصیان، طغیان و ظلم‌شان را متوجه خداوند سبحان می‌کنند!

با توجه به کیفیت پایین اعتقادات و عبادات و کثرت شبهات، مطالعات مجدد و از پایه لازم است. چه روش‌ها و کتاب‌هایی را توصیه می‌نمایید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

قبل از خواندن هر کتاب دیگری، تفکر و تأمل در همان که خوانده‌اید و عمل به آن چه می‌دانید لازم است. فرمود: اگر به آن چه می‌دانید عمل نمایید، عارف می‌شوید.

کمیت علم و تا حدودی کیفیت آن، با مطالعه بالا می‌رود، اما هیچ الزامی ندارد که هر چه مطالعه بیشتر شد، ایمان نیز قوی‌تر گردد. چنان که بسیاری در فیزیک، الکترونیک، شیمی، ادبیات، هنر و ... نه تنها دانشمند هستند، بلکه نابغه نیز هستند، اما علوم‌شان جز ضرر به خودشان و جامعه، هیچ نتیجه‌ی دیگری نداشته است. چه کتابی کامل‌تر، جامع‌تر، شیواتر، گویاتر و نورانی‌تر از قرآن مجید، که کلام الله است؟! اما فرمود: همین قرآن کریم «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»، یعنی بر ظالمین، اثری ندارد، جز آن که بر خسران‌شان می‌افزاید.

چه کتاب‌هایی کامل‌تر از "نهج البلاغه"، "صحیفه‌ی سجادیه"، "سایر ادعیه که در مفاتیح الجنان درج شده است"، "اصول کافی" ... و یا کتبی که دانشمندان مبتنی بر آنها، به تفکیک موضوعی و تفصیلی نوشته‌اند؟! اما آیا به صرف خواندن، کار تمام می‌شود؟ اگر اینطور بود که همه موحد، مؤمن و متقی می‌شدند!

سایر علوم، چه به صورت اکتسابی به دست آید، چه حتی با یک نگاه به زمین، آسمان، طبیعت، یا یک حادثه و واقعه به دست آید و ... نیز از این قاعده مستثنا نمی باشند؛ برای برخی مفید و برای برخی دیگر مضر می گردند. بنابراین، مطالعات و کسب علوم [به ویژه علوم اعتقادی و دینی] لازم و واجب است، اما این را بدانیم که نتیجه‌ی مطالعات به مواضع، گرایش‌ها، میل‌ها، اهداف و حال و احوال هر کسی بر می‌گردد، نه صرفاً افزایش علم. لذا در کنار مطالعه، توجه به نکات دیگری لازم است؛ به عنوان مثال:

تفکر:

چقدر خداوند متعال در قرآن کریم، به تأمل و تفکر تأکید نموده است. چرا که بالاخره مطالعات اگر مورد "تفکر" قرار نگیرد، نتیجه‌ی کامل و مفیدی نخواهد داشت؛ چه مطالعات در علوم طبیعی و تجربی باشد و چه مطالعه در معارف اعتقادی.

مثال: فرض کنید که در یک روز، ارجاع مجروح تصادفی، یا مبتلا به سرما خوردگی یا ...، بیست درصد افزایش یابد. آیا علوم تجربی نشان می‌دهد که تصادفات زیاد شده و یا ویروسی منتشر شده است؟ خیر، بلکه تفکر در این پدیده‌ها، سبب یک نتیجه‌گیری "عقلی" می‌گردد و بالتبع حکمی صادر می‌گردد که علمی نیز هست. یا به لحاظ علوم تجربی، دارویی را روی صد یا هزار نفر آزمایش (تجربه) می‌کنند، سپس آن را برای بیش از هشت میلیارد انسان تجویز می‌کنند، آیا تک تک را آزمایش کرده‌اند، یا با تفکر نتیجه‌ی عقلی از علوم تجربی گرفته‌اند؟

● - تفکر در علوم قرآنی، چه بحث از اصولی اعتقادی (توحید، نبوت، معاد، ولایت و ...) باشد، و چه بحث از انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی، و چه بحث از دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی، و چه بحث از تاریخ، و چه حقوق و ... همین‌طور است.

به عنوان مثال: در قرآن کریم مکرر فرموده که در زمین و آسمان مطالعه کنید و کسب علم نمایید؛ اما مطالعات ریشه‌ای و هدفدار، نه مانند نگاه کردن به صورت «فریم فریم» و مجزا.

می‌فرماید: از جانور شناسی گرفته، تا زمین‌شناسی، تا فضاشناسی و ... را مطالعه کن، اما به "چگونگی خلقت" آنها توجه نما تا به خداشناس و معاد شناس شوی و ایمان بیاوری - می‌فرماید: به آب آشامیدنی، بارش باران، کشت بذر و کشاورزی، آتش، آهن و منافعش توجه کن، در آن بنگر و کسب علم بنما، منتهی به "چگونگی خلقت و یا عوامل ایجاد" نیز توجه کن، تا ربّ شناس گردی و این علم به صورت کامل مفید افتد و هدایت‌گر شود، نه این که به تو فقط چند فرمول عملی، برای برخی از امور دنیا و بدن بدهد.

دل:

ایمان، نه در ذهن است و نه در کتاب، بلکه از سنخ محبت و عشق است که جایگاه آن در دل (قلب = وجود) می‌باشد. لذا ممکن است کسی قرآن کریم را که جامع‌ترین کتاب است را مطالعه کند، هزار بار ختم قرآن نماید،

چنان حفظ نماید که حتی با گفتن یک شماره آیه را بخواند و یا با گفتن یک کلمه، آیه و نشانی‌اش را بدهد، قاری باشد و با الحان متفاوت و دلنشین قرآن بخواند، حتی علم تفسیر بداند و کتاب‌ها بنویسد، اما دست آخر، خوارج، وهابی، داعشی، کلاهبردار، رانت‌خوار و ... بگردد! به قول امام خمینی رحمه الله علیه (مضمون): «چه بسا کسی کتاب توحید بنویسد، خوب هم بنویسد، اما خودش موحد نباشد؛ یا کتاب اخلاق بنویسد، خوب هم بنویسد، اما خودش متخلق نباشد!»

خواننده‌ی کتاب نیز همین‌طور است. مرحوم آیت الله علامه جعفری رحمه الله نیز اشعار و غزلیات حافظ و مولوی را می‌خواند و آن همه کتاب تفسیری، فلسفی و عرفانی نوشت - اما برخی از آوازه‌خوانان فاسد غربی و وابسته به فراماسون و صهیونیست نیز ترجمه‌ی آنها را با آواز رپ و ... خوانند! یا خوانندگان خوب خودمان نیز با آواز می‌خوانند.

تزکیه:

"دل"، در اصل "حرم الله و بیت الله" است. به خودی خود پاک و مصفاست. آینه‌ای مناسب برای تجلی اسماء الله است (بشنو از دل، دل حرم کبریاست)؛ اما مانند هر خانه و آینه‌ی دیگری، گاه غبار رویش می‌نشیند و گاه حتی زنگاری می‌بندد که دیگر چاره‌ای برای بازسازی ندارد.

از این‌رو، فرمود: نه تنها راه کار تزکیه است، بلکه تزکیه مقدم بر علم است. چنان که فرمود: رسولان، پس از آن که شما را متوجه آیات (نشانه‌ها) نمودند، به تزکیه اقدام می‌کنند و سپس علم، حکمت و کتاب را به شما می‌آموزند:

« كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ »
 « (البقره، ۱۵۱)

ترجمه: همان‌طور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را پاک می‌گرداند، و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد.

راه کار:

بنابراین، برای استحکام و نیز تقویت ایمان و تقوا، باید متوجه "دل" بود. باید از یک سو پرده‌های نازک و یا ضخیم را از روی آن برداشت و از سویی دیگر مانع از افتادن پرده‌های تازه شد.

این تحول و نوسازی، با «توجه»، «ذکر و یاد» و «عمل صالح» محقق می‌گردد. (پیش از این مطالب بسیاری در موارد مذکور درج شده است که اگر کلمات مرتبطی چون «توجه، ذکر و عمل صالح» را در بخش جستجو در سایت درج و کلیک نمایید، در اختیار قرار می‌گیرد. مانند: (۱) - (۲) - (۳).

- - تا به چیزی "توجه" نداشته باشید، به آن روی نخواهید نمود - و تا یاد «ذکر» کسی یا چیزی به صورت مستمر در ذهن و دل شما نباشد، به یاد آن نخواهید بود و زود فراموش کرده و متوجه و متذکر غیر آن خواهید شد - و تا "عمل" و اقدامات لازم اجرایی صورت نپذیرد، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. دقت کنیم که چگونه در قرآن کریم، همیشه "ایمان به همراه عمل صالح" طرح می شود؟ «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ».
- - بنابراین، مکرر فرمود که خداوند (توحید)، مرگ، معاد و روز دیدار را نه تنها بشناسید، بلکه "متوجه" آن باشید، یعنی در هر امری و هر کاری قرب الهی و لقای محبوب را هدف بگیرید - هم چنین فرمود: بسیار ذکر بگویند، یعنی در دل یاد خدا باشید و به زبان نیز بیاورید؛ حال گاه یاد عظمت، سوحیت، الوهیت و ربوبیت او می نمایید و خاشع می گردید، گاه یاد نعمات و الطافش را می نمایید و شاکر می گردید و گاه یاد قهر و غضب او و گناهان خویش می افتید و استغفار می کنید و ثواب می گردید، گاه یاد فقر خودتان و غنای او می افتید و او را خوانده و از او می خواهید (دعا می نمایید).

احکام:

تمامی احکام اسلامی، از طهارت گرفته، تا عباداتی چون نماز و روزه، یا حج و جهاد، یا احکام اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، قضایی و ...، همه برای این است که ذهن به بازی مشغول نگردد و بر قلب پرده های نفسانی نیافتد، و عبادت مخلصانه باشد، یاد او و دیدارش فراموش نگردد ... و بالاخره انسان، تکامل یافته و آدم شود و مقامات والای قرب او خلیفه الهی برسد. انشاء الله.



قرآن مجید و حدیث - تیر ۹۶

با توجه به آیات قرآن می بینیم که فرعونیان مردان بنی اسرائیل را می کشتند و زنان شان را زنده نگه می داشتند (که مقصود واضح است)؛ اما می بینیم که خداوند حضرت موسی را به سمت فرعون می فرستد تا او را هدایت کند. پس این همه جنایاتی که بر حق بقیه رفت چه؟! یا اگر اکنون یک داعشی توبه کند چه؟!!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر توبه نیز نکنند، سؤال در مورد تکلیف قربانیان به قوت خود باقیست، پس منافاتی ندارد. و گاهی نیز از طرح این قبیل سؤالها و شبههها، فقط القای نوعی دشمنی با خداوند متعال است که از کفر و انکار او بدتر است؛ می خواهند به هر شکلی که شده عدالت او را زیر سؤال ببرند و به نوعی در کار او، عیب و نقص و تقصیر وارد کنند!

اولین نکته‌ی حایز اهمیت و توجه این است که رحمت خداوند متعال واسعه است، پس "باب اسغفار و توبه"، تا انسان به حال احتضار نرسیده و مرگ را با چشم نمی ندیده، باز است. بنابراین، تمامی بندگان حق تعالی، در هر درجه‌ای از کفر، ظلم و شقاوت هم که باشند، در هر لحظه توسط عقل و وحی به استغفار و توبه دعوت می شوند. حال خواه کسی از بیرون نیز آنها را نصیحت و دعوت بنماید، خواه ننماید.

در آن هنگام که انبیا و رسولان الهی، به سوی مردمان گسیل شدند، اکثریت قریب به اتفاق مردم، کافر، جاهل و ظالم بودند، قتلها و جنایتها کرده بودند، فتنهها به راه انداخته بودند که در قرآن مجید فرمود «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» - و فتنه شدیدتر (بدتر) از قتل است / البقره، ۱۹۱ و ...، اما خداوند رحمان و رحیم، آنها را به سوی حق دعوت نمود.

در جنگهایی که کفار علیه پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله راه می انداختند، بسیاری حین جنگ، بیدار می شدند و با پیشیمانی به اسلام گرویده و به ایشان می پیوستند - چنان که در کربلا نیز به غیر از حرّ علیه السلام و پسرانش، برخی حتی نزدیک به ظهر عاشورا به سپاه حق پیوستند و شهید هم شدند ...؛ چرا که راه هدایت،

استغفار و توبه باز است و اگر باز نبود، نه تنها آنان، بلکه ما و تقریباً همگان، با اولین گناه [که گناه عین ظلم به خود و دیگران است]، دچار عقوبات هولناکی می شدیم.

« وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا » (فاطر، ۴۵)

ترجمه: و اگر خدا مردم را به [سزای] آنچه انجام داده اند مؤاخذه می کرد هیچ جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت ولی تا مدتی معین مهلتشان می دهد و چون اجل شان فرا رسد خدا به [کار] بندگانش بیناست.

فرعون:

در مورد رفتن موسی و هارون علیهما السلام به سراغ فرعون، چندین آیه وجود دارد. در چند آیه تکرار فرموده که « اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ - بر به سوی فرعون که او طغیان کرده است / طه، ۲۴ » و یا « اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ - شما (دو نفر) به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است / طه، ۴۳ ».

اتمام حجت:

در ادامه چند دسته از آیات وجود دارد، یکی مربوط به خود فرعون می شود که می فرماید: با ارائه‌ی آیات و بینات من، حجت را بر او تمام کنید، حتی ابتدا با او نرم سخن گوئید، تا اگر خودش می خواهد توبه کند، بهانه‌ای نباشد و برگردد:

« اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ * وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَحْسَبِي * فَأَرَاهُ الْكُفْرَىٰ » (النازعات، ۱۷ تا ۲۰).

ترجمه: به سوی فرعون برو که وی سر برداشته (طغیان کرده) است * و بگو آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایی (اراده‌ی بازگشت و پاکی داری) * و [آیا می خواهی] تو را به سوی پروردگارت راه نمایم تا پروا بداری * پس معجزه بزرگ [خود] را بدو نمود (تا اتمام حجت شود).

*- تا اینجا بحث از اتمام حجت با شخص است که این اتمام حجت، در هر زمان برای همگان وجود دارد. در آیات بسیاری فرمود که خداوند متعال با کفار و منافقین نیز اتمام حجت می کند. زمین و آسمان و عقل و وحی و امام بر حق، معلومات و شواهد عینی و اخبار گذشتگان و زمان حال و ...، همه اتمام حجت است که فقط به حال برخی مؤثر می افتد.

*- برای طواغیت و فراعنه زمان، تابعین و گرویدگان به آنها، داعشی‌ها و هر انسان طاغی، یاغی، جانی و گناهکار نیز چنین می باشد.

یک فایده‌ی این اتمام حجت، برای شخص مخاطب است که اصلاح شود. هدف بعثت تمامی انبیاء و نیز ولایت تمامی اوصیای الهی، همین اصلاح بندگان می باشد. اما فایده‌ی دیگرش نیز درس و عبرت دیگران است، و برای

آنها نیز اتمام حجت است تا اگر به طاغوت یا اهل فسق و فجور و ظلمی محبت دارند، جنایاتش را توجیه نکنند و نگویند: «اگر به آنها نیز اتمام حجت می‌شد، هدایت می‌شدند!» همه باید ببینند که اتمام حجت شد، اما خودشان آنقدر در گمراهی فرو رفته بودند که نپذیرفتند.

دیگران (مردم - مظلومان و ...):

اما دسته‌ی دیگر از آیات مربوط به موسی علیه السلام و فرعون، مربوط به مردم است که در اینجا برخورد دستوری و شدید است:

« فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعِ الْهُدَىٰ » (طه، ۴۷)

ترجمه: پس به سوی او بروید و بگویید ما دو فرستاده پروردگار توایم؛ پس فرزندان اسرائیل را با ما بفرست و عذاب‌شان مکن، به راستی ما برای تو از جانب پروردگارت معجزه‌ای آورده‌ایم و بر هر کس که از هدایت پیروی کند درود باد.

تکلیف ظلم‌های گذشته و یا گذشتگان چه می‌شود؟

در این پرسش، با دو گروه "ظالم و مظلوم" مواجه می‌شویم.

بدیهی است که کافر، مشرک و ظالم، اگر واقعاً ایمان بیاورد، استغفار نماید و سپس توبه کرده و اقدام به اصلاح مفساد خود نماید، بخشوده می‌شود، حتی اگر هفتاد نبی (علیهم السلام) را کشته باشند. مانند بسیاری از کفار، مشرکان، منافقان، ظالمان و مفسدانی که در گذشته و حال، بخشوده شده و می‌شوند و طریق هدایت را می‌پیمایند.

اما، این یک قاعده در رحمت و مغفرت و هدایت الهی است، نه این که همگان چنین توفیقی می‌یابند! قواعد دیگری نیز بیان شده که در آن به علل سلب توفیق اشاره شده است.

پس این نکته را نیز دقت کنیم که اگر چه باب توبه باز است، اما توفیق این توبه شامل همگان نمی‌شود. یعنی برخی چنان به بیراهه رفته‌اند، و به گمراهی دور «ضَلَالٍ بَعِيدٍ» افتاده‌اند که تمامی راه‌ها و امکان بازگشت را به روی خود بسته‌اند! لذا آنها نیز دعوت می‌شوند، اما چون کر و کور "صمّ بکم" شده‌اند، هرگز باز نمی‌گردند و نمی‌توانند بازگردند.

« وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ » (یس، ۱۰)

ترجمه: برای آنان فرقی نمی‌کند که بیم‌شان دهی یا بیم‌شان ندهی، نخواهند گروید.

آنها در چنان وضعیتی از انحراف و شقاوت قرار دارند که خودشان می‌گویند:

« قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ » (الشعراء، ۱۳۶)

ترجمه: گفتند خواه اندرز دهی و خواه از اندرزدهندگان نباشی برای ما یکسان است. اما اینها دلیل نمی شود که خداوند سبحان، رحمان و هادی، هدایت و اتمام حجت ننماید.

تداوم حیات:

اما قشر مقابل، مظلومان و مستضعفانی هستند که مورد ظلم قرار گرفته اند. نوع انسان، از آن جهت که از یک سو ظاهرین است و از سوی دیگر دنیاگرا، دوست دارد که تمامی نتیجه ها، خیلی فوری، در همین دنیا رخ بنماید! « كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ - چنین نیست (که استدلال می آورید یا می طلبید)، بلکه دنیا زودگذر را دوست دارید / القيامة، ۲۰ »

اما، واقع این است که حقیقت حیات، نه تنها محدود به این دنیا نمی باشد، بلکه این دنیا فقط پل کوتاهی جهت گذر است و حیات هم چنان ادامه دارد.

از این رو، خداوند متعال، ضمن آن که بنده ی تائبش را می بخشد، برای مظلومان نیز چنان جبران می کند، چنان که فوق رضایت شان باشد. و البته اگر کافر یا ظالم، پشیمان نشود، استغفار و توبه ننماید، اقدام به اصلاح ننماید، در مقابل تمامی ظلمها و معاصی اش، پاسخگو و معذب خواهد بود. چه فرعون باشد و چه هر یک از ما.

از اسلام شناسی سؤال شد: چرا خداوند انسان را طوری خلق کرد که آزمایش شود و اگر موفق نشد به جهنم برود؟ گفت: قبل از خلقت از پذیرش امانت سؤال شد و فقط انسان نادان پذیرفت و اگر نمی پذیرفت معاف می شد! این سؤال پیش می آید که اگر انسان به خاطر انسان بودنش باید امتحان دهد، پس این یک جبر است و اختیار پذیرفتن معنا ندارد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

یا اسلام شناس نبوده و با معارف قرآنی و قواعد عقلی آشنایی نداشته و یا نتوانسته بیان نماید. اینطور نگاه سطحی به حقایق عالم هستی و آیات قرآن کریم که تبیین این حقایق است و نتیجه گیری ها، ضمن آن که آیات را تسخیف می نماید، مشابه همین سؤالات و شبهات را نیز در اذهان ایجاد می نماید! فرمود:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (الأحزاب، ۷۳)

ترجمه: ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم پس از برداشتن آن ابا کردند و از آن هراسناک شدند و [لی] انسان آن را برداشت راستی او ستمگری نادان بود.

● - در همین ظاهر آیه، باید برای ذهن و فکر سؤال پیش آید که اولاً عرضه کردن یعنی چه؟ ثانیاً امانت چه بود؟ ثالثاً اگر به زمین و آسمان‌ها عرضه شده، چرا انسان پذیرفته که نه زمین است و نه آسمان؟ رابعاً آیا آنان که نپذیرفتند، از امر الهی تمرد کردند یا ...؟ خامساً آیا انسان به خاطر «ظلوم و جهول» بودنش پذیرفته است؟!

عرضه کردن:

عرضه کردن با امر کردن متفاوت است. چنان که در یک آیه می‌فرماید کفار را به جهنم می‌برند، اما در آیه‌ی دیگری می‌فرماید که جهنم را به آنها عرضه می‌کنند. اینها مراتب و مراحل گوناگون در صحنه معاد می‌باشد. اگر خداوند متعال امر نموده بود [مانند امر سجده به آدم علیه السلام]، آنان که مانند ملائک اختیاری نداشتند، (مثل زمین و آسمان‌ها)، حتماً نمی‌توانستند تمرد نمایند. اما "عرضه کردن" مانند تجلی، ظهور و نمایش دادن می‌باشد.

حمل نمودن زمین و آسمان‌ها:

دقت کنیم که نفرمود «آنها نپذیرفتند»؛ چون اولاً امر نبود و ثانیاً اگر امر بود و آنها نیز اختیار داشتند که نپذیرند و تمرد می‌کردند، یقیناً معذب می‌شدند. بلکه سخن از "حمل کردن" است (يَحْمِلْنَهَا)؛ و "حمل" به برداشتن و بردن چیزی تا سر انجام مقصود می‌گویند.

پس وقتی می‌فرماید که "بر زمین و آسمان‌ها عرضه کردیم و آنها حمل نکردند"، یعنی آنها با تمام عظمت خلقتی که دارند، ظرفیت و قابلیت حمل این امانت را نداشتند و ندارند.

در آیه می‌فرماید: «وَأَشَقُّنَّ مِنْهَا»، یعنی از عظمت آن به هول و وحشت افتادند و نمی‌فرماید که نافرمانی و تمرد کردند! بنابراین فرق است بین "ابا کردن و تمرد اختیاری" که حتماً به جهت استکبار است، با امتناع یا ابا کردن از روی عجز و ناتوانی، مثل این یک سنگ ده تنی را به شما عرضه کنند و شما از برداشتن آن ابا کنید، چون توانش را ندارید، اما جرثقیل که برای همین کار ساخته شده است، می‌تواند و هیچ ابایی هم ندارد.

بدیهی است که ابای اشفافی زمین و آسمان‌ها نیز تکوینی بود، نه تشریحی. یعنی خداوند متعال تفهیم می‌نماید که این امانت آنقدر سنگین (ثقیل) است که زمین و آسمان‌هایی که من آفریدم، توان برداشتن و حمل آن را ندارند؛ اما انسان دارد. چنان که در آیه دیگری می‌فرماید: اگر قرآن کریم به کوه نازل می‌شد، خاشع شده و فرو می‌ریخت. یعنی عظمت و ثقلش بیشتر از تحمل یک کوه می‌باشد.

امانت چه بود؟

امانت به چیزی می‌گویند که به واگذار شونده، هدیه یا بخشوده نشده است، پس هیچ‌گاه مالک آن نبوده و نمی‌تواند باشد؛ بلکه مالک دیگری است که این امانت را به جهتی [مانند حمل کردن و رساندن به مقصد]، در اختیار او قرار می‌دهند، اگر چه بهره‌اش به حمل‌کننده برسد. مانند این است که اسناد فوق سرتی را به کسی بدهند تا حمل کند و به مقصد برساند، پس معلوم می‌شود که او "امین" این دستگاه و مالک می‌باشد.

● - بی تردید کسی چیزی را نزد موجودی که اختیار ندارد به امانت نمی سپرد. البته ممکن است که به خاطر نیازش به او بدهد و یا پس بگیرد. مانند اعطای جان به ملائک، انسان، حیوانات و

آیا وقتی مادر به نوزاد شیر می دهد و سپس شیر را از او می گیرد، می گوید: «این امانت بود و پس بده»؟! اما وقتی بالغ شد، چه بسا پول، جواهر، ملک، وصیت و ... را نزد او به امانت بسپارد تا به مقصد برساند و سالم تحویل دهد.

طبق احادیث و روایات صحیح و معتبر، این امانت، همان "ولایت الله" می باشد که در رسالت، وحی و امامت جریان دارد.

انسان ظلوم و جهول:

آیا خالق علیم، حکیم، مالک و قادر، [العیاذ بالله] امانتی که زمین و آسمان هایش تحمل حمل آن را ندارند، به انسان ظالم و جاهل می سپرد؟! و آیا انسان چون ظالم و جاهل بود، گفت و پذیرفت که امانت به او سپرده شود تا او حملش نماید؟! امانت بزرگ و سنگین (ثقیل) الهی که همان «ولایت و ظهور آن در شقوق و شئون گوناگون می باشد» را انسان های کامل و مقربی چون انبیا و رسولان الهی و اولیا و اوصیای او حمل کرده اند، نه همگان و حتی انسان های کافری که «کَالْأَنْعَامِ بَلْهُمْ أَضَلُّ» = مانند حیوان، بلکه گمراه تر» می باشند. اگر حمل این امانت برای انسان حیوان صفت که فقط در این دنیا به زندگی نباتی و حیوانی مشغول است ممکن بود که به سایر حیوانات [که بعضی از آنها به لحاظ حیوانی، کامل تر از بُعد حیوانی انسان هستند] نیز سپرده می شد!

بله، موحدان، مؤمنان و متقیان نیز بار امانت ولایت را با اطاعت، تبعیت، محبت و مودت آنان که "ولایت" بر دوش آنها گذاشته شده و در آنها تجلی یافته است، حمل می کنند، چرا که چون وصل شدن قطره به اقیانوس، به همان انسان های کامل وصل شده اند.

● - «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»

تمامی موجودات رشد دارند، منتهی به تناسب چگونگی خلقت و نقش آنان در کارگاه آفرینش.

انسان نیز از این قاعده مستثنا نمی باشد، پس او نیز برای «شدن» آفریده شده است؛ با این تفاوت که استعداد، توان و قابلیت "خلیفة الله شدن"، یعنی مظهر و تجلی اسماء الله شدن به او داده شده است که از جمله این استعدادها و توان هایی که او را ممتاز می سازد «عقل، اختیار و اراده» می باشد.

بنابراین، انسان وقتی به دنیا می آید، هیچ نمی داند و نمی تواند، اما نیروها و استعدادهای بالقوه ای او بسیار است. پس اگر از این نیروها و استعدادهای کمالی بهره نبرد، قطعاً به خودش و دیگران "ظلم" نموده است و این ظلم نیز از جهالت اوست.

پس انسان به خودی خود، ظالم و جاهل است، پیش درآمدش جهل و ظلم است «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»، مگر این که ولایت‌پذیر گردد و این امانت را سالم و بدون دستبرد، آلوده کردن، کوتاهی و غفلت، به سر منزل برساند.

اختیار و امتحان:

ایجاب «عقل، اختیار و اراده» این است که انسان مجبور نباشد و ایجاب عدم اجبار (که فقط در برخی موارد صدق دارد) این است که انسان فقط یک راه جهت انتخاب نداشته باشد که آن دیگر انتخاب نیست. بلکه بر سر دو راهی‌ها و چند راهی‌ها قرار گیرد و بهترین را انتخاب نماید و برگزیند.

"امتحان" را فقط به بهشت و جهنم حمل نکنید، بلکه به همین زندگی روزمره‌ی تمامی انسان‌های روی زمین [اعم از مؤمن و کافر - دانا و جاهل - عادل و ظالم - کودک و بزرگسال و ...] دقت کنیم که آیا مدام و در هر لحظه، در حال "انتخاب بین چند گزینه" نیستند. از انتخاب یک لیوان نوشیدنی (حلال، حرام، مفید، مضر و ...) گرفته، تا انتخاب رشته‌ی تحصیلی، شغل، همسر، مکان سکونت، چگونگی تعامل با دیگران ... تا حتی انتخاب لباس و نوع آرایش. اینها همه انتخاب و بالتبع امتحان است و نتیجه‌اش به خود انسان مترتب می‌شود؛ و بدیهی است که در جایی که امکان انتخاب ندارد (مجبور است)، تکلیفی هم ندارد و مسئول (مورد سؤال) نخواهد بود.

● - اگر چه خدایی جز "الله جلّ جلاله" وجود ندارد، اما خداوند سبحان، به عقل، شعور و اختیاری که به انسان داده، احترام می‌گذارد و او را حتی در انتخاب و گزینش "إله و معبود" مختار گذاشته است. لذا یکی او را بندگی می‌کند، دیگری گوساله‌ساز را و دیگری گوساله یا حتی مجسمه‌اش را بندگی می‌کند.

البته خالق حکیم، به وسیله عقل «حجت درونی» و رسولان «حجت بیرونی»، کاملاً انسان را آگاه می‌سازد، راه رشد از گمراهی را نشان می‌دهد و سپس می‌فرماید که لزومی ندارد تو را در اعتقاد و عمل مجبور نمایم، راه روشن است، خودت انتخاب کن! و البته کاملاً به قلم صنع (خلقت) و به قلم وحی (قرآن مجید) و با بیان اهل عصمت علیهم السلام، تبیین کرده است که نتیجه‌ی هر انتخابی چیست و در دراز مدت چه خواهد شد.

« لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در دین (اعتقادات و باورها) هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است؛ پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.

در فهم آیه حج ۱۴ و ۱۵ (هر کس قبول ندارد، ریسمانی به آسمان بکشد، خود را بیاویزد و ...) دچار مشکل شده‌ام؛ لطفا توضیح دهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متن و ترجمه‌ی دو آیه‌ی مذکور به شرح ذیل می‌باشد:

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ بَّحْرِيٍّ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (الحج، ۱۴)

خداوند کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها زیر درختانش جاری است؛ (آری)، خدا هر چه را اراده کند انجام می‌دهد!

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيُقْطِعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ (الحج، ۱۴)

هر که گمان دارد که خدا پیغمبر را در دنیا و آخرت نصرت نمی‌دهد ریسمانی به آسمان کشد آن گاه آن را قطع کند و ببیند آیا نیرنگش آن چیزی را که باعث خشم او شده از بین می‌برد؟!

توضیح:

در فارسی و هر زبان دیگری، برای این که بیان کنند «همینی که هست»، اصطلاحاتی وجود دارد مثل: «نخواهی یا نخواهی چنین خواهم کرد - برو هر کاری که دلت می‌خواهد بکن - یا اگر نمی‌پسندی، برو خودت را بکش و ...» یا به قول آذری زبان‌ها «بودی که وار»!

این اصطلاحات در ادبیات، اشعار و قصه نیز به کار می‌رود، مانند مصرعی از غزل حافظ که می‌سراید: «گر تو نمی‌پسندی، تغییر کن قضا را»، یعنی بر اساس مقدرات (اندازه‌ها)، قضای حتمی چنین شده است، حالا اگر تو قبول نداری و یا نمی‌پسندی، برو قضای الهی را تغییر بده!

قرآن کریم:

مانند این اصطلاحات، در کلام وحی [قرآن کریم] نیز بسیار به کار رفته است، منتهی قطعاً در اوج حکمت، و به ویژه در پاسخ قاطع و نقضی علیه کفار، مشرکان و دشمنانی که غیض دارند چنین پاسخ‌هایی وجود دارد؛ چنان که می‌فرماید:

« هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ يُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لِقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْعَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنَّا اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » (المائدة، ۱۱۹)

ترجمه: شما کسانی هستید که آنها را دوست می‌دارید؛ اما آنها شما را دوست ندارند! در حالی که شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید (و آنها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند). هنگامی که شما را ملاقات می‌کنند، (به

دروغ) می‌گویند: «ایمان آورده‌ایم!» اما هنگامی که تنها می‌شوند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را به دندان می‌گزند! بگو: «با همین خشمی که دارید بمیرید! خدا از (اسرار) درون سینه‌ها آگاه است.»

الحج ۱۴ و ۱۵:

کفار، مشرکان و معاندان، چون از یک سو بسیار جاهل هستند و از سوی دیگر بسیار "متکبر" هستند، گمان می‌کنند که چون برخی از نظرات خود را در دنیا و به زور به مردم تحمیل می‌کنند، پس به خداوند سبحان، اراده، حکمت و مشیت او و قواعد و قوانین ثابت الهی نیز می‌توانند تحمیل کنند! آنها گمان دارند که اگر چیزی را قبول نکردند، آن نه حقیقت دارد و نه به واقعیت خواهد پیوست. اما متقابلاً حتی ظنّ و گمان‌هایشان باید حقیقت تلقی گردد و حتماً واقع می‌گردد! به عنوان مثال اگر بگویند: «ما وجود خدا را قبول نداریم»، پس حتماً وجود خدا حقیقت ندارد! یا اگر گفتند: «معاد و حساب و کتاب را قبول نداریم»، پس حتماً بازگشت و حساب و کتابی در کار نخواهد بود!

خداوند متعال نیز ضمن تبیین و تفصیل خبری و استدلالی توحید و معاد در آیات قرآن کریم، گاه می‌فرماید: «همینی که هست و حتماً واقع خواهد شد، چه شما قبول کنید و بخواهید و چه قبول نکنید و نخواهید؟» مانند: «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ - آن واقعه چون وقوع یابد * [که] در وقوع آن دروغی نیست (کسی نمی‌تواند تکذیبش کند) / الواقعة، ۱ و ۲»، و ده‌ها آیه در موضوعات دیگر که می‌فرماید: «وعده خدا این است، محقق خواهد شد، اگر مشرکان یا کافران نپسندند و نخواهند».

● - در سوره حج، آیه ۱۴، پس از وعده‌هایی که در آیات قبل و ده‌ها آیه دیگر به نصرت و فلاح مؤمنان داده است، خبر و وعده‌ی قطعی می‌دهد که مؤمنان را به فلاح رسانده و وارد بهشت خویش می‌گرداند و متذکر می‌گردد که قطعاً "اراده‌ی خدا محقق می‌گردد و نه اراده‌ی بندگان خدا"؛ و البته این سخن حکیمانه را هر برخوردار از عقل سلیمی می‌پذیرد.

● - اما همان‌طور که بیان شد، کفار عنود، هم جاهل هستند و هم متکبر؛ لذا این سخن را نمی‌پذیرد و می‌گوید: یا اصلاً بهشت و جهنمی نیست و یا اگر باشد نیز جای ماست، نه یک عده از مردم که پایین‌تر از سطح ما هستند، ولی به توحید و معاد ایمان آورده و به اسلام گرویده و مؤمن شده‌اند!

● - از این‌رو، خداوند متعال خطاب به آنها می‌فرماید: «همینی که هست». و البته علیمانه، حکیمانه و عادلانه است. لذا اگر تو قبول نداری، یا گمان دیگری داری، یا نمی‌پسندی، برو هر حيله‌ای که داری به کار بند - اصلاً حيله‌هایت را تا آسمان‌ها بالا ببر - یا طنابی به سقف آسمان بیاویز و خودت را حلق‌آویز نما ...، سپس قبل از مردن، همان طناب را قطع کن و یک نگاهی کن که آیا این حيله‌هایت کاربردی داشت و مؤثر افتاد، و اراده و قضای الهی را تغییر داد یا خیر؟!!

نکته:

گاهی به منکر می گویند: «قبول نداری که نداشته باش» - گاهی می گویند: «تو قبول نداری، نپسند یا برو» - یا گاهی می گویند: «برو هر کاری که از دستت بر می آید انجام بده» - یا گاهی می گویند: «برو بمیر، یا خودت را بکش» و ... - اینها همه، قابل انجام می باشد و می شود انجام داد و یا دست کم انجامش را فرض و تصور نمود. اما، هیچ کس نمی تواند طنابی را به سقف آسمان بیاویزد و خود را از آن طناب حلق آویز نماید! یعنی امر محالی است که حتی در عالم فرض و تصور نیز محقق نمی گردد.

پس این پاسخ (آیه ۱۵)، ضمن تأکید مؤکد بر وعده (آیه ۱۴) و سایر آیات مبنی بر نصرت الهی و فلاح برای مؤمنان؛ با مثال به یک امر نشدنی، می فرماید که مخالفتها، گمانها، نظریات، ایسمهای خیالی، دشمنیها، ترفندها و کیدهای شما، برای تغییر و تبدیل این اصل و وعدهی حتمی، نه تنها هیچ اثری ندارد، بلکه آن قدر از حقیقت و واقعیت دور است که قابل تصور ذهنی نیز نمی باشد.

فرض کنید به روایت باشد که مصداق نقض (یا نقص) داشته باشه، مثلاً: هر کی فلان کار کن این چیزی گیرش میاد - شاید افرادی باشن این کار می کنن گیرشون هم نیاد. خب، این چطور میشه؟ آیا اگر منظور معصوم همگان نیستند، نمی گفتند عده ای یا بعضی؟ آیا یک فرد باید کلام معصوم را تفسیر کند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اکنون سؤال چیست؟ این که چرا بعضی مصداقش می شوند و برخی نمی شوند؟ یا همان سؤال قدیمی «چرا تفسیر» می باشد که این بار به این شکل مطرح شده است؟!

پس، سؤال بسیار مبهم طرح شده است، جوانب گوناگون در هم خلط شده و در نهایت به ضرورت یا عدم ضرورت تفسیر رسیده است! بنابراین ناچاریم به اختصار توضیحاتی ایفاد نمایم.

الف - به این که کسی کاری کند و چیزی گیرش بیاید و دیگری همان کار را بکند و همان چیز گیرش نیاید، "نقض در حدیث نمی گویند، بلکه تفاوت افراد و شرایط و چگونگی حال و کار آنهاست. نقض حدیث وقتی است که مثلاً بگویند: «در این حدیث محکم و معتبر آمده که صلوات دعای مستجاب هست، اما در آن حدیث محکم و معتبر دیگری آمده که صلوات دعای مستجاب نیست؛ لذا شاید برای کسی مستجاب شود و برای دیگری شاید نشود».

بدیهی است که در احادیث محکم و معتبر، چنین تناقضی وجود ندارد و دیده نمی شود.

ب - این که یکی همان که گفته شده گیرش بیاید و دیگری گیرش نیاید، "نقص و کاستی" در حدیث نیز نمی باشد؛ چرا که در فاعل و چگونگی انجام فعل تفاوت وجود دارد.

فرض کنید، چند نفر در حدیثی بخوانند: اگر کسی دو رکعت نماز توبه را با خلوص نیت بخواند، خداوند رحمان، گناهان او را می آمرزد.

خب این یک بیان کلی، از یک اصل و قاعده می باشد. حال فرض کنید: یکی این دو رکعت نماز توبه را با توجه، اخلاص و توبه قلبی خواند - دیگری فقط دو رکعت نماز خواند و حتی در همین نماز نیز توجهش به امور دیگری بود - دیگری نماز را خواند، احتمالاً با توجه هم خواند، ولی توبه نکرد، یعنی از گناهش بازنگشت و بلافاصله پس از نماز ادامه داد - دیگری چنین برداشت نمود که خب پس من می روم از صبح تا شب هر گناهی که دلم خواست می کنم و شب نیز این دو رکعت را می خوانم و بخشوده می شوم - یا دیگری برای ریا و تظاهر به دیگران این دو رکعت را خواند ...، و یا اصلاً گناه یکی، حق الناس است که تا بازنگرداند، جبران نکند و یا اخذ حلیت ننماید، صد بار هم این دو رکعت را بخواند، سودی به حالش نخواهد داشت، مگر این که این توجه و توبه سبب هوشیاری و تصمیمش بر اعاده‌ی حق الناس گردد.

پس اگر همه، از یک کار واحد، یک نتیجه‌ی واحد نمی گیرند، سببش "نقص" در حدیث نیست، بلکه نقص در خودشان و یا تفاوت انجام فعل توسط فاعل‌های متعدد می باشد.

ج - نیازی نیست که توسط معصوم علیه السلام قید به "بعضی" شود؛ چرا که گاهی در یک لفظ، عنوان یا صفت، و تعریف آن شرط و شروطی نهفته است. مثل این که شما بفرمایید: «هر محصلی»، خب آیا هر کسی که در مدرسه‌ای ثبت نام کرده است، مصداق محصل می باشد، حتی اگر در مدرسه یا دانشگاه، تحصیل علم ننمود و به امور دیگری مشغول شد؟!

پس اگر یکی معترض شد که «آقا مگر نگفتید که هر محصلی علم می آموزد، چرا فلانی نیاموخت، آیا نمی توانستید خودتان بگویید: «برخی از محصلان و ...»؛ به او می گویند: «ما گفتیم: هر محصلی، اما او هرگز تحصیل ننمود که مصداق محصل باشد».

تفسیر:

گاهی مسئله‌ی اصلی، نفی ضرورت "تفسیر" است و انواع و اقسام گریزها یا مثال‌ها و ...، فقط بهانه برای تکرار این نفی می باشد!

"تفسیر" یعنی بازکردن؛ و به آیات قرآن کریم یا احادیث و ادعیه نیز اختصاص ندارد. هر جمله‌ای و هر گزاره‌ای برای بسط، درک و فهم بیشتر، نیازمند و یا دست کم قابل تفسیر است.

قرآن کریم:

خداوند متعال خود در قرآن کریم، برخی از واژگان را تفسیر نموده است. به عنوان مثال: یک جا سخن از هدایت به صراط کسانی است که به آنها نعمت داده شده است، و شاید هر کسی نعمت و مصداق نعمت داده شده را به گونه ای تفسیر کند. مثلاً بگوید که فعلاً نعمت داده شده، مردمان ژاپن، یا سوئد هستند! حال آیا ما از خدا می خواهیم که ما را به صراط آنان هدایت نماید؟! لذا خود در آیه ی دیگری تفسیر می نموده و می فرماید:

« وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا » (النساء، ۶۹)

ترجمه: و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیق های خوبی هستند! یا در یک آیه می فرماید: « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - يَقِينًا مُؤْمِنًا رَسْتَاكًا شَدَدًا / الْمُؤْمِنُونَ، ۱»، اما در ده ها آیه، تفسیر و تشریح کرده است که "مؤمنان" چه کسانی هستند و از چه ویژگی هایی برخوردار هستند، تا هر کسی گمان یا ادعا نکند که من چون لفظی را گفتم، یا ظاهری را منطبق کردم، حتماً از گروه مؤمنان هستم.

حدیث:

در اصطلاح علوم دینی، به بیانات اهل عصمت علیهم السلام، حدیث یا روایت گفته می شود. احادیث گاهی مستقیم در تفسیر یک آیه یا حتی یک لفظ از قرآن مجید بیان شده است - گاه به معرفت یا نکته ای دیگر، که البته همگی مبتنی بر آیات قرآن کریم می باشد.

حدیث "سلسله الذهب" از امام رضا علیه السلام، کاملاً مصداق موضوع مطروحه در سؤال می باشد، چرا که در آن قید شده « فَمَنْ قَالَ - پس هر کس که بگوید»، و نفرموده: «برخی از کسانی که چنین بگویند»، اما امام علیه السلام، خود آن را تفسیر (باز) نمودند.

امام رضا علیه السلام در حدیث مشهور به "سلسله الذهب" می فرماید:

« حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى الْكَاظمُ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ قَالَ سَمِعْتُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ فِي حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي! »

ترجمه: حدیث نمود پدرم موسی کاظم، (به نقل از) پدرش محمد صادق، (به نقل) از پدرش زین العابدین، (به نقل) از پدرش حسین، (به نقل)، علی بن ابیطالب (علیهم السلام)، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل برایم حدیث کرد که از خداوند متعال شنیده است [که]: «کلمه ی لا إله الا الله قلعه ی من است، پس هر کسی

که بگوید: لا إله إلا الله، وارد قلعه من شده است و هر کسی که وارد قلعه‌ی من شود، از عذاب من در امان خواهد بود».

مفسر چه می‌گوید:

حال اگر به استاد علم حدیث بگویید که این حدیث را برایم تفسیر کن، می‌گوید: بخش اول تا رسیدن به نقل حدیث از شخص رسول الله صلوات الله علیه و آله، مربوط به سند حدیث است که در علم حدیث و علم رجال مطرح می‌باشد و احادیث محکم، مرسل و مرفوع را از یک دیگر تفکیک می‌کند و ...

بخش دوم که ناقل جبرئیل شد و گفت: «از خداوند شنیدم»، یعنی حدیث در جرگه‌ی احادیث قدسی جای دارد. بخش سوم، محتوای حدیث است، که روشن است.

حال یکی پرسید: برای من روشن نیستند که مقصود از "کلمه" چیست؟ آیا یعنی همین گفتن یک جمله، که طوطی هم می‌تواند بگوید؟! پس مفسر چه معصوم باشد و چه غیر معصوم، وارد مبحث کلمه و «کلمات الله» می‌شود که حضرات آدم و ابراهیم و ... همه به کلمات الهی آزمایش شدند؛ پس او به تناسب ظرفیت مخاطب و ضرورت، مسئله را باز و روشن می‌کند.

دیگری پرسید: چرا فرمود هر که بگوید: «لا إله إلا الله» و نفرمود هر که بگوید: لا خالق و یا لا مالک إلا الله، مگر فرقی دارند، و مگر مقصود از همه خدا نیست و همه این مضامین درست نیست؟!

پس مفسر شرح می‌دهد که در اینجا بحث صرفاً خداشناسی نیست، بلکه توحید و خداپرستی است، یعنی گوینده نه تنها خدا را خالق و مالک بداند، بلکه در اعتقاد و عمل به عنوان «إله» خود برگزیند و اولوهیت‌های دیگر - که همگی جعلی و کاذب هستند - را در بُعد نظری (اعتقادی) و عملی، نفی کند و او را بندگی نماید، نه این که هوای نفس خود یا دیگران و یا فراغنه‌ی زمان و یا مجسمه و پرنده و حیوان را "إله" خود بگیرد! پس بحث در اولوهیت است.

حال اگر دیگری پرسد: مقصود از حصن و قلعه و ایمن شدن از عذاب یعنی چه؟ چرا نفرمود: «از عذاب جهنم ایمن است» و فرمود: «از عذاب من در امان است»؟! یا رابطه ایمان با امنیت و ایمن بودن چیست و ...؟! عالم مفسر، مسئله را برایش باز (تفسیر) می‌کند.

نکته:

یک - یکی پرسد: مگر در حدیث نفرموده که «فَمَنْ قَالَ»، پس هر کس این را بگوید کافست و چه بسا کافر، مشرک، منافق و ظالم نیز این را بگویند تا از عذاب خدا ایمنی یابند!

در اینجا مفسر [چه معصوم و چه غیر معصوم]، مسئله را باز می کند که اولاً لفظ باید تصدیق کننده ی قلب باشد، وگرنه دروغ است و دروغگو شامل «فَمَنْ قَالَ = هر کس بگوید» نمی شود؛ و ثانیاً مفسر اول این حدیث، که شخص امام رضا علیه السلام باشند، باز (تفسیر) می کنند که تحقق و صدق شعار «لا إله الا الله»، شرط و شروطی دارد که من از شروط آن هستم. «بَشْرُطِهَا وَشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا».

حال اگر کسی بپرسد: «من از شروط آن هستم یعنی چه؟» مفسر برایش مباحث مربوط به ولایت الله، ولایت ولیّ الله و امامت را باز (تفسیر) می کند.

● - حال آیا این نقض یا نقص در حدیث است؟ یا می توان گفت که آیه و حدیث نیاز به تفسیر ندارد؟! مثل این است که بگویند: هیچ علمی، نیازی به توضیح، تشریح و تفسیر ندارد. خواه فیزیک و شیمی و علوم تجربی باشد - خواه ادبیات، حقوق و علوم انسانی - خواه علوم قرآنی و حدیث.

دو - پس هر جمله و گزاره ای، به ویژه اگر عالمانه و حکیمانه باشد و بالاخص اگر بیان بزرگان و صاحبان مقامات اولای وجود باشند و در درجات بالا و والای علم و حکمت باشند (که در رأس آن خداوند متعال و اهل عصمت علیهم السلام می باشند)، نیاز به تعلیم، تشریح و تفسیر دارد.

سه - به غیر از آیات قرآن کریم و احادیث، تمامی دعاها ی رسیده از اهل عصمت علیهم السلام، سراسر علم و حکمت، معارف توحیدی، ولایی، درس اخلاص، آموزش بندگی، تعلیم چگونگی و ادبیات راز و نیاز با خداوند متعال و تبیین چگونگی اخلاق (مواضع) می باشند؛ لذا کتابها در تفسیر هر گزاره و جمله ی آن نوشته شده و می شود.

دشمنی با تفسیر:

حال که مشخص شد "تفسیر" اختصاص به آیات قرآن مجید و احادیث یا حتی ادعیه ندارد، بلکه یک قطعه ادبی، یا حتی یک جمله ی ساده نیز قابل تفسیر است و گاه تفسیر آن برای درک و فهم بیشتر لازم و ضروری نیز هست، باید دقت کنیم که این همه دشمنی، لجاج و ضدتبلیغ علیه "تفسیر" در مورد متون دینی [که با انشاهای گوناگون، به ویژه در فضای مجازی منتشر می شود] برای چیست؟!

هدف یک - هدف اول، ممانعت از رشد فکری، ادراکی و علمی مردم در شناخت از معارف ژرف و گوهر بار معارف قرآنی و حدیثی می باشد؛ تا بتوانند افراد را سخیف کنند و سپس به سوی خود و فرهنگ خود متوجه کنند و سپس به استثمار بکشانند.

هدف دو - می‌خواهند مسلمانان از یک سو سطحی نگر باشند، از سوی دیگر هر کسی هر چه را همان‌گونه که خودش دلش می‌خواهد تفسیر کند، تا اسلام و مسلمانی، ضمن پوسته‌ای شدن، به تفرقه‌کشانده شود و این وحدت از بین برود.

هدف سه - دور کردن مردم و حتی متنفر کردن آنها از "علمای حقیقی می‌باشد؛ تا نه تنها با علوم دینی آشنا نگردند، بلکه در اخلاق و مواضع نیز به آنها تأسی نکنند، تا فرهنگ اسلام به طور کلی زدوده شود و دیگر کربلاها یا انقلابی چون انقلاب اسلامی به وجود نیاید و همین هم که هست، به اضمحلال و تحریف و نابودی کشانده شود.

دقت:

● - فرض کنید رئیس جمهور که خودش روحانی است، بگوید: «مبنای ولایت و امامت رأی اکثریت مردم است»؛ خب این خودش یک تفسیر است، منتهی غلط و هدفدار! و البته پاسخش نیز مستلزم تفسیر درست و هدفدار می‌باشد.

● - همین که می‌گویند: قرآن کریم، حدیث یا دعا، تفسیر نمی‌خواهد؛ خودش یک تفسیر است. چرا که یا ادعای آنها مبتنی بر نظر شخصی است که باید ادله‌ی آنها را تفسیر کنند؛ و یا مدعی هستند که ادعای آنها مبتنی بر قرآن مجید و حدیث می‌باشد، که باز باید آیه یا حدیثی را تفسیر کنند و بگویند: به این علت می‌گوییم که تفسیر لازم نیست.

● - همین که شما سؤال نمودید، مبتنی بر تفسیر است و همین پاسخی که تقدیم شد نیز نوعی تفسیر می‌باشد.



سیاستی - تیر ۹۶

آقای روحانی می گوید: «خدا به پیمبر میگه، تو کسی نیستی که بالاسر مردم باشی و بخوای امر و نهی کنی ... «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»، ما فکر می کنیم که بالاسر مردمیم و فرمان می دهیم، خود پیامبر و امیرالمؤمنین (ع) چنین نبودند ...؟!»

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از یک سو متأسفیم که چرا یک روحانی که رییس جمهور نیز هست، قرآن را چنین می خواند و تفسیر به رأی می نماید، اما از سوی دیگر خوشحالیم که خود چگونگی رجوعش به قرآن کریم و برداشت از آن را تشریح می کند تا همگان بدانند که ریشه اختلاف زاویه ها در مواضع سیاسی و ... از کجاست؟ و گمان نکنند که فقط یک کمی اختلاف سلیقه وجود دارد! در هر حال «سیاست هر کسی، عین دیانت اوست».

نکته:

دنیا، محل معلوم شدن احوال بندگان خداست؛ یعنی درون ها حتماً بیرون می ریزد. خداوند متعال هیچ گاه نمی گذارد تا حال درون افراد، هم چنان در درون بماند و بنده اش در آخرت، منکر و مدعی نیز باشد؛ لذا حتماً این درون ها، با مواضع، عملکردها و به ویژه "لحن قول" = چگونگی گفتار، بیرون ریخته و آشکار می گردد، این وعده ی حتمی خداوند متعال است؛ و ما نیز در اشخاص متفاوت، تجربه کرده ایم:

« أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْعَانَهُمْ * وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمُ فَلَعرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ » (محمد صلوات الله علیه، ۲۹، ۳۰)

ترجمه: آیا کسانی که در دل هایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه هایشان را آشکار نمی کند؟! * و اگر ما بخوایم آنها را به تو نشان می دهیم تا آنان را با قیافه هایشان بشناسی، هر چند می توانی آنها را از طرز سخنانشان بشناسی؛ و خداوند اعمال شما را می داند!

شیوه ی خلط مبحث:

خداوند متعال می‌فرماید که در قرآن کریم آیات محکم و متشابهی وجود دارد که متشابهات آن، به محکمتش بر می‌گردد؛ اما برخی محکمت را نیز با خلط مبحث متشابه می‌کنند و البته قلب‌های مریض، از همان متشابهات پیروی می‌کنند. این که دیگر صریح آیه می‌باشد.

سه مقوله‌ی «وکیل - بالاسری پیامبر اکرم و اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین و نیز امر به معروف و نهی از مکر»، سه مقوله مستقل [اما مرتبط] هستند که در خلط مبحث آقای روحانی، به این شکل مطرح و نتیجه‌گیری شده است!

وکیل:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (الزمر، ۴۱)

ترجمه: ما این کتاب (آسمانی) را برای مردم بحق بر تو نازل کردیم؛ هر کس هدایت را پذیرد به نفع خود اوست؛ و هر کس گمراهی را برگزیند، تنها به زیان خود گمراه می‌گردد؛ و تو وکیل آنان در امر هدایت نیستی.

وکیل، یعنی کسی که "کار متوکل" به او واگذار شده است، چنان که مؤمنان به خداوند متعال "توکل" می‌کنند؛ و البته که "امر هدایت مردمان" به هیچ کس واگذار نشده است و خداوند حکیم و قادر است که امر هدایت یا گمراهی را بر اساس قوانین تکوین و تشریح، مالک و ربّ می‌باشد.

بنابراین، به پیامبرش صلوات الله علیه و آله، نه فقط در این آیه، بلکه در چندین آیه [نه این که خدا میگه!]، بلکه می‌فرماید تو وکیل نیستی، تو حفیظ نیستی، تو سلطه نداری و چنین نیست که هر کسی را که تو دوست داشته باشی هدایت شود، هدایت گردد.

این بیان، منافاتی با بالاسری ندارد، بلکه نفی سلطه و جبر در امر هدایت می‌باشد، چنان که فرمود: شیطان نیز بر مؤمن سلطه ندارد و سلطه‌ی او فقط بر کسانی است که خودشان ولایت او را بپذیرند (النحل، ۹۹ و ۱۰۰) - در نتیجه می‌فرماید: «کسی با اجبار دیگری، مؤمن یا کافر نمی‌شود و همه به انتخاب خود راه هدایت و یا ضلالت را بر می‌گزینند، و این خداوند مالک است که آنها را [بر اساس مشیت، حکمت و قوانینی که حاکم نموده]، بر اساس انتخاب خودشان، هدایت یا گمراه می‌سازد. چرا که فعال مآیشاء اوست.

بالاسری پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام:

مله آقای روحانی مبنی بر این که «خدا به پیامبر میگه، تو کسی نیستی که بالاسر مردم باشی»، از یک سو دروغ و تحریف است، و از سوی دیگر "لحن قولی" بسیار بی‌ادبانه نسبت به ساحت مقدس آنان دارد! و هم مغایر با آیات صریح قرآن کریم و احادیث می‌باشد، و هم بیانگر نوع نگاه علمی، عقلی، قلبی و عملی گوینده نسبت به خداوند سبحان، قرآن کریم و اهل عصمت علیهم اسلام.

•- همین که ایشان، نبی الله، رسول الله و خاتم الانبیاء و المرسلین هستند، یعنی از جانب خداوند متعال، به عنوان «ولی الله» و «بالاسری» بندگان خدا، برگزیده و منصوب شده‌اند، امامان و صاحبان ولایت نیز هم چنین. پس انکار این حقیقت و واقعیت، به مثابه‌ی انکار اصول عقاید اسلام می‌باشد:

الف:

« النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا » (الأحزاب، ۶)

ترجمه: پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (والا تر و برتر) است؛ و همسران او مادران آنها [= مؤمنان] محسوب می‌شوند؛ و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را به آنها بدهید)؛ این حکم در کتاب (الهی) نوشته شده است.

ب:

« لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا » (الأحزاب، ۲۱)

ترجمه: مسلماً برای شما در [سبک و سیره] زندگی رسول خدا (مواضع، منشها، رفتارها، عملکردها ...) سرمشق نیکوست، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

ج:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ » (محمد صلوات الله عليه و آله، ۳۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید رسول (خدا) را، و اعمال خود را باطل نسازید!

حدیث:

اگر ایشان و امثال ایشان، هیچ حدیثی در برتری رسول اعظم و اهل بیت او صلوات الله عليهم اجمعین نخوانده باشند، دست کم خطبه‌ی غدیر خم را که در منابع شیعه و سنی ثبت است و از محکقات اعتقادات شیعه می‌باشد [و مضامین آن با هیچ قرائت جدیدی قابل تغییر و تبدیل نیست] دست کم یکبار خوانده‌اند:

*- ای مردم! بدانید این آیه درباری اوست. ژرفی آن را فهم کنید و بدانید که خداوند او را برایتان صاحب اختیار و امام قرار داده، پیروی او را بر مهاجران و انصار و آنان که به نیکی از ایشان پیروی می‌کنند و بر صحرانشینان و شهروندان و بر عجم و عرب و آزاد و برده و بر کوچک و بزرگ و سفید و سیاه و بر هر یکتاپرست لازم شمرده

است. [هشدار که] اجرای فرمان و گفتار او لازم و امرش نافذ است. ناسازگارش رانده، پیرو و باورکننده‌اش در مهر و شفقت است.

**** - «مَعَاشِرَ النَّاسِ! فَضَلُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأَنْتِي مَا أَنْزَلَ اللَّهُ الرَّزْقَ وَبَقِيَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ قَوْلِي هَذَا وَلَمْ يُؤَافِقْهُ.»**

ترجمه: ای مردم! عل را برتر دانید؛ که او برترین مردمان از مرد و زن پس از من است؛ تا آن هنگام که آفریدگان پدیدارند و روزی‌شان فرود آید. دور دورباد "از رحمت الهی" و خشم خشم باد بر آن که این گفته را نپذیرد و با من سازگار نباشد!

«مَعَاشِرَ النَّاسِ! أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ، ثُمَّ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ أُمَّةٌ (الهُدَى)، يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»

ترجمه: ای مردم! صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده. و پس از من علی است و آن‌گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایان راه راستند که به درستی و راستی راهنمایند و به آن حکم و دعوت کنند. و ...

امر به معروف و نهی از منکر:

"امر به معروف و نهی از منکر"، اختصاصی به اسلام ندارد، بلکه رشد و پیشرفت هر جامعه‌ای، مرهون توجه و اهتمام عمومی حکومت، دولت و آحاد آن جامعه به انجام این امر مهم می‌باشد؛ منتهی "امر به معروف و نهی از منکر" در چارچوب شریعت عزیز اسلام، یکی از احکام، فروع، واجبات و مسلماتی است که منکر آن، یکی از احکام ضروری را رد کرده است!

به "امر به معروف و نهی از منکر"، مکرر در قرآن کریم تصریح شده است و البته که علت عقب افتادگی ملت‌ها و یا استکبار و گستاخی دولت‌ها، همه به خاطر تعطیل این امر مهم می‌باشد.

« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ » (آل عمران، ۱۱۰)

ترجمه: شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب، (به چنین برنامه و آیین درخشانی)، ایمان آورند، برای آنها بهتر است! (ولی تنها) عده کمی از آنها با ایمانند، و بیشتر آنها فاسقند، (و خارج از اطاعت پروردگار)

« وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ » (التوبة، ۷۱)

ترجمه: مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می کنند؛ نماز را برپا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد؛ خداوند توانا و حکیم است!

منافقان:

نظر به این که همگان به نوعی «دعوت به سویی و بازدارندگی از نقطه مقابل» دارند، می فرماید: منافقان نیز از این قاعده مستثنا نمی باشند، اما آنها «امر به منکر و نهی از معروف» می کنند. از اصلی تری مصداق معروف که "ولایت" است گرفته، تا شاخه های آن - و از اصلی ترین منکر، که انکار و دشمنی با "ولایت" است گرفته، تا شاخه های آن که انواع اقسام فسادها و فسق های فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... می باشد:

« الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » (التوبة، ۶۷)

ترجمه: مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند! آنها امر به منکر، و نهی از معروف می کنند؛ و دست هایشان را (از انفاق و بخشش) می بندند؛ خدا را فراموش کردند، و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد (، و رحمتش را از آنها قطع نمود)؛ به یقین، منافقان همان فاسقانند!

نتایج:

یک - «خدا به پیامبر میگه، تو کسی نیستی که بالاسر مردم باشی و بخوای امر و نهی کنی»، کاملاً غلط و در ضمن لحن قول بی ادبانه و مغایر با آیات صریح قرآن کریم می باشد.

دو - خداوند متعال به کرات فرمود که آنها برترین انسانها هستند - برای اهل ایمان «ولی الله = سرپرست و بالاسر» هستند.

سه - هر که ولایت و بالاسری آنان را انکار کند، منکر اصول دین و اساس اعتقادات شده است.

چهار - پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم السلام، همه برای "امر به معروف و نهی از منکر" قیام نموده اند و اساساً نهضت کربلا و قیام سیدالشهداء علیه السلام، برای تحقق همین امر مهم بوده است.

پنج - امر به معروف و نهی از منکر، یکی از ضروریات دین است که منکر آن، منکر ضروریات دین شده است.

شش - هر کسی که بگوید: پیامبر و امامان علیهم السلام، چنین نبوده است، نه تنها دروغ گفته و شخصیت و سیره ی آنان را تحریف نمود، بلکه به خدا و به آنان افترا بسته است.

« وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ » (العنكبوت، ۶۸)

ترجمه: چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست!؟

www.x-shobhe.ir



گوناگون - تیر ۹۶

بسیار مشتاق زیارت امام زمان علیه السلام هستم، بسیار دعا کردم و حتی بارها آرزوی مرگ نمودم تا ببینم، اما مستجاب نمی گردد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

انشاء الله به زیارت نایل گردید، اما آرزوی زیارت ایشان ربطی به آرزوی مرگ ندارد. عاشق و مشتاق حقیقی، دوست دارد که خدمت کند و ما می دانیم که "مُرده‌ی ما" هیچ فایده‌ای در امر ظهور ندارد، بلکه ایشان شیعه و سرباز زنده می خواهند.

مرگ:

مرگ را چه بخواهید و چه نخواهید، فرا می رسد، همه می میرند «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، و هیچ معلوم نیست که چه کسی در چه زمانی می میرد، یک نفس دیگر، یا چند دهه‌ی دیگر؟ عمر حتی اگر ۱۰۰ سال هم باشد، باز هم بسیار کوتاه است؛ پس زیاد عجله نکنید!

مردم نسبت به مرگ به سه دسته‌ی کلی تقسیم می گردند: ۱- آنان که به طور کلی از یاد مرگ غافلند. ۲- آنان که از یاد مرگ می ترسند و از آن فرار می کنند. ۳- آنان که از شوق دیدار محبوب، آرزوی مرگ دارند. خداوند متعال در قرآن کریم، به هر سه گروه، پاسخ‌هایی مطابق حالشان داده است.

۱- غافلان:

در مورد این گروه می فرماید که به حیات دنیا سرگرم شده‌اند، فقط حیات نباتی و حیوانی دارند، می خورند، می آشامند، شهوترانی می کنند و ...، اما مرگ "به ناگاه" آنان را فرا می گیرد، چنان که هیچ فرصتی حتی برای خداحافظی با نزدیکان و یا وصیت پیدا نمی کنند!

«فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ» (یس، ۵۰)

ترجمه: آنگاه نه توانایی وصیتی دارند و نه می‌وانند به سوی کسان خود برگردند.

این گروه که در دنیا به مرگ و حیات اخروی خود توجهی نداشتند، به محض آن که جان از بدنشان خارج شد و چشم‌شان به حقایق عالم هستی، که انکارش می کردند و یا از آن غافل بودند و یا حتی مسخره می کردند باز

شد، می‌گویند: «خدایا! ما را برگردان تا کاری کنیم»، اما این فقط یک لفظ است، نه خدا آنان را بر می‌گرداند و نه اگر برگردند کاری خواهند کرد!

« حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ » (المؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گوید: «پروردگار من! مرا بازگردانید! * شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم!» (ولی به او می‌گویند: چنین نیست (و نخواهد شد)! این سخنی است که او به زبان می‌گوید (نه واقع می‌شود و نه اگر بازگردد، کارش همچون گذشته است)! و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند!

۲- فراریان از مرگ:

یک عده به یاد مرگ هستند، بالاخره مسلمان، مسیحی، یهودی و اهل کتاب هستند و قیامت را قبول دارند. اما به واسطه‌ی شدت حب دنیا از یک سو و نیز اطلاع از آنچه بد کرده و می‌کنند از سوی دیگر، به شدت از مرگ و حتی یاد مرگ فراری هستند. خداوند متعال به آنان می‌فرماید: هر چقدر هم که شما فرار کنید، او به سوی شما می‌آید و بالاخره ملاقات شما با مرگ رخ می‌دهد:

« قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » (الجمعة، ۸)

ترجمه: بگو: «این مرگی که از آن فرار می‌کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می‌شوید؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می‌دادید خبر می‌دهد!».

۳- مشتاقان وصل:

این عده، موحدان و مؤمنانی هستند که می‌دانند دنیا دار گذر است و بالاخره دیر یا زود مرگ فرا می‌رسد و این فراق و دوری پایان می‌پذیرد، اما باز تحمل این فراق و دوری را ندارند. خداوند سبحان، با آنان با زبان دیگری سخن می‌فرماید. می‌گوید: غصه نخورید، بی‌تابی نکنید، مرگ فرا می‌رسد و به وصال و دیدار خواهید رسید:

« مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » (العنكبوت، ۵)

ترجمه: کسی که امید دیدار خدا دارد بداند که اجل خدا رسیدنی است و او شنوا و داناست.

آرزوی مرگ:

بنابراین، به خودی خود آرزوی مرگ نمودن، حکایت از بی‌خبری آرزو کننده از دنیا و آخرت دارد، ضمن آن که ناشکری در نعمت حیات و امکان رشد و هدایت و تقرب می‌باشد. آن طرف که کاری نمی‌شود، هر چه هست همین جا رخ می‌دهد. آنجا، هر چه اینجا کاشته‌ای درو خواهی کرد.

پس هر گاه به یاد "مرگ" افتادیم، آرزو کنیم که حیات عالی و مرگ عالی داشته باشیم و بگوییم:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَيَايَ حَيَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ نَمَاتِي نَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» (زیارت عاشورا و ...)

ترجمه: پروردگارا! زیستن مرا، چو زیستن محمد و آل محمد قرار ده؛ و مردنم را چو مردن محمد و آل محمد!

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (البقره، ۲۰۱)

ترجمه: و برخی از آنان می گویند: «پروردگارا! در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار.

و بگوییم: خداوندا! ما را نگیران، مگر این که مسلمان از دنیا برویم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (آل عمران، ۱۰۲)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از خدا پرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید.

● - و اگر به خاطر شوق وصال، خیلی آرزوی مرگ داشتیم، از خداوند متعال بخواهیم که به ما توفیق جهاد فی سبیل الله در عرصه های گوناگون و شهادت ارزانی دارد [مجاهد در رختخواب هم بمیرد، شهید است] و ما را در زمره ی همان ها قرار دهد که مشتری جان و مال شان، خود خداوند سبحان است:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (التوبة، ۱۱۱)

ترجمه: در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کُشند و کشته می شوند. [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله ای که با او کرده اید شادمان باشید، و این همان کامیابی بزرگ است.

دیدار امام زمان علیه السلام:

البته که دیدار قطب عالم هستی، منجی عالم بشریت و بقیة الله فی ارضه، امام زمان، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، توفیق بزرگی است؛ ولی باید به چند نکته دقت داشته باشیم:

یک - اگر قرار بود هر که آرزوی دیدار دارد، به آرزیش برسد، دیگر غیبتی نبود. دست کم نزدیک به نیم میلیارد شیعه، چنین آرزویی دارند.

دو - مگر در زمان حیات و حضور ائمه ی اطهار علیهم السلام، تمامی شیعیان و عاشقان می توانستند آنان را ملاقات نمایند؟

سه - نه تنها هر دیداری مفید و مؤثر نمی باشد، بلکه برخی از دیدارها بسیار مضرّ و خسران آور نیز هستند! مگر دشمنان پیامبر اکرم و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، آنان را ندیده بودند، از نزدیک گفتگو ننموده بودند، حتی پشت سر آنها نماز نخوانده بودند و سر سفره آنان ننشسته بودند؟! بلکه دیدار باید با معرف و از روی صدق باشد تا مفید واقع گردد. وگرنه همان طور که قرآن کریم بر ظالمان جز بر خسران شان نمی افزاید [وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا]، نماز، روزه، حج، جهاد ... و بالاخره دیدار و زیارت حضرات و از جمله ایشان نیز مستثنای از این قاعده نمی باشد.

مهم ارتباط و دوام اتصال است، نه صرف دیدار:

یک ماه رمضان تمام، مهمان خداوند رحمان بودیم، چه شد؟ اگر قدر دانستیم، هنوز هم بنده و مهمان او هستیم و اگر قدر ندانستیم، هر چه اندوختیم، به فنا رفت.

سالها اقامه‌ی نماز نمودیم، قرآن مجید را خواندیم، به زیارتها رفتیم، دعاها نمودیم و ...، خب چه شد؟! اگر قدر دانستیم، رشد کرده و مقرب شده‌ایم، اما اگر ندانستیم، به بازی، عادت، رسوم و ... مشغول بودیم و آن چه را از لطف آنان نصیب شد نیز به باد داده‌ایم.

بنابراین، صرف یک لحظه، یک دقیقه یا یک ساعت دیدار، کاری نمی کند، بلکه این دوام ارتباط و اتصال است که کارساز می گردد (۱). فرض کنید که تشنه‌ای، در گرمای شدید، یک جرعه آب گوارا بنوشد، همان هم نوش جان، اما بعد چه؟! چه بسا از تشنگی تلف شود.

راه کار، وحدت قلوب شیعیان است:

معرفت، محبت و مودت شخصی، موجب آگاهی، بصیرت، رشد و تقرب شخص می گردد، اما ما انسانها به تنهایی زندگی نمی کنیم و هدایت یا گمراهی دیگران، یا سعادت و شقاوت دیگران، در سرنوشت دنیا و آخرت ما نیز تأثیر مستقیم دارد. لذا در قرآن کریم، به مؤمنان دستور وحدت داد، دستور اعتصام جمعی به جبل الله داد - در سوره حمد و نماز، ضمایر همه جمع می باشند.

دیدار شخصی نیز توفیق است، اما همان یک جرعه آب به تشنه در بیابان است و هلاکت پیش روی اوست، مگر آن که شیعیان در این محبتی که دارند، وحدت کنند، تا به تداوم ارتباط، اتصال و دیداری مدام از روی معرفت و صدق برسند - یعنی انشاء الله ظهور برسد:

حضرت امام مهدی، سلام الله علیه و عَجَّ الله تعالی فرجه:

«وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا . وَقَفَّهْمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ . عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الثُّلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا، وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا بِمَا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ»؛ (احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۵)

ترجمه: اگر شیعیان ما . که خداوند توفیق طاعتشان دهد . در راه ایفای پیمانی که بر عهده دارند، همدل می شدند (وحدت می نمودند)، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد، و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می گشت، دیداری بر مبنای شناختی راستین و صدافتی از آنان نسبت به ما؛ علّت مخفی شدن ما از آنان چیزی نیست جز آن چه از کردار آنان به ما می رسد و این کارها نزد ما ناپسند است و از آنان توقع نداریم.»

تفاوت "خوف" با "خشیت" که در قرآن کریم بسیار به آنها تصریح شده در چیست؟ لطفاً به گونه ای که به سادگی مفهوم باشد، توضیح دهید؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به خاطر کمبود واژگان جایگزین، در هر زبانی نسبت به زبان یا زبانهای دیگر، گاهی یک واژه برای ترجمه ی چندین واژه به کار می رود، مانند کلماتی چون: محبت، عشق و علاقه، که ما همه را به "دوست داشتن" ترجمه می کنیم، در حالی که معانی متفاوتی دارند.

از جمله این واژگان "خوف و خشیت" می باشد که هر دو را در فارسی به "ترس" معنا می کنیم، اگر چه "ترس" نیز خودش انواع و اقسام و نیز مراتب گوناگون دارد.

خوف:

خوف دقیقاً معادل همان "ترس" می باشد.

آدمی می ترسد، اما از چه؟ از هر چیزی که برایش خطر داشته باشد، یا دست کم احتمال خطر را بدهد و خطر نیز وقوعی است که انسان آن را برای خودش یا دیگران مضرّ و آسیب می بیند.

بنابراین، "خوف" همیشه نسبت به آینده به وجود می آید. خواه آینده ی نزدیک و یا آینده ی دور. مثل کسی که نسبت به ماندگی و فاسد بودن یک لیوان شیر موجود در یخچال تردید دارد، پس می ترسد که آن را بنوشد - و یا کسی که از آخرت خود می ترسد. هر دو "خوف" از زیان، ضرر و آسیب است، در آینده ی پیش رو.

در قرآن کریم، در آیات بسیاری واژه "خوف" به کار رفته است و معمولاً در کنار "حزن" قرار گرفته است که "حزن" اندوه و ناراحتی است و به آن چه در گذشته اتفاق افتاده اختصاص می یابد. در آیات بسیاری نیز تصریح شده که اهل ایمان و عمل صالح، نه خوفی خواهند داشت و نه حزنی.

« رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ »
(التور، ۳۷)

ترجمه: مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند؛ آنها از روزی می‌ترسند که در آن، دل‌ها و چشم‌ها زیر و رو می‌شود.

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ »
(البقره، ۲۷۷)

ترجمه: کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و نماز را برپا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است؛ و نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می‌شوند.

خشیت:

اگر چه "خشیت" را به همان خوف و ترس معنا کرده‌اند، اما چنان که بیان گردید، "خوف = ترس" نیز انواع و اقسام دارد. لذا به هر گونه خوف یا ترسی، خشیت گفته نمی‌شود.

خشیت، نوعی از ترس است که از یک سو در برابر "عظمت" ایجاد می‌گردد و از سوی دیگر همراه با "احترام و محبت" می‌باشد. مانند "خشیت" در مقابل "حاکم قدرتمند و عادل".

خشیت، حالتی است که گاهی در برابر عظمت حق تعالی ایجاد می‌گردد و گاهی در برابر عظمت اسم (نشانه) یا فعل او. چنان که اگر انسان، کوچکی و حقارت خود را در برابر همین کهکشانی راه شیری ببیند، از عظمت آن دچار خشیت می‌گردد و اگر خود را در برابر عظمت قهر و عذاب الهی، یا آتش جهنم ببیند نیز دچار خشیت می‌گردد، چنان که توجه به حق تعالی، علم، حکمت و قدر او و نیز حاکمیت، مالکیت، ربوبیت و رحمت او نیز انسان را دچار "خشیت" می‌نماید.

« إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ حَشِيَّةٍ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ... * أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ هَاهُنَا سَابِقُونَ » (المؤمنون، ۵۷ تا ۶۱)

ترجمه: مسلماً کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناکند * و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند ... * (آری) چنین کسانی در خیرات سرعت می‌کنند و از دیگران پیشی می‌گیرند (و مشمول عنایات ما هستند).

نکته: دقت نماییم که در آیه‌ی اول، پس از "خشیت"، به "مشفق" تصریح نموده است [مِنْ حَشِيَّةٍ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ]، که از ریشه‌ی "شفق" گرفته شده که حالتی بین "نور و ظلمت" است، یعنی حالتی بین "خوف و رجا = ترس و امید".

تفاوت آثاری خوف و خشیت:

با توجه به معانی و توضیحات مذکور، معلوم می‌شود که آثار "خوف و خشیت" با یکدیگر متفاوت می‌باشند.

"خوف" یا ترس از ضرر و آسیب، سبب "بازدارندگی و دوری" می‌گردد. چنان که ترس از سوختن، ترس از تصادفات جاده‌ای، ترس از ضرر مالی و ورشکستگی، ترس از بدنامی و بی‌آبرویی ...، سبب بازدارندگی، احتیاط و دور شدن و یا دور نمودن خطر می‌گردد؛ و البته ترس بی‌مورد از دشمنان خدا نیز سبب خودداری از هر گونه مقابله با شرک، ظلم و نفاق می‌گردد. پس ترس از قهر خدا، عذاب خدا، دور شدن از رحمت و اسعه‌ی الهی، عُبن و پشیمانی و بالاخره رسوایی در قیامت و رسیدن به جزای اعمال در جهنم (که همه نگاه به آینده دارند)، سبب بازدارندگی و تقوا می‌گردد.

"خشیت" یا ترس از عظمت باریتعالی، یا اسما و نشانه‌های او، فعل او، وعده‌ها و وعیدهای او و ...، نگاه به حال دارد، نه آینده؛ بنابراین انسان هر گاه که به "عظمت" توجه کند، حالت خشیت به او دست می‌دهد که ترسی است در برابر عظمت و همراه با احترام و امید.

اثر این خشیت، مانند "خوف"، بازدارندگی نیست، بلکه "فرو ریختن" است. یا به تعبیر دیگری، زدودن "تکبر" در هر درجه و مرتبه‌ای می‌باشد. و البته اگر کسی در مقابل عظمت‌های اعتباری و کاذب دچار خشیت گردد، ترسی توأم با احترام، محبت و امید داشته باشد، در برابر آنها ذلیل می‌شود.

انسانی که به عظمت خداوند سبحان توجه می‌کند، از تکبر بی‌جایش، به حد یک مخلوق و بنده، فرو می‌ریزد و در برابر او، فرامین و رضای او، خاضع، خاشع و مطیع می‌گردد و اهل رکوع و سجود می‌شود.

نکته:

در قرآن کریم، نمی‌فرماید که فرزندان خود را از "خوف = ترس" فقر نکشید، بلکه می‌فرماید: «از خشیت املاق (ناداری و ملاقات پیامدهای ناخوشایند" نکشید، که این خطای بزرگی است!

« وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةً إِمْلَاقٍ حَسْرَةً نَزَرْتُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا » (الإسراء، ۳۱)

ترجمه: و فرزندانان را از ترس (خشیت) فقر، نکشید! ما آنها و شما را روزی می‌دهیم؛ مسلماً کشتن آنها گناه بزرگی است!

یک نکته‌اش این است که انسان از یک سو عاشق قدرت، عظمت، اعتبار و اشتها خویشت است و از سوی دیگر در مقابل عظمت، قدرت، اعتبار و اشتها، "خشیت" دارد. پس چه بسا به خاطر آن خشیت خیالی و واهی، دست به قتل و آن هم قتل فرزند خود بزند.

عظمت قرآن مجید:

« لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

« (الحشر، ۲۱)

ترجمه: گر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدید که در برابر آن خاشع می‌شود و از خشیت خدا می‌شکافد! اینها مثال‌هایی است که برای مردم می‌زنیم، شاید در آن بیندیشید!

نکته:

کوه، در منظر انسان، نشان و نمودی از عظمت است. کوه، عقل و اختیار ندارد و مکلف نیست که از عذاب در برابر نافرمانی، دچار خوف (ترس) شود، اما در برابر عظمت قرآن کریم خشیت دارد. می‌فرماید: عظمت قرآن کریم، در حدی است که اگر به کوه نازل می‌شد، از "خشیت خدایی که قرآن عظیم کلام اوست"، به خشوع می‌افتاد و فرو می‌ریخت (متلاشی می‌شد). پس معلوم می‌شود که "خشوع" و "فرو ریختن از تکبر، گردنکشی، احساس سربلندی و عظمت" در برابر حق تعالی، از آثار "خشیت" می‌باشد.

لطفا حد تواضع و بردباری را بفرمایید. اگر به ما توهین یا بی‌احترامی شود چون ظاهر مذهبی هستیم جواب بدهیم که معمولا خدا را شکر جواب نمی‌دهیم، ولی ناراحت می‌شویم؛ ممکن است در محیط کار از این اتفاقات پیش بیاید، ما باید تا کی صبر کنیم؟ آیا به مذهب و اعتقاد ما ضربه نمی‌خورد چون همش برای ما مثال حضرت محمد (ص) را می‌زنند که ایشان را اذیت می‌کردند و ایشان همش سکوت می‌کردند! ما هم باید همش سکوت کنیم چون نظریه‌های اخلاقی هست که طبیعی است انسان ناراحت بشود؛ چون نباید به انسان‌ها توهین شود راه حل شما چیست!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

با برخوردهای جاهلانه، اهانت و مسخره کردن، هیچ ضربه‌ای به دین (اسلام) وارد نمی‌شود؛ اگر قرار بود با این برخوردهای سخیف به اسلام ضربه وارد شود، تاکنون چیزی از اسلام باقی نمانده بود! منتهی اگر اجازه‌ی وقاحت دهید، به مسلمانان ضربه وارد می‌شود. نام ترس، خجالت، حماقت، رو در وایستی، تنبلی و سخیف و رذیل بودن را نباید «اخلاق، تواضع و بردباری» گذاشت!

دعوت به مطلق سکوت در مقابل هر گونه اهانت یا آزار و اذیت و حتی اهانت به دین و مقدسات، دعوت به بی‌فکری، بی‌بصیرتی، بی‌تفاوتی و پذیرش رذالت می‌باشد و البته با تمامی آموزه‌های عقل، وحی و سیره اولیاء الله علیهم السلام منافات دارد.

● - روش دشمنان و ظالمان این است که هر چه بتوانند ظلم و جنایت می کنند، اگر چیزی نگویید و هیچ عکس العملی نشان ندهید، هم چنان ادامه می دهند، اگر عقب بنشینید، پیش روی می کنند و البته همین که گیر افتادند، رأفت اسلامی را مطالبه می کنند!

● - روش دشمنان در جنگ نرم این است که تا می توانند تخطئه، مسخره، حمله و ضد تبلیغ می کنند، اگر در مقابلشان فقط سکوت کنید، به حملات خود شدت نیز می بخشند، اما تا بخواهید پاسخی مناسب دهید، می گویند: «پس اخلاق اسلامی چه شد؟! شما باید سکوت کنید، پیامبر صلوات الله علیه و آله سکوت می کردند و...»، اگر پاسخ جدلی، اما مستدل هم بدهید، می گویند: «چرا پاسخ شما تند بود، این طوری که کسی جذب نمی شود»!

● - این که می گویند: پیامبر اعظم یا اهل عصمت علیهم السلام، در برابر هر اهانت، تمسخر یا ضدتبلیغی سکوت می کردند، دروغ محض است. مگر می شود کسی که از جانب خداوند متعال به نبوت، ولایت و امامت منصوب شده تا مردمان را به صراط مستقیم هدایت نماید، و بالتبع منکران و دشمنان بسیاری دارد، همیشه و در همه حال و در تمامی مواضع سکوت کند؟! پس چگونه تبلیغ، روشنگری و مبارزه و مقابله با تهاجمات فرهنگی می کردند؟!

قرآن کریم:

خداوند متعال در دهها و شاید صدها آیه در قرآن مجید به پیامبرش می فرماید که این کفار، مشرکان، مستکبران، ظالمان، منافقان و فاسقان، چنین و چنان می گویند، تو نیز اینگونه پاسخ بده. حال آیا ایشان [العیاذ بالله]، به بهانه‌ی "اخلاق"، به همین آیاتی که بر خودشان نازل شده بود نیز عمل نمی نمودند؟!

یکجا می فرماید: «در مقابل گفته‌هایشان صبر (استقامت) کن - یکجا می فرماید: «تو محل نگذار و انفعالی نشان نده و کارشان را به من واگذار» - یکجا می فرماید: «چنین و چنان پاسخ بده»، یکجا می فرماید: بگو: (به قول ما)، بروید هر کاری که می توانید انجام دهید و...»!

« قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ » (الزمر، ۳۹)

ترجمه: بگو: «ای قوم! شما هر چه در توان دارید انجام دهید، من نیز به وظیفه خود عمل می کنم؛ اما بزودی خواهید دانست.

انواع عکس العملها:

خداوند علیم، حکیم و هادی، در قرآن مجید، به انواع برخوردها و عکس العمل‌های متفاوت، به تناسب مخاطب یا موضوع تصریح نموده است:

*- یکجا مدعی، جاهل و کم خرد و بالتبع بی ادب است؛ در کلمه‌ی دوم، دهان را به انواع و اقسام اهانت‌ها، ناسزاها، فحش‌ها و ... باز می‌کند؛ بدیهی است که می‌فرماید: تو تواضع و ادب خود را داشته باش، اما بدان که جاهل درک تواضع تو را نمی‌کند و گمان می‌کند که تو ناتوان و توسری خور هستی و دهان به اهانت می‌گشاید، در اینجا تو اصلاً اهمیت و پاسخ نده و از او دور شو.

« وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا » (الفرقان، ۶۳)

ترجمه: بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان ناخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).

*- یکجا کسی سخن به بحث و نقد گشوده است، اما جدلی بحث می‌کند و شما نیز باید جدلی پاسخ دهید؛ لذا قید می‌نماید که شما در دعوت به حق، یک بحث حکیمانه و آموزنده و هوشیار کننده بنمایید، اما اگر کار به بحث جدلی کشید (و بحث حلی جایگاه و فایده‌ای نداشت)، شما نیز پاسخ جدلی بده، اما جدل شما، حتماً باید به نحو نیکو "متین و منطقی" باشد:

« ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » (التحل، ۱۲۵)

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است.

*- یکجا کسی از روی تعصبات ملی، قومی، عشیره‌ای و حزبی بحث و جدل می‌کند و مدعی می‌شود که ما به دین آبا و اجداد خود و یا به رسم گذشتگان و دیرینه‌گان خود هستیم، به آنها بگو: «ولو آنها بی‌خرد بوده باشند؟!»

به حضرت ابراهیم علیه السلام گفتند: «تو هر چه می‌خواهی بگو، ما به دین پدران و گذشتگان خود هستیم!» آیا ایشان سکوت نمودند؟! خیر، بلکه پاسخ دادند که هم شما گمراهید و پدرانتان گمراه بودند:

« قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا هَاهُنَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ » (الأنبياء، ۵۴)

ترجمه: گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها (بت‌های تمثیلی) را عبادت می‌کنند * گفت: «مسلماً هم شما و هم پدرانتان، در گمراهی آشکاری بوده‌اید!»

*- یکجا می‌فرماید: اگر دیدی زبان به مسخره کردن گشوده‌اند [که مسخره کردن نه بحث است، نه جدل و نه مبتنی بر هیچ منطق و اخلاقی می‌باشد]، تو بحث را عوض کن! اگر دیدی سماجت بر تداوم دارند، تو مجلس را ترک کن و اگر هم سخن شوی، خودت نیز از آنانی.

در جای دیگر کسی سخن به مسخره کردن گشودن است [که معمولاً شیوهی منافق صفتان است]، به آنها بگو مسخره کنید که به زودی گرفتار همان می شوید:

«يَجْذُرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَخْرِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَخْتَرُونَ» (التوبة، ۶۴)

ترجمه: منافقان از آن بیم دارند که سوره‌ای بر ضد آنان نازل گردد، و به آنها از اسرار درون قلبشان خبر دهد. بگو: «استهزا کنید! خداوند، آنچه را از آن بیم دارید، آشکار می سازد!»

بنابراین، از سکوت گرفته، تا پاسخ حلی، تا پاسخ جدلی، تا پاسخ نقضی، تا ترک معترضانه و ...، راه‌حل‌های متفاوتی است که تناسب بیان شده است و دعوت و دیکته‌ی سکوت محض به بهانه‌ی اخلاق محمدی صلوات الله علیه و آله و یا هر بهانه‌ی دیگری، دروغ و جهت تخدیر می باشد.

خاطره‌ای از شهید آیت الله بهشتی / ۱:

در زمان بنی صدر، به جهت ضدتبلیغ گسترده ریس جمهور وقت، دولت وقت، سران جریان‌های مخالف، رسانه‌های آن دستی و ...؛ اهانت‌های بسیاری به شهید، آیت الله دکتر بهشتی رحمة الله علیه می شد.

چنین نبود که ایشان یکباره و تماماً سکوت اختیار کنند؛ با تأسی به آیه قرآن کریم، با صدای بلند می فرمود: «به امریکا بگوئید، از ما عصبانی باش، و از این عصبانیت بمیر».

اما، یکبار در مصاحبه‌ای، خبرنگار پرسید (مضمون): علیه شما شایعات فراوانی منتشر کرده‌اند، تهمت‌ها می زنند و اهانت‌ها می کنند ...، آیا دأب شما پاسخ دادن نیست؟

ایشان فرمودند (مضمون): اگر به شخص من برای خودم اهانت کنند، مهم نیست و پاسخ نمی دهم، اما اگر به شخصیت من، به لباس من، به موقعیت من، به خاطر اهانت به دین، اهانت کنند، حتماً پاسخ می دهم و دفاع می کنم.

خاطره‌ای از شهید آیت الله بهشتی / ۲:

خاطره‌ی دوم، مصداق همان برخورد با جاهلان می باشد. مرحوم استاد پرورش رحمة الله علیه، نقل کرد: در مجلسی بودیم، خبرنگار بلژیکی [که البته قصد اهانت و نیز شایعه‌پراکنی در قالب سؤال داشت] پرسید: «می گویند: شما "راسپوتین" ایران هستید؟!»

مرحوم استاد پرورش می گفت: ما همه از این بی ادبی، جسارت و اهانت بسیار ناراحت بودیم، و البته نگران و مترصد بودیم که ایشان چه پاسخی خواهند داد؟! اما ایشان با خونسردی گفت: «منهم شنیده‌ام، اما راست نیست». بلافاصله رو به سایر خبرنگاران کرد و گفت: «سؤال بعدی؟»

● - بنابراین، مهم است که انسان کجا و برای چه ناراحت بشود، کجا و برای که، ناراحت نشود، اگر چه آن رفتار را نمی پسندد.

همانگونه که امام صادق علیه السلام، فرمایش و تأدیب نمودند، ایمان و دین یعنی "حِبّاً لَّهِ وَ بُغْضاً لَّهِ"؛ بنابراین، این جا دیگر ناراحتی نفس «من و منیت» وجود ندارد؛ انسان برای خدا دوست می‌دارد و برای خدا دشمن می‌دارد؛ برای خدا سکوت می‌کند - برای خدا حرف می‌زند - برای خدا بحث می‌کند - برای خدا فریاد هم می‌کشد ... و چون کار برای خداست، حتماً روش عقلانی و منطقی متناسب با موضوع را اتخاذ می‌نماید؛ چرا که "عقل سلیم"، مصدق تمامی احکام شرعی، فقهی و اخلاقی می‌باشد.

www.x-shobhe.ir



حقوقی و احکام-تیر ۹۶

می گویند: امروزه ما می توانیم سرعت و محل حرکت دورترین اجرام آسمانی را حتی برای هزاران هزار سال آینده در کسری از ثانیه محاسبه کنیم؛ پس اینکه بپذیریم عالم دینی تصمیم بگیرد پایان ماه چه زمانی است؟ مثل این است که باور کنیم زمین به خاطر خدا در حال چرخش است و نه قوانین فیزیک. این یعنی خردباختگی.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همان گونه که مستحضرید، پیاده نظام جنگ نرم، از هر بحث و مطلبی، جهت تخریب و ضد تبلیغ سوء استفاده می کند و در پی پاسخ نیست، وگرنه می توانست همین سؤال را به صورت سالم و علمی مطرح نماید. لذا بدون آن که در مورد سؤال خود فکر کند و یا منتظر پاسخ بماند، سریعاً و عجولانه یک حکم نیز صادر می کند «مثل: این یعنی خود باختگی!»

اما جهت روشن شدن خود و آگاه تر نمودن دیگران، به نکات ذیل توجه نمایید:

الف - چنان می گویند: «انسان می تواند در کسری از ثانیه ...» که گویی این محاسبه، به مثابه ی خلقت زمین و آسمان و قوانین حاکم بر آنهاست! در حالی که خالق حکیم خود در قرآن کریم فرمود که این چرخش و پدید آمدن شب و روز و ماه و سال را برای این قرار دادیم که شما و بتوانید محاسبه کنید. و البته اهل علم و دانش، همه "نشانه شناس" هستند، پس از دیدن این نشانه ها (آیات) نتیجه ی معقول و هدایت کننده می گیرند.

« هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ » (یونس علیه السلام، ۵)

ترجمه: او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد؛ و برای آن منزلگاههایی مقدر کرد، تا عدد سالها و حساب (کارها) را بدانید؛ خداوند این را جز بحق نیافریده؛ او آیات (خود را) برای گروهی که اهل دانشند، شرح می دهد!

ب - بشر نادان و متکبر، به اندک علم خود می بالد و طغیان می کند و به جنگ خدا می رود! او گمان می کند که چون اندک علمی پیدا کرد و توانست برخی از امور و (مقدرات = اندازه ها) بی را محاسبه کند، زمین و آسمان به خاطر محاسبات او می چرخد! لذا با تعجب و تمسخر می گوید: « مثل این است که باور کنیم زمین به خاطر خدا

در حال چرخش است...؟! پاسخش همان اصطلاح معروف «پ نه پ» می باشد. زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، خلق و ملک خداوند است.

ج - می گوید: «چرخش به خاطر قوانین فیزیکی است»، البته اشکالی نمی گیریم، شاید مقصود را نتوانسته برساند؛ اما چرخش زمین و آسمان و سیارات، به خاطر قوانین فیزیکی نیست، بلکه به "علت و مبتنی بر قوانین فیزیکی" حاکم بر آن می باشد. مضافاً بر این که باید دقت نمود که این قوانین فیزیکی را نیز "محاسبه گران" خلق نکرده اند، بلکه خداوند متعال خلق نموده و به انسان عقل و شعور و علم و وحی داده و امر نموده که در زمین و آسمان مطالعه کن، در چگونگی پیدایش و اندازه ها و قوانین مترتبه، و آثار حکمت شان، تفکر نما، تا شناخت به حقایق عالم هستی بیشتر شود، باشد که رشد یابی. البته دانشمندان و برخورداران از مُخ (اولی الألباب)، با بصیرت و حکمت مطالعه می کنند و دیگران فقط ظاهر را می نگرند.

« إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلاف اللیل والنهار لآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ » (آل عمران، ۱۹۰ و ۱۹۱)

ترجمه: مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی) برای خردمندان است * همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند؛ (و می گویند:) بار الها! اینها را بیهوده نیافریده ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!

احکام:

یک - در کدام رساله ای نوشته که محاسبه چرخش یا هلال ماه را حتماً باید یک عالم دینی انجام دهد و بگوید؟! در تمامی رساله ها نوشته که اگر دو نفر یا عده ای عادل شهادت دهند، به شرط آن که از گفته ی آنان یقین حاصل شود (البته شاخصه هایی چون تعریف یکسان از رؤیت دارد) کافیست.

دو - بالاخره، این دو نفر، یا چهار نفر، یا عده ای و ...، همان کارشناسان محاسبه گر هستند، حال خواه عالم حوزوی باشند و یا محقق و کارشناس در علوم دیگر باشند. یقین یک مرجع فقهی، یا عالم دینی نیز از همین طرق حاصل می گردد.

● - مردم نیز چه از عالم دینی بپذیرند و چه از دانشمند هوا - فضا یا نجوم، بالاخره "تقلید" کرده اند. پس مشکل آنها این است که چرا مسلمانان از مراجع فقهی تقلید می کنند، باید از ما تقلید کنند!

سه - گاهی افق‌ها یکسان نیست. پس آن محاسبه‌گر کسر ثانیه‌ای نیز می‌داند که افق مشهد، تهران و تبریز، یا چین، ایران و آلمان یکسان نمی‌باشد. پس لازم می‌آید که "افق" هر منطقه، جداگانه محاسبه و اعلام گردد.

چهار - گاهی ممکن است که نظر علما یا مراجع، نسبت به گستره و شعاع افق تفاوت داشته باشد. مثلاً یکی بگوید که ملاک «نیم کره» است و دیگری بگوید: «یک کشور» یا یک عرض جغرافیایی مشخص می‌باشد. پس اینجا بحث فیزیکی نیست، بلکه بحث فقهی است. هر چند که هر کدام از اینها نیز بر اساس همان قوانین فیزیکی و توسط کارشناسان مشخص می‌گردد.

پنج - ممکن است برخی از علما یا مراجع، ملاک رؤیت هلال را مشروط به رؤیت "عینی" = با چشم غیر مسلح" بدانند، برخی دیگر مانند مقام معظم رهبری بفرمایند: «رؤیت با وسیله، فرقی با رؤیت به طریق عادی ندارد و معتبر است. ملاک آن است که عنوان رؤیت محفوظ باشد. پس رؤیت با چشم و با عینک و با تلسکوپ محکوم به حکم واحدند. اما در مورد انعکاس به رایانه که در آن صدق عنوان رؤیت معلوم نیست محل اشکال است.» (پاسخ به سؤال ۸۳۶)

لذا گفته می‌شود که از خود اجتهادی بپرهیزید و هر مکلفی از مرجع خود تقلید نماید.

نکته:

- حساسیت در رؤیت هلال، به خاطر آن است که انجام برخی از عبادات مانند روزه، فطر، حج، در زمان خاص قمری اتفاق می‌افتد، چنان که برای نمازهای یومیه، محاسبات شمسی و تشخیص افق لازم است.
- این که گفته شده عالم یا مرجع دینی بگوید، برای حصول اطمینان مردمان و نیز جلوگیری از بروز بی‌اعتمادی، و هم چنین وحدت رویه می‌باشد.
- حال یک کشور چند ده میلیونی مانند ایران، عراق، پاکستان و یا مسلمانان مقیم کشورهای غیر مسلمان و چند صد میلیونی را در نظر بگیرید که می‌خواهند اول و آخر ماه مبارک رمضان را بدانند. خب چه کنند؟ همه بروند مطالعات فیزیکی و نجومی نمایند؟! - یا هر کسی برود یک دانشمند محاسبه‌گری را پیدا کند و بگوید: تو برو برای من در کسری از ثانیه محاسبه کن و بگو که هلال ماه مبارک رمضان، در منطقه من، چه زمانی قابل رؤیت و تصدیق است؟! - یا از ناسا درخواست تقویم دقیق و کسر ثانیه‌ای علمی بنماید و یا...؟! بگوید: رصدخانه‌ی واقع در مکزیک و یا قطب شمال و جنوب، افق را بهتر می‌بینند یا رصدخانه‌ی آلمان و فرانسه و انگلیس؟!!

از این رو، این زحمت مضاعف را علما و مراجع بر عهده گرفته‌اند. کارشناسان و اهل مطالعه را به نقاط گوناگون می‌فرستند، تا با محاسبه، چشم غیر مسلح، چشم مسلح و ...، همان کسر ثانیه‌ی افق و رؤیت را تشخیص دهند و اعلام نمایند.

● - حال آیا این همه تلاش علمی و عملی، خود باختگی است، یا دو جمله مطالعه نشده بر زبان آوردن و بدون هیچ تفکری، به صورت متکبرانه و جاهلانه، نتیجه‌ای پر از غیض، برای ضد تبلیغ گرفتن، بی‌خردی، لجاج و عناد محض می‌باشد؟! ***

آیا در برخی از احکام ما وسواس نیست؟ مثلاً غسل کردیم و بعد دیدیم در یک جا مانعی بوده؟ یا آب قلیل را سه بار نریختیم، پس پیمان نیز نجس می‌شود و ...؟! لطفاً توضیح دهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر به معنای «حکم» و «وسواس» دقت فرمایید، هیچ‌گاه و به هیچ‌دلیلی، «وسواس» را به «حکم»، به ویژه به احکام الهی در اسلام نسبت نخواهید داد، به ویژه با توجه به این که می‌دانید «وسواس» در احکام اسلامی جایگاهی ندارد و ضمن آن که بیان شده، «وسواس» از شیطان است، دستور داده شده که «وسواسی» به آن چه در آن دچار این بیماری شده است، نباید توجه کند و اهمیت دهد و گاه دستور داده شده که خلاف وسواس عمل نماید، تا این نقیصه از او رفع گردد و بهبود یابد.

احکام:

بدین جهت به قوانین فقهی در اسلام عزیز «احکام - جمع حکم» گفته می‌شود که هیچ‌کدام همین‌طوری و اعتباری نیستند، و بر اساس خوشایندها و ناخوشایندها و یا رأی اکثریت وضع نشده‌اند، بلکه حتماً مبتنی بر علم و حکمت الهی می‌باشد.

احکام، چه واجباتی چون نماز و روزه باشد - یا اموری چون طهارت و غسل - یا مسائل سیاسی و اجتماعی در اقتصاد، قضا و سایر تعاملات، تا برسد به «جهاد فی سبیل الله» در میادین گوناگون جنگ نرم و سخت؛ همه مبتنی بر علم و حکمت خداوند سبحان، علیم، حکیم، خالق، مالک و رب می‌باشند که متوجه به نیازها و ضرورت‌های فردی و اجتماعی انسان، جهت رشد، کمال و قرب [انسان شدن] می‌باشند. بنابراین، دقیق، جامع و کامل بودن این احکام، به معنای «وسواس» نمی‌باشد.

وسواس:

مثال وسواس این است که خداوند متعال فرمود: اگر دست شما نجس شد، یک بار با آب گُر و یا سه بار با آب قلیل تطهیر شود، کافیهست؛ اما انسان وسواسی ده بار با آب گُر تطهیر می کند و آخرش هم می گوید "نشد"! یا در احکام بفرماید: در اعتماد به پاکی مال دیگران، همین که می دانید مسلمان است کافیهست و اموال او محکوم به پاکی است؟ اما وسواس می گوید: «خیر من باید بدانم که او چگونه کسب درآمد نموده، وجوهات را پرداخت کرده یا نه و...؟! یا بفرماید: نجاست یک امر یقینی است، یعنی تا یقین نکنی که چیزی نجس شده، آن نجس نیست؛ اما وسواس می گوید: «خیر، چون من شک دارم که دست یا لباس من نجس شده یا خیر، پس نجس است و صدبار آب می کشد»!

پس، به اینها وسواس گفته می شود و نه به حدود و ثغور تعیین شده برای احکام و قوانین.

غسل و طهارت و ...:

پس اگر حکم بر این باشد در غسل (مثلاً جنابت یا میت)، باید تمام بدن شما با آب غسل به ترتیبی که بیان شده تطهیر شود، باید تطهیر شود. لذا اگر کسی بگوید: «حالا پس از غسل دیدم برای قسمتی از بدن مانعی بوده و آب نرسیده، مگه چیه؟» به او می گویند: پس غسل را انجام ندادی! یا می فرماید: «دست و پای نجس، با سه بار تطهیر با آب قلیل پاک می شود»، یکی بگوید: حالا من یک بار ریختم، مگه چیه؟»، چیز خاصی نیست، فقط پاک نشده است و هم چنان نجس است.

بنابراین نباید به خاطر سهل انگاری، اهمال یا تنبلی، حدود و ثغور معین شده و شرایط انجام یک امر را "وسواس" نامید. حال چه احکام اسلامی باشد، چه هر حکم یا قوانین دیگری.

نکته:

یک - ما چون از یک سو به اهمیت سلامت بدن پی برده ایم و از سویی دیگر به ظاهر بیشتر توجه داریم، سعی داریم قوانینی که برای سلامت و حفاظت از بدن لازم است را به خوبی و دقت رعایت کنیم. حال خواه تغذیه باشد، یا تنفس، یا مصرف دارو برای رفع یک بیماری و حصول بهبود.

● - حال فرض فرمایید که پزشکی به بیماری تجویز کرده باشد که «از این قرص، تا ده روز، روزی سه نوبت بعد از غذا، و هر نوبت یک عدد بخور»، بعد یکی بگوید: «حالا چرا اینقدر وسواس دارید؟ مگر چه می شود اگر به جای ده روز، پنج روز بخورم - در هر روز شش نوبت بخورم - قبل از غذا بخوردم، یا همه را یکجا بخورم، یا گاهی طبق تجویز بخورم و گاهی نیز اصلاً نخورم و...؟!»، به او می گویند: «چیزی نمی شود، جز آن که نه تنها بهبود نمی یابی، بلکه چه بسا مبتلا به عوارض دیگر و یا حتی مرگ و هلاکت شوی!»!

● - یا فرض کنید به معلم یا کارمندی بگویند: «شما باید هفته ای شش، از صبح ساعت ۸ تا بعد از ظهر ساعت ۱۶، حتماً در محل کار حضور داشته باشید»، بعد بگوید: حالا این چه وسواسی است، چه اشکالی دارد که من

دو روز چنین کنم - یک روز صبح ساعت ۹ بیایم - یک روز ساعت ۱۵ بروم، یک روز دیگر ۷ صبح بیایم و ۱۸ بعد از ظهر بروم و ...؟! به او می‌گویند: «تو اخراجی و دیگر معلم یا کارمند و یا عضو این مجموعه قلمداد نمی‌گرددی و از حقوق و مزایای آن نیز محروم می‌شوی و اگر مجدد بیایی و در این جایگاه قرارگیری، تو را بازداشت و حبس می‌کنند».

● - یا فرض کنید به سربازی بگویند: «شما باید روزی سه ساعت (شیفت) مقابل این ساختمان نگهبانی دهی، و باید هر ساعت یکبار از مقابل درب ساختمان، ده قدم به چپ بروید و برگردید و ده قدم به راست بروید» و او بگوید: این چه وسواسی است؟ حالا پنج قدم به یک طرف و پانزده قدم به طرف دیگر بروم چه می‌شود؟! ● - یا با مطالعات علمی بگویند: «شما باید این نقطه را هجده متر بکنید، تا به آب برسید و بیش از روزی هزار لیتر نیز برداشت نکنید، تا به گل نرسید»، او بگوید: چرا اینقدر وسواس؟! چه اشکالی دارد که من در همین نزدیکی نقطه‌ی دیگری را پانزده متر حفر کنم؟!»

دو - دقت کنیم که "سهل‌انگاری و مسامحه‌ی بی‌جهت و من‌درآوردی" در احکام الهی (و البته هر قانونی)، همانقدر بد است که "وسواس" در آن بد است. مضافاً بر این که چه آن سهل‌انگاری که می‌گوید: «مگر چه اشکالی دارد؟» و چه "وسواسی" که به حد و حدود بیان شده بسنده نمی‌نماید، ضمن آن که دچار افراط و تفریط شده‌اند، هر دو احکام دلخواه خودشان را جایگزین احکام الهی می‌نمایند، و اگر خدایی ناکرده احکام من‌درآوردی و خود ساخته را به خدا و اسلام نسبت دهند، مرتکب "تحریف و افترای به خداوند متعال (نص)، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله (سنت) و اسلام (شریعت = قوانین و احکام) نیز گردیده‌اند!



پاسخ‌های کوتاه-تیر ۹۶

س ۳۸۶- یکی از بهترین راه‌های تقویت زبان انگلیسی، دیدن فیلم‌های خارجی می‌باشد و من برای تقویت روزی دو ساعت فیلم‌های زبان اصلی نگاه می‌کنم و صحنه بدی نیز نمی‌بینم؛ ولی پس از پایان احساس می‌کنم در ایمانم نزلزل ایجاد شده و شک‌های پیدا می‌کنم؟ راهنمایی نمایید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

حفظ سلامت دین و نیز تقویت ایمان، از حفظ سلامت بدن و تقویت قوای جسمانی، به مراتب مهم‌تر، لطف‌تر و حساس‌تر می‌باشد و دقت بیشتری می‌طلبد؛ اما بیشتر ما، یک دهم توجهی که به سلامت بدن داریم و آن را از آسیب‌های احتمالی نیز محافظت می‌کنم، به اصل وجود خود که با دین، ایمان، عمل صالح و تقوا، محافظت و تقویت می‌گردد، توجه نداریم!

گاهی انسان دوست دارد کاری بکند و برای آن به دنبال "توجیه" می‌گردد. البته تردیدی نیست که به قول امیرالمؤمنین، امام حسین و دیگر امامان علیهم السلام، خداوند متعال راجع بهشت‌اش فریب نمی‌خورد، پس آدمی با این توجیهات فقط خودش را فریب می‌دهد تا آن چه دوست دارد را راحت‌تر انجام دهد.

قصه‌ی تقویت زبان انگلیسی با دیدن فیلم خارجی نیز از همین مقوله می‌باشد، در حالی که دانش‌پژوه زبان انگلیسی یا ... می‌داند که گام نخست در فراگیری و تسلط بر زبان خارجی، حفظ کردن کلمات و سپس مصرف آنها در محاوره می‌باشد. چنان که یک کودک زبان یاد می‌گیرد و از دستور زبان نیز چیزی نمی‌داند و همین‌طور یک بزرگسال، به خوبی فارسی را تکلم می‌کند، اما از ادبیات اطلاع زیادی ندارد.

از این‌رو، شنیدن اخبار، گزارشات علمی، خواندن متون، صحبت کردن متقابل با این همه برنامه‌های نرم‌افزاری گوناگونی که وجود دارد، پایگاه‌های اینترنتی از آموزش‌های علمی یا اسلامی به زبان انگلیسی و ده‌ها و صدها منبع و امکان دیگر وجود دارد و امر فراگیری متوقف بر دیدن فیلم سینمایی خارجی نمی‌باشد.

فیلم:

فیلم، که ترکیبی از هنرهای گوناگون برای برقراری ارتباط با مخاطب و انتقال پیام به او می‌باشد، چه خوب باشد و چه بد، آثاری بر بیننده مترتب می‌نماید. چنان که می‌بینید در تماشای یک فیلم خوب نیز گاهی احساسات چنان تحریک می‌شود که بیننده می‌خندد، یا می‌گریزد، یا خوشحال و ناراحت می‌شود، گاه عصبانی می‌شود و

حال اگر پیام آشکار و یا پیام پنهان (مستتر) در فیلم [که ظریف‌تر و بیش از پیام مستقیم منتقل شده و اثر می‌گذارد]، بار فکری، فرهنگی، اعتقادی و ... داشته باشد، اثر خود را می‌گذارد. چه خوب و چه بد.

بنابراین، وقتی کسی خودش گواهی می‌دهد که دیدن فیلم بر او اثر منفی دارد، سبب تزلزل ایمانی او می‌گردد، برایش شک و شبهه ایجاد می‌کند، تقوا و اخلاقش را دگرگون می‌سازد و ...؛ بدیهی است که نباید فیلم را تماشا کند و بعد بپرسد «حالا چکار کنم؟»

درست مثل این است که کسی خوراک مسمومی بخورد و پس از به هم خوردن حالش و نگران شدن از سلامتش، بپرسد: «حالا چکار کنم؟»

خب، راه حل برای علاج هست، جسم مسموم را با دارو معالجه می‌کنند و روح آسیب دیده را با استغفار و توبه و ذکر معالجه می‌کنند؛ اما اگر کسی بگوید: ولی من باید همیشه به کارم ادامه دهم، حالا چه کنم؟! دیگر کسی به او پاسخی نمی‌دهد.



اعتقادی-مرداد ۹۶

آیا خدا تو جهان دخالت می‌کند یا نه، بلکه جهان خودش می‌چرخد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا باید تفکر و تأمل نمود و این سؤال را مطرح نمود که آیا اساساً عالم هستی خالق دارد یا خیر؟ یهود گفتند: خدایی هست، اما فقط خلق کرده و دیگر دستش بسته است؛ خودش محکوم و مرعوب نظام خلقتش شده و دیگر هیچ دخالتی ندارد!

اگر چه ظاهر این سخن، بسیار نامعقول، غیر علمی و حتی مسخره می‌باشد، اما باطنش اهداف سیاسی نظام سلطه را تعقیب می‌کند. می‌گویند: خدا هست، اما کار عالم به ما واگذار شده است، پس ما الوهیت، ربوبیت، تعیین و تکلیف و اداره می‌کنیم! برای نتیجه و عاقبت نیز گفتند: کاری با ما ندارد، یا اصلاً جهنم نمی‌برد، یا در نهایت چند روز کوتاه! پس می‌صرفد که هر چه دلمان خواست انجام دهیم!

الف - لفظ "دخالت" در جایی مصداق دارد که امری، کاری یا چیزی از خودش استقلال داشته باشد و دیگری در آن دخل و تصرفی کم یا زیاد بنماید، چنان که می‌گویید: «فلانی در آن کار دخالت نمود - یا می‌گویید: به کار من دخالت نکن - یا می‌گویید: این مشکل با دخالت فلانی حل شد و یا...».

واژه‌ی "دخالت" برای این امور نیز به این خاطر مصداق دارد که ابتدا یک "مالکیت اعتباری" فرض شده و سپس نقش دیگری دخالت شمرده شده است. حال یا دخالت خوب، یا بد.

به عنوان مثال: می‌گویید: این ملک من است، داخل نشو یا بشو - این مسئولیت یا کار من است، پس تو دخالت نکن - و یا: تو هم در این مسئله مداخله کن تا شاید بهتر حل شود و نتیجه دهد و ...!

ب - اما، در عالم چه کسی یا چه چیزی از خود "مالکیت حقیقی" دارد؟! مالکیت خانه‌ای که با فروش، تخریب یا مرگ و ارث، یا حکم دادگاه و ... از بین می‌رود، چگونه مالکیتی است؟! مالکیت بر بدنی که بدون اختیار ما، پیر و فرسوده می‌گردد و از بین می‌رود، یا مغزی که بدون اختیار ما، دچار عارضه و اختلال می‌شود، یا قلبی که بدون اختیار ما کار می‌کند و از کار می‌افتد و ... چگونه مالکیتی می‌باشد؟!

مالکیت:

طبق صریح آیات، احادیث و روایات که معروف عقل نیز می‌باشد، "ابتدا و انتهای بندگی، اصل و ریشه‌ی بندگی، اوج و هنر بندگی، این است که انسان بداند، او مالک هیچ چیزی (حتی خودش) نیست و مالک همه چیز اوست". چنان که مخ تنها روح (وجود و جان) را باز می‌ستاند، حتی اموال باقیمانده از میت (ارث) را نیز او تقسیم می‌نماید، چرا که مالکش اوست.

انسان، باید توجه داشته باشد و بداند که حتی آن چه به صورت اعتباری به مالکیت او درآمده و بدان سبب می‌گوید: "عقل من، فکر من، قلب من، علاقه‌ی من، نیت من، عمل من و ..."، همه مالکیت مجازی و موقتی می‌باشد، لذا حکم امانت را دارد و آن را باز خواهند ستاند.

از این‌روست که انسان مکلف و مسئول (مورد سؤال) واقع می‌شود و اگر آن چه در اختیارش هست، ملک خودش بود که دیگر کسی به او امر نمی‌نمود که چنین بکن و چنان نکن؛ و کسی هم سؤال نمی‌کرد که چه کردی؟ یا چرا چنین کردی و چنان نکردی؟!

چرخش عالم هستی:

بنابراین، خداوند متعال مالک الملک است؛ عالم هستی و هر چه در آن است، همه مخلوق او و مملوک او هستند و بالتبع قائم به او و تحت امر او هستند، نه این که آنها مستقل باشند و خدا نیز در کارشان گاه دخالت بکند و گاه نکند!

بله، چون خالق، مالک و ربّ حکیم است و اوست که در تکوین و تشریح هدایت می‌نماید، در برخی از امور (که در حوزه انتخاب انسان بر می‌گردد)، به انسان یک مالکیت اعتباری، مجازی، امانی و ... داده و سپس فرموده پس چنین بکن و چنان نکن. مثل این که فرموده‌اند: تو مالک نفست هستی، پس آن را کنترل کن، یا مالک چشم، گوش، دست، پا و سایر اعضا و جوارحت هستی، پس آنان را درست و در راه رشد به کار بگیر. اما تمامی این مالکیت‌های مجازی و امانی، بازستانده می‌شود، چون مالک حقیقی، همان خالق است.

« **الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** **وَمَنْ يَتَّخِذْ وَلَدًا** **وَمَنْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ** **وَحَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ** **فَقَدَرَهُ تَفْدِيرًا** »
(الفرقان، ۲)

ترجمه: همان کس که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و فرزندى اختیار نکرده و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان‌گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است.

● - مدعیان و منکران، در این عالم چه نمونه‌ی کوچک یا بزرگی را یافته‌اند که خود به خود پدید آمده باشد، بدون علت از حالی به حال دیگری درآید، تحولاتش همه عالمانه و حکیمانه باشد، نقش و جایگاه معینش در کارگاه هستی اتفاقی باشد، و خودش امر خودش را تدبیر و ربوبیت نماید؟!

● - به راستی چرا این ماده‌گرایان (ماتریالیست‌ها) و قائلین به "علوم تجربی" که مدعی‌اند «ما چیزی را قبول نداریم، مگر آن که به واسطه علوم تجربی شناخته و اثبات گردد»، بدون آن که حتی یک نمونه‌ای [اگر چه به اندازه‌ی اتم یا کوچک‌تر]، از وجود یافتن خود به خودی در این عالم پهناور شناخته باشند، مدعی پیدایش خود به خودی یا تصادفی تمام عالم و منکر خالقیت و ربوبیت خداوند سبحان می‌شوند؟! اگر یک توپ کوچک را در حال حرکت ببینند، سریعاً با چشم یا روش‌های علمی و تجربی، به دنبال علت و محرک آن می‌گردند، بعد یک دفعه مدعی می‌شوند که عالم هستی با این عظمت، خودش می‌چرخد؟!!

فیلم‌های علمی و ادعاهای غیر علمی در حیات وحش:

لابد فیلم‌های بسیاری از حیات جانوران و حیات وحش را در تلویزیون مشاهده نموده‌اید که انصافاً جذاب و البته حیرت‌انگیز هستند، خواه حیات حیوانات بزرگی چون فیل یا نهنگ دریایی باشد، یا یک حشره‌ی بسیار کوچک در دل خاک یا کف اقیانوس، که با چشم غیر مسلح به سختی دیده می‌شود.

اما، برنامه‌سازان که به حسب ظاهر ادعای خرافی بودن دین و جدا بودن دین از همه چیز را دارند، برای آن که مبدا بینندگان، با دیدن عظمت خلقت، پی به عظمت خالق ببرند - و با دیدن علم، پی به علیم ببرند - یا با دیدن اندازه‌های دقیق، پی به قادر و تقدیر کننده (اندازه‌گذار) ببرند... ناگهان شروع می‌کنند به سخنانی که نه تنها علمی و اثبات شده نیستند، بلکه حتی در حد یک نظریه‌ی اثبات نشده هم نیستند و گاه بسیار سخیف و مضحک نیز می‌باشند!

● - می‌گویند: فلان حیوان، دید در خشکی مواد غذایی کم شده، مجبور شد به آب بزند و کم دست و پایش را به بال و دم تبدیل کرد! یعنی خودش این کار را انجام داد! - یا - فلان حیوان برای این که بتواند از دست شکارچیان زمینی در امان باشد، دست‌هایش را به بال‌هایی برای پرواز مبدل نمود و برای آن که بتواند روی شاخه‌ها بنشیند، پاهایش را به پنجه مبدل نمود! یا گوریل دید که چهارزانو نشستن برایش سخت است، دست‌های خود را درازتر کرد تا هنگام نشستن، پنجه‌اش را مشت کند و روی زمین بگذارد و ...!

جالب آن که این به اصطلاح دانشمندان (!) انسان را عاقل، عالم، دانشمند، ابزار ساز ... و کامل‌ترین موجود می‌نامند و حیوانات را بی‌عقل، شعور و توان‌های انسانی می‌نامند، ذر حالی که مدعی هستند که حیوانات خودشان تصمیم گرفتند که خلقت خود را تغییر داده و مطابق با محیط یا خواسته‌ها و نیازهایشان نمایند! کاری که اگر تمامی دانشمندان، با تمامی امکانات و تکنولوژی امروزی جمع شوند، نمی‌توانند یک ذره‌اش را انجام دهند!

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» (الحج، ۷۳)

ترجمه: ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنان بریاید نمی تواند آن را بازپس گیرند طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

پس:

یک - جهان فقط عالم ماده و این مقدار کمی که از آن شناخته ایم نمی باشد و کشف علم نیز به معنای خلق آن نمی باشد.

دو - در همین عالم ماده نیز چیزی که خود به خودی یا تصادفی به وجود آمده باشد، یافت نگردیده است.

سه - عقل و علم انسان نیز "پیدایش خود به خودی از عدم و نیستی"، یا گردش خود به خودی و حرکت بدون محرک را نمی پذیرد.

چهار - قوانینی (چون علت و معلول، حرکت و محرک، نظم و ناظم، حدوث و حادث و ...) که بر تک تک اجزای جهان حاکم است، بر کل جهان هستی نیز حاکم می باشد.

●● - بنابراین، هر گاه در این عالم شناخته شده، موجودی یافتند که خود به خود پدید آمده، سپس به خود نظم عالمانه و حکیمانه داده و سپس خود به خود به حرکت درآمده، و خودش به خودش اندازه های معین را عطا کرده، و سپس خودش خود را بر اساس آن اندازه ها و حکیمانه در جایگاه مناسبی در این چرخه ی با عظمت هستی قرار داده و ... از این نظریه های "خود به خودی" بدهند!

●● - خداوند سبحان، خالق، مالک و ربّ العالمین است، عالم تجلی اسمای اوست و مخلوقات خود را ربوبیت (صاحب اختیاری و تربیت امور) می نماید و این چرخه به سوی او باز می گردد.

« لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ » (یس، ۴۰)

ترجمه: نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری (فلک، مدار) شناورند.

آیا زمین و خورشید و ماه و ستارگان و ... همین طوری و خود به خودی به وجود آمده و روی هم نمی افتند؟ یا خودشان تصمیم گرفته اند که مداری درست کنند، قوانین فیزیکی و ... را بر آن حاکم کنند و خود را در آن مدار قرار دهند، تا نظام عالم هستی (دست کم این کهکشان، راه شیری و مساعد شدن زمین برای حیات) برقرار شده و از هم نپاشد؟!

امامی که خود محتاج است و من باید برای سلامتی او دعا کنم و صدقه دهم، چگونه می تواند شفیع ما باشد و حاجات بنده را بر آورده کند؟ اگر من صدقه ندهم، خدا او را بیمار می کند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه ساختار سؤال، لحن مغرضانه دارد، اما موضوع قابل تأمل و بحث می باشد. برخورد سطحی و شعاری با واژگان، مفاهیم و معارف، سبب خلط مباحث و بروز این سؤالات در ذهن می گردد، اگر چه یک عده نیز فقط جهت ضد تبلیغ و ایجاد تشکیک در اعتقادات مردم، این گونه انشاء نویسی می کنند.

همه فقیرند:

تمامی موجودات عالم، از جمله انسانها، فقیر هستند، یعنی ذاتاً محتاج هستند، چرا که همه مخلوق می باشند. چنان که همگان، حتی برای نفس کشیدن محتاج هوا، و برای بقا محتاج آب و نان هستند. منتهی باید دقت نمود که این "فقر" نسبت به خداوند متعال می باشد و همان آب و نان نیز مخلوق خداوند هستند. بنابراین، ممکن است کسی به لحاظ علم، ثروت، قدرت و ... دارا تر از دیگری یا دیگران باشد، اما همه محتاج خدا هستند و در این قاعده، فرقی بین معصوم و غیر معصوم، یا مؤمن و کافر وجود ندارد. هیچ کسی غنی نمی شود. لذا در بیان این قاعده کلی فرمود:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ » (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده است.

برآوردن حاجات:

از آن جهت که همگان خودشان فقیر و محتاج به حق تعالی می باشد، هیچ کسی نمی تواند بالذاته برآورندهی حاجات خود و یا دیگران باشد؛ مخلوقات نه خالق هستند، نه مالک، نه غنی و نه رب (صاحب اختیار و تربیت کننده امور)؛ بنابراین خودشان هم چیزی ندارند که بخواهند به دیگری بدهند و مالک نفع و ضرر خود نیز نیستند که بخواهند نفع و ضرر دیگری را شخصاً ربوبیت نمایند. حتی اگر کسی گمان کند که خودش یا زمین، آب و خورشید، بذری را می رویاند، خطا کرده است و اگر چنین باوری داشته باشد، از مدار توحید خارج و وارد شرک شده است. چنان که فرمود:

« أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَلَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ » (الواقعة، ۶۳ تا ۶۵)

ترجمه: آیا آنچه را کشت می کنید ملاحظه کرده اید * آیا شما آن را زراعت می کنید یا ما مییم که زراعت می کنیم * اگر بخواهیم قطعاً خاشاکش می گردانیم پس در افسوس [و تعجب] می افتید.

در این قاعده‌ی کلی نیز هیچ فرقی بین مؤمن و کافر و ... وجود ندارد، چرا که هیچ کدام خالق، مالک و رب نیستند.

از این رو، ما نیز به هنگام دعا، خدا را می‌خوانیم و برآوردن حاجات را از او می‌خواهیم، و البته به اهل عصمت علیهم السلام توسل می‌جوییم، چنان که کشاورز و زارغ، به بذر، خاک، آب و نور خورشید، متوسل می‌شود تا از محصولی برخوردار گردد.

تمامی دعاهای ما، با «الهی، ربی، سیدی، اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ» شروع می‌شود، یعنی او را می‌خوانیم و از او می‌خواهیم، اگر چه عقل، فکر، بصیرت، اخلاص، استغفار، توبه، دو رکعت نماز ... و از جمله اهل عصمت علیهم السلام را وسیله‌ای (توسل) برای استجابت قرار دهیم. چنان که در ابتدای دعای توسل می‌گوییم:

« اَللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ وَاتَّوَجَّهْ اِلَیْكَ بِنَبِّیْكَ نَبِّیِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ »

ترجمه: خدایا از تو درخواست دارم و به سویت روی آوردم به وسیله پیامبرت، پیامبر رحمت محمد (درود خدا بر او و خاندانش).

و در توسل به آنها نیز می‌گوییم: نماز می‌خوانم قربه‌ی الهی، به حج یا زارت می‌روم قربه‌ی الهی، صدقه می‌دهم قربه‌ی الهی ... و یا به شما توسل می‌کنم، نزد خداوند متعال: « وَتَوَسَّلْتُ بِكُمْ اِلَى اللهِ وَاسْتَشْفَعْتُ بِكُمْ اِلَى اللهِ ».

دعا در حق دیگران:

اول بدانیم که هیچ دعا و صدقه‌ای، خودش کاری نمی‌کند، بلکه خداوند کریم به واسطه‌ی آن توجهی می‌نماید، درست مثل همان زراعت.

مسئله فقط امام یا امام زمان علیه السلام نمی‌باشد که در شبهات مطرح می‌گردد؛ بلکه همیشه و در هر موردی همین‌طور است. آیا وقتی ما برای خودمان دعا می‌کنیم، آن دعا خودش کاری می‌کند، یا خدا به واسطه‌ی دعا (خواندن و درخواست)، اگر بخواهد مستجاب می‌نماید؟ آیا وقتی صدقه‌ای می‌دهیم، خود آن پول و صدقه دفع بلا می‌کند، یا خداوند منان به واسطه‌ی این عمل خیر، دفع بلا می‌نماید؟!.

دقت کنیم که اگر همگان فقیر هستند و فقط الله جلّ جلاله، غنی و حمید است، پس همگان بالذاته نیازمند به دعا (خواندن و درخواست از باری تعالی) می‌باشند، چنان که اهل عصمت علیهم السلام خودشان دعا می‌نمودند و ما نیز دعا کردن را از آنها یاد گرفتیم.

همین نیازمندی به دعا و درخواست از او، دعا در حق دیگران را ایجاب می‌نماید، حال چه دعا در حق پدر، مادر، فرزند، خویشان، همسایگان، یک ملت و ... باشد، چه دعا در حق اهل عصمت علیهم السلام. و البته دعا در حق دیگران، ضمن آن که کبر، نخوت و خودبینی را ضایع می‌کند، به دعا کننده وسعت دید، بصیرت و رأفت می‌بخشد.

● - به تصریح قرآن کریم، خداوند متعال ملائکی خلق نموده است که کارشان فقط استغفار و دعا برای بندگانش است، چرا که عالم علیمانه، حکیمانه و نظام‌مند خلق شده است و افاضه‌ی برخی نعمات از آن سو، مستلزم درخواست از این طرف می‌باشد. مثل توانمند کریمی که به هر مراجعه و درخواست‌کننده (سائل)، پاسخ می‌دهد.

دعا برای امام زمان علیه السلام:

بنابراین، خیر و برکت هر دعایی، حتی در حق دیگران، ابتدا متوجه و عاید دعا‌کننده می‌گردد، چرا که در محضر حق تعالی حاضر شده، او را می‌خواند و از او می‌خواهد؛ لذا منتی بر دعا شونده ندارد. چنان که فرمود: هر خیری برای دیگران بخواهی، مضاعفش را به خودت می‌دهند.

بنابراین، دعا برای امام زمان علیه السلام نیز دعا برای خودمان را در بر دارد. بدیهی است که تا به آن درجات بالای معرفت و مودت نرسیم، به خاطر گشایش در امور خودمان، برای فرج ایشان دعا می‌کنیم، وگرنه کوتاه‌فکران و خودخواهانی امثال ما که کاری با ایشان ندارند.

* - خود ایشان نیز فرمودند: « أَكثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ - برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید، زیرا همین (دعا کردن فرج) فرج و گشایش شماست / بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰ »

دعا وصل است:

صرف نظر از متن دعا، همین که قصد دعا نمودید، به خداوند سبحان توجه نموده‌اید و جهت‌خدایی پیدا می‌کنید و موضوع دعا هر کسی یا هر امری باشد، به همان وصل می‌شوید، چرا که ذهن و قلب‌تان، متوجه او شده است، حال خواه پدر و مادر باشند، یا همسایه، یا امام زمان علیه السلام و یا

چرا فرموده‌اند که "صلوات"، بالاترین دعاست؟ چون صلوات از ریشه "صل" وصل‌کننده است، مانند صلاة و صله ارحام. و برای رشد، کمال و قرب الهی، چه اتصالی بهتر و والاتر و مؤثرتر از اتصال به محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد؟ حال چه اتصالی برای ما ضروری، نجات‌دهنده و حیات‌بخش‌تر از اتصال با امام زمان‌مان و امر ظهور می‌باشد؟

شفاعت:

شفاعت، از ریشه "شفع" همان دوتایی بودن است. در این دنیا بر هر کس بودی، در آن دنیا نیز با همان محشور می‌شوی و به همانجا می‌روی که او می‌رود. پس اگر کسی در دنیا، با مظاهر دنیا، اهل کفر و شرک و معصیت همراه بود، آنجا نیز با همان‌ها محشور می‌گردد و اگر کسی با حضرات محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین همراه بود، با ایشان محشور می‌گردد و اگر قصور و تقصیری مانع بود، به شفاعت ایشان بخشوده و مرتفع می‌گردد.

* - در خصوص توسل و شفاعت مطالب بسیاری درج شده که اگر همین دو کلمه را در بخش جستجو در سایت درج و کلیک نمایید، در اختیار قرار می‌گیرد.

بلا و بیماری:

تا انسان در این دنیا زندگی می‌کند، مبتلا به انواع و اقسام بلاها و بیماری‌ها خواهد شد و در این قاعده نیز فرقی بین معصوم و غیر معصوم نمی‌باشد؛ چنان که شاهدیم پیامبر اکرم و اهل بیت او علیهم السلام، بیش از دیگران مبتلا به انواع و اقسام بلاها گردیده‌اند؛ و البته این ابتلائات گوناگون، خودش نوعی امتحان در چگونگی موضع‌گیری‌ها و عملکردها نیز می‌باشد.

بنابراین، از یک سو همگان دچار ابتلائات می‌باشند و از سویی دیگر (چنان که بیان شد)، همگان فقیر و نیازمند ذات مقدس احدیت هستند و بالتبع همگان محتاج دعا هستند.

منتهی جهل و تکبر از یک سو و وساوس شیطانی از درون یا برون (شبهه‌پراکنی‌ها و ضد تبلیغ‌ها)، سبب می‌شود تا غافل نتیجه بگیرد: «پس امام زمان محتاج من یا دعای من است!»!

خیر همه محتاج خداوند متعال و رحمت، لطف، کرم و جود او هستند (أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ)؛ و هر کسی با دعاهای خود، توجه، مواضع و اتصال خود را برقرار می‌کند، و البته که دنیا محدود و منحصر به "من و ما" نمی‌باشد، ما دعا نکنیم، دیگرانی هستند که دعا کنند. خواه از فرشتگان و خواه از انسان‌ها.

آقای استیفن دی آنوین تو کتاب "احتمالات خدا" گفته که احتمال وجود خدا ۶۷ درصد! این مطلب سوال خیلی از بچه‌های مسجد ماست! خواهش می‌کنم پاسخ بدین تا شرمنده دوستام نشم نیازمند کمکتون هستم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

دوستان مسجدی یا غیر مسجدی، باید بروند محاسبه کنند و بعد اگر به همان نتیجه رسیدند بپذیرند؛ شاید احتمال وجود خدا، پنجاه یا هفتاد درصد باشد!

ابتدا باید متوجه دو خطایی اساسی از دو طرف بود:

یک - محقق یا دانش‌پژوه، به دنبال دانستن مطالبی برای پاسخ دادن، شرمنده نشدن، جلوی مدعی درآمدن، رو کم کردن و ... برود و بدتر آن که گمان نماید اگر نداند و یا نتواند پاسخ دهد، شرمنده می‌شود! اینها از سخیف‌ترین اهداف کسب علم و دانش می‌باشد.

دو - مخاطبین یک گوینده، یا خوانندگان یک کتاب، تا یک اسم خارجی می‌شنوند، خود را بیازند و گمان کنند که اگر اسم گوینده یا نویسنده، "مشت غلام" یا یک اسم ایرانی یا شرقی بود، سخنش اعتباری ندارد، اما اگر او اسم خارجی و غربی داشت، لابد هر چه می‌گوید، منطبق با علم و عقل است و باید پذیرفت، مگر این که

خلافش ثابت شود! این نیز از سخیف‌ترین انفعال‌ها می‌باشد که نشان از خودباختگی و غرب‌زدگی دارد. مگر او برای اثبات ادعای خود دلیل متقنی آورده که حال شما به دنبال دلایل برای نفی متقن آن باشید؟!

چند پرسش:

- - خدا کیست و تعریفش در قرآن کریم و دلایل عقلی کدام است؟
- - خدایی که "دی آنوین"، یا "داوکینز"، یا "مارکس" و دیگران از آن سخن می‌گویند، کدام خداست؟ آیا همین خدایی است که در قرآن کریم معرفی و توصیف شده است و به عقل شناخته می‌شود؛ یا خدایی است که در مسیحیت، یهودیت، بودیسم و یا حتی در تصورات و بافته‌های ذهنی خودشان وجود دارد؟!
- - یافتن و شناخت خداوند متعال، چگونه حاصل می‌شود؟ آیا با عقل نیمه تجریدی و فرمول‌های ریاضی - یا با عقل تجربی و کشفیات طبیعی - یا با عقل تجریدی و قوانین محض عقلی و مبتنی بر بدیهیات عقلی و
- - آقای استیفن دی آنوین، چه دلایلی برای اثبات ادعایش ارائه کرده است و آیا دلایل مطروحه از سوی او، عقلی و علمی نیز هست، یا صرفاً چون یک خارجی آن را گفته، باید پذیرفت یا برای ردش دلیل آورد؟!
- - آقای استیفن دی آنوین، از کجا فهمید که احتمال وجود خدا، ۶۷ درصد است، و مثلاً ۶۶ یا ۶۸ درصد نیست؟! چگونه محاسبه نموده است؟!
- - باور یقینی و ایمان چگونه حاصل می‌شود؟ با استدلال عقلی، علوم تجربی، فرمول‌های ریاضی؟ و یا با ادراک و شهود قلبی؟! آیا کم بوده و هستند کسانی که با دلایل متقن عقلی یا قرآن کریم و حدیث، اثبات توحید و معاد می‌کنند، اما خودشان موحد نیستند و ایمانی ندارند، یا ایمان‌شان بسیار ضعیف است و زود می‌بازند؟!

احتمالات ریاضی، تجربی و فلسفی (عقلی):

بررسی احتمالات در علوم ریاضی، تجربی و فلسفی کاملاً متفاوت است. به عنوان مثال: اگر بپرسند: احتمال وجود کوهی با ارتفاع یک صد هزار متر در زمین چقدر است؟ می‌گویید: صفر. چرا که تمام سطح زمین رصد شده و چنین کوهی دیده نشده است. اگر بپرسند: احتمال این که ارتفاع قله اورست، طی دو قرن آینده، سی متر کم شود چقدر است؟ ممکن است بگویید: پنجاه درصد! چرا که به خودی خود چنین اتفاقی نمی‌افتد، اما ممکن است که زلزله، رانش، وزش طوفان‌های ساینده، یا ... سبب این ریزش و کاهش گردد. اگر بپرسند: احتمال این که طی یک قرن آینده، دو متر به ارتفاع این افزوده شود، چقدر است؟ می‌گویید: بیش از پنجاه درصد، چرا که هم اکنون نیز به سبب حرکت خشکی‌های زمین و فشرده شدن چین‌خوردگی‌ها، سالانه چند میلی‌متر به آن اضافه می‌شود.

● - اما، در مباحث عقلی و فلسفی، پاسخ این احتمالات متفاوت است؛ اگر پرسند: احتمال وجود معلول بدون علت چقدر است؟ می‌گویید: صفر - اگر پرسند: احتمال وجود محرک برای حرکت چقدر است، می‌گویید: صد در صد قطعی است و احتمالی نیست. و اثبات این پاسخ‌ها نیز مبتنی بر تجربیات طبیعی و یا معادلات ریاضی نمی‌باشد، بلکه مبتنی بر دلایل و براهین عقلی است، اگر چه در عرصه‌ی تجربی نیز هیچ معلول بی‌علت، یا حرکت بی‌محرک دیده نشده است.

● - حال باید مشخص شود که "آقای استیفن دی آنوین"، این ۶۷ درصد را از کجا آورده است و با چه محاسبه و مقیاسی، ۶۶ یا ۶۸ درصد نشده است؟!

احتمال وجود خدا (The Probability of God)

"احتمال"، امکانی بین قبول یا انکار محض است. مثل این که پرسند: آیا بر اثر رشد علمی و عمل به آن، عمر انسان به ۲۰۰ یا ۳۰۰ افزایش می‌یابد؟ نمی‌توانید بگویید که صد در صد بله؛ چرا که ممکن است چنین نشود - و نمی‌توانید صد در صد رد کنید، چرا که ممکن است چنین بشود و احتمالش دور از ذهن نیست، پس می‌گویید: "محمتم" است.

درباره‌ی بررسی "احتمال وجود خدا" نیز همین طور است. منتهی بررسی آن باید منطبق با منطقی قابل قبول باشد.

مناظره‌ی امام صادق علیه السلام:

یک موقع طرف مناظره، بر مبنای عقلانیت بحث می‌کند، برای او دلایل عقلی (یا به قول امروزی فلسفی)، آنقدر محکم و بسیار است که با اندک اندیشه‌ای به پاسخ می‌رسد، لذا رسولانش فرمودند: «أَيُّ اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - آیا در الله [که] مگر در باره خدا پدید آورنده آسمان‌ها و زمین تردیدی هست / ابراهیم علیه السلام، ۱۰»

اما، ممکن است یک موقع طرف مناظره، یک ماده‌گرا (ماتریالیست) باشد و به جز طبیعت و علوم تجربی، چیزی را قبول نداشته باشد. بنابراین، دلایل و براهین عقلی و استدلالی، برای او مفهوم نیست و راه‌گشا نمی‌باشد، و باید از طریق خودش با او بحث نمود.

حال ممکن است که پاسخ دهنده، وارد مقوله‌ی مفصل منحصر نبودن علم، به علوم تجربی گردد، اما گاه مناظره به صورت نقضی انجام می‌پذیرد، نه حلی.

امام صادق علیه السلام، در مناظره‌ای نقضی با یک ماده‌گرا (قایل به انحصار علوم تجربی)، از راه خودش (علوم تجربی) وارد شده و از او پرسیدند:

* - آیا تا کنون به قعر زمین رفته‌ای یا می‌توانی بروی؟ گفت: خیر!

* - آیا تا کنون به اوج (و آخر) آسمان‌ها رفته‌ای یا می‌توانی بروی؟! گفت: خیر!

*- پرسیدند: پس از کجا مطمئن می‌شود که خدایی در آنها نیست، شاید باشد!

ایشان در این بحث، وارد مقولات عقلی مانند این که خداوند متعال ماده نیست، محدود به مکان و زمان و ... نیست نگردیدند؛ بلکه به همان نگاه و جهان بینی ماتریالیستی او بسنده نموده و فرمودند: تا وقتی تجربه نکنی، نه اثبات برای تو ممکن است و نه نفی. همان قدر که مبتنی بر علوم تجربی، نمی‌توانی با قطعیت بگویی "خدایی هست"، همان قدر نیز نمی‌توانی با قطعیت بگویی «خدایی نیست»، مگر این که کسی چه مستقیم و چه از راه تجربی، وارد مقولات عقلی گردد!

ماده گرا دید چاره‌ای ندارد، گفت: همین طور است که شما می‌فرمایید.

امام فرمودند: پس نگو خدایی نیست، بگو: «شاید باشد، شاید نباشد»!

او مجبور شد که این "احتمال" را تصدیق کند، در واقع از نفی و انکار محض (اگر چه فقط در بحث)، به شک، تردید و احتمال رسید.

سپس امام علیه السلام با او وارد بحث منطقی و استدلالی گردیدند و پرسیدند: تو مصنوعی یا خیر؟ او دید اگر بگوید: من مصنوع هستم، خودش دلیل بر وجود صانع می‌گردد، لذا گفت: من مصنوع نیستم! امام پرسیدند: حالا تعریف کن که اگر مصنوع بودی، چگونه می‌بودی؟! او مدتی با خود فکر کرد و زیر لب می‌گفت: حادث، دراز، کوتاه، پهن، دارای وزن ...، دید تمامی این صفات در خودش هست.

سپس امام فرمودند: پس اگر برای مصنوع جز اینها صفاتی نمی‌شناسی، باید خودت را نیز مصنوع بدانی و برای تفهیم بیشتر افزودند: اگر تو یک کیسه اشرفی داشته باشی، کسی به تو بگوید که در این کیسه اشرفی هست، و تو اصلاً ندانی که اشرفی چیست؟ آیا می‌توانی مدعی بشوی که در این کیسه اشرفی نیست؟! او گفت: خیر! سپس فرمودند: تو فرق صانع و مصنوع و صفات آنان را نمی‌دانی، پس چگونه نفی می‌کنی و ... (اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید).

● - حال مسئله‌ی این آقایان نیز چنین است. بالاخره وقتی تعریف درستی از هستی ندارند - اقسام وجود را نمی‌شناسند - فرق واجب الوجود و ممکن الوجود، یا حادث و محدث، علت و معلول، خالق و مخلوق و ... را نمی‌دانند، یا چشم بسته و بی‌دلیل انکار می‌کنند - یا متر و کیلو می‌کنند و به دنبال وزن جرمی یا حجم آن می‌گردند - یا چرتکه انداخته و با احتمالات ریاضی به رقم‌هایی چون پنجاه، شصت در صد یا کمتر و بیشتر می‌رسند! حال آن این شناخت، عقلانی است و لحظاتی درنگ عقلی و استدلال عقلی لازم دارد.

« أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ » (الطور، ۳۵)

ترجمه: آیا از هیچ خلق شده اند یا آنکه خودشان خالق [خود] هستند؟!

« أَمْ خُلِقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ » (الطور، ۳۶)

ترجمه: آیا آسمان‌ها و زمین را [آنان] خلق کرده‌اند [نه] بلکه یقین ندارند.

نتیجه:

- - آنگاه که انسان با دلایل عقلی و نیز علوم تجربی، فهمید که هیچ چیزی خود به خود به وجود نمی‌آید؛
- - آنگاه که انسان با دلایل عقلی و نیز علوم تجربی، دانست که خودش یا دیگران خالق خود و دیگران (زمین و آسمان‌ها و هر چه در آنهاست) نیستند؛
- - آنگاه که انسان با دلایل عقلی و نیز علوم تجربی، درک نمود که نظام خلقت هماهنگ و یکپارچه است و تمامی موجودات آن برخوردار از صفات مخلوق می‌باشند؛
- *** - می‌فهمد که پس خالق هست که او دیگر مخلوق، مصنوع، حادث، محدود و ... نمی‌باشد، لذا واحد، احد، بی‌مانند، علیم، قادر، حکیم و ... می‌باشد؛ حال خواه نامش را خالق هستی بگذارد - یا واجب الوجود - یا خدا، یا الله، یا God و یا



قرآن مجید و حدیث-مرداد ۹۶

چرا خدا برای هر ملتی به زبان خودش کتاب نفرستاد؟ شاید بگی به خاطر تحریف، خب همه رو مثل قرآن حفظ می کرد، اصلا مگه تورات تحریف نشد؟ آگه شد، یعنی خدا مثل قرآن از آنها مواظبت نکرده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

گسیل رسولان بعدی و انزال کتب بعدی، برای اکمال دین (شریعت - قوانین، نه اصل دین)، به تناسب گستره‌ی حوزه مأموریت و مخاطبین است، نه به خاطر تحریف کتب قبلی. فرق است بین دین (شریعتی) که برای قوم عاد و ثمود، یا لوط و بنی اسرائیل است، با شریعتی که برای جهانیان در هر زمان می باشد.

● - به ویژه امروزه که جهان کفر و استکبار، مردمان جهان را به یکپارچگی به رهبریت خود دعوت می کنند و حتی به وزر تحمیل می کنند، در میان ملل مسلمان، اختلافات مرزی، جغرافیایی، زبانی، نژادی، قومی و مذهبی را دامن می زنند!

در امریکا و اروپای مسیحی و بعضاً (تعدادی اندک) یهودی، هرگز این سؤال و شبهه مطرح نمی شود که حضرات موسی و عیسی علیهماالسلام، فلسطینی بودند و کتاب شان نیز به زبان عبری بوده است! و هم چنین به زبان دانشمندان علوم تجربی، یا نظریه پردازان علوم نظری و حتی مکتب سازان نوین، هیچ توجه نمی شود و "ایسم" ها را به جهان القا و تحمیل می کنند! اما بحث از اسلام و قرآن کریم که به میان آید، دعوی عرب و عجم، شیعه و سنی، فارسی زبان و ترک زبان و ... راه می اندازند! و به ویژه امروزه که زبان در هیچ علم و موضوعی برای ما مسئله نیست، عربی بودن زبان اسلام و کتاب قرآن را بانه می آورند!

* - و اما نکات دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد:

الف - از همان عصر پیامبران و به ویژه پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، همیشه یک عده ای بودند و هستند که به جای کسب فضیلت در شناخت و ایمان و بالتبع رشد و کمال، مرتب ایراد گرفتند که چرا خداوند متعال او را نبی کرد و دیگران را نبی ننمود؟ چرا اینگونه وحی فرستاد و آنگونه نفرستاد؟ چرا معجزاتش این شکلی بود و آن شکلی نبود؟ چرا زبان وحی اش این بود و آن نبود و ...!

پاسخ‌ها نیز بسیار است، اما جامع‌ترین همان است که خداوند متعال فرمود: «برای این که او اعلم است رسالتش را کجا قرار دهد».

دقت کنیم که ما انسان‌ها، مخلوقات خداوندیم که او خالق، مالک و ربّ ماست و ما را هدایت می‌کند؛ پس او بخت می‌داند که چه کسی را پیامبر نماید، در چه زمانی نبی و رسول بفرستد، در میان کدام قومی نبی برانگیزد و به چه زبانی به او وحی بفرستد و چه کسانی را جانشینان او قرار دهد و

ب - مرزهایی که انسان‌ها بین خود کشیده‌اند بسیار متنوع، متغیر و متزلزل می‌باشند. مشهورترین آنها مرزهای جغرافیایی است و سپس مرزهای زبانی، و سپس نژادی و یا حتی ثروت و قدرت و ... ، که همه زوال‌پذیر و چرخشی هستند.

اما خداوند متعال نه تنها تابع مرزهای اعتباری ما که دائم کوچک و بزرگ نیز می‌شوند نمی‌باشد، بلکه خود مرزها را تبیین و مشخص می‌نماید.

● - مرز نزد خداوند متعال "دین" اوست؛ و مرز ایمان و عمل صالح و تقواست.

نزد او که خالق همگان است، هویت یک ملت، مرزهای جغرافیایی کوچک و بزرگ، ثابت و متغیر و نیز شناسنامه نمی‌باشد، بلکه هویت انسان با همان "دین" او تعریف می‌شود، چنان که به پیروان حضرت ابراهیم علیه السلام، "مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ" می‌گویند و تقسیمات ملیتی و هویتی نیز بر همین اساس است.

حتی مرزبندی "اقوام" نیز بر اساس "دین" است، چنان که قوم ابراهیم، قوم موسی، قوم عیسی و قوم محمد صلوات الله علیهم اجمعین، یا قوم فرعون گفته می‌شود، مگر این که بخواهد به یک تیره‌ی خاصی، در زمان خاصی اشاره نماید، مثل قوم عاد و ثمود.

پ - بنابراین، نه مرزهای متغیر جغرافیایی، ملاک وحی و هدایت است و نه مرزهای زبانی که به مراتب بیشتر از مرزهای جغرافیایی می‌باشند، ملاک گسیل انبیا و انزال وحی می‌باشد.

می‌دانیم که چه بسا در یک مرز جغرافیایی ثابت در یک دوره‌ی زمانی معین، ده‌ها زبان وجود داشته باشد، مانند ایران امروز که در آن زبان‌های فارسی، آذری، گیلکی، مازنی، کردی، کرمانجی، عربی، بلوچی و ... وجود دارد و هر کدام از آنها نیز به شعبی تقسیم می‌گردند. در طی یک قرن اخیر، فقط بیش از چهار زبان مستقل در دنیا از بین رفته‌اند!

ت - حضرت ابراهیم علیه السلام، در فلسطین است. مدتی در شهر حران (یا حیران - ترکیه و مرز سوریه‌ی فعلی) سکونت گزیدند - به مکه آمدند و کعبه را عمارت نمودند و سپس به کنعان بازگشتند. حال به چه زبانی باید وحی را اخذ و ابلاغ می‌نمود؟ بدیهی است به زبان خودشان.

حضرت یوسف علیها السلام در کنعان بود و سر از مصر درآورد، و هم چنین است تاریخ حضرت موسی علیه السلام و سفرهایش از فلسطین به مصر... و چه بسا سیطره‌ی ایران آن موقع در برخی نواحی. ایران، هم اکنون نیز تماماً فارسی زبان نیست، چه رسد به آن روزگار که بسیاری از کشورهای فعلی، جزو خاک ایران محسوب می‌گردیدند.

ث - بنابراین، هدف از هدایت الهی، انسان است؛ در هر کجا که باشد و به هر ملیت، زبان و یا از هر نژادی که باشد.

از این رو، انبیا و رسولان خود را بر اساس حکمت خویش مبعوث می‌دارد و به آنها نیز به زبان خودشان (نه یک زبان غریبه با نبی و محیطش) وحی می‌فرستد، اما برای اقوام گوناگون، حججی می‌فرستد تا آن دین را تبلیغ کنند. حال خواه آن حجت الهی نیز نبی باشد، مانند حضرت لوط در زمان حضرت ابراهیم علیهما السلام، یا حواریون باشند (مانند: شمعون، که حضرت نرجس خاتون علیها السلام از نواده ایشان می‌باشند) و یا امامان علیهم السلام. و بسیاری حجج (حجت‌ها = راهنمایان و دلیلان راه) در ملیت‌های گوناگون و به زبان‌های متفاوت، که الزاماً نبی، امام یا حواری نبوده و نیستند. چنان که علمای راستین اسلام، همه حجج الهی هستند که به زبان‌های گوناگون، قرآن کریم و آموزه‌های اهل عصمت علیهم السلام را به مردم تعلیم می‌دهند.

نبی یا کتاب؟!

یک دوره‌ای فرافکنی شدیدی بود که چرا خداوند متعال، برای هر قومی یک نبی نفرستاد؟! پس از تکراری شدن این جوّ و روشن شدن پاسخ‌های حلی و نقضی، به ویژه مبنی بر این که خداوند متعال یکصد و بیست و چهار هزار نبی فرستاده که کسی نمی‌داند کیانند و در کجا بوده‌اند، خال همان سؤال را اینگونه تغییر داده‌اند که چرا برای هر زبانی کتابی نفرستاد، که در واقع همان سؤال است، در قالبی دیگر؟! خلاصه دائماً به جای شناخت، اطاعت و بندگی، می‌گویند: چرا خدا چنین کرد و چرا چنان نکرد؟!

اما دقت کنیم که خداوند متعال که دست کم یصکد و بیست و چهار هزار نبی گسیل نموده است و فقط ۳۱۳ تن از آنان رسول بوده‌اند، نام از چند کتاب بیشتر نیاورده است، مانند: صحف ابراهیم، زبور داود، تورات موسی، انجیل موسی و قرآن محمد صلوات الله علیهم اجمعین. و بدیهی است که وحی و بالتبع هر کتابی، به زبان پیامبرش نازل گردیده است.

حفظ کتاب آسمانی از تحریف:

خداوند متعال، تمامی دعوت خود و وحی خود را حفظ نموده و می‌نماید، منتهی طریق حفظ فقط آن چیزی نیست که ما می‌دانیم. چنان که اصل دعوت خود را توسط انبیا، اوصیا، اولیا و حجج الهی حفظ نموده است و اصل کتاب و وحی خود را نیز با انتقال به کتب بعدی حفظ نموده است و همه را در قرآن کریم که آخرین کتاب

می باشد، حفظ نموده است، هر چند که ممکن است تورات و انجیل تحریف نشده، هنوز هم باقی باشد، چنان که زمان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله باقی بود، اما مخفی و کتمان می کردند. (۱) و (۲) - حتماً رجوع نموده و بخوانید.

آیا قرآن بدون تفسیر ائمه باعث گمراهی می شود؟ آگه اینطور چرا مثلاً در مورد اون آیه ۱۲۹ نساء (شما نمی تونید عدالت بورزید بین همسرانتون روایت داریم که منظور محبت هست درست؟ آگه درسته پس چرا خداوند به محبت اضافه نکرد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از کجا آموختیم که چگونه نماز بخوانیم، روزه بگیریم، زکات بپردازیم، مناسک حج را انجام دهیم و ...؟ آیا تمام جزئیات احکام در قرآن کریم بیان شده و یا فرموده که از پیامبر اکرم صلوات الله علیه آله اطاعت کنید؟! هیچ گزاره‌ای، به ویژه اگر علمی، حقوقی و ... باشد، بدون شرح و تفسیر قابل تعلیم و تعلم نمی باشد و پس از آن که این حقیقت درک شد، نوبت به این می رسد که حالا چه کسی باید تعلیم دهد یا تفسیر نماید، یک رهگذر ناآشنا به آن علوم و یا یک استاد؟

اما دقت نمایید که در این سؤال، چه موضوع کلی و اصلی (قرآن بدون عترت) را مطرح شده، و در مقابلش چه مصداقی را به عنوان مثال مطرح شده است؟! ضرورت قرآن با ولایت، در مقابل چرا خودش کلمه "محبت را نیفزود".

اینک برای آشنایی بیشتر با قرآن کریم و نیز پاسخ سؤال، نکات ذیل ایفاد می گردد:

منحرف شدن به واسطه قرآن کریم:

خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که این کتاب، به خسران کسانی که برخورد ظالمانه دارند، می افزاید:

« وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا » (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی افزاید.

● - این اصل، اختصاص به قرآن کریم ندارد، بلکه برخورد ظالمانه با هر "حقی"، سبب گمراهی و خسران بیشتر می گردد، خواه حتی یاد خدا باشد که فرمود: «وقتی یاد او به میان می آید، حالشان به هم می خورد»؛ خواه مواجهه با پیامبر اکرم و اهل بیت او علیهم السلام باشد؛ خواه با قرآن کریم، یا هر سخن و کار حقی و هر مؤمنی

و ندیدید یک عده تا اسمی از انقلاب، نظام جمهوری اسلامی ایران، ضرورت ایستادگی در مقابل دشمنان داخلی و خارجی، حزب الله و ... به وسط می آید، صورت شان جمع می شود و بد و بیراه می گویند؟!

مصادیق مواجهه‌ی ظالمانه با قرآن مجید:

این مصادیق بسیار است و به تعداد افراد و نحوه‌ی برخوردشان می تواند متفاوت باشد.

- - یک عده (حتی مسلمان)، اصلاً رجوع نمی کنند که بیند و بفهند که قرآن چگونه کتابی است و چه فرموده؟
- - یک عده قرآن می خوانند، اما فقط می خوانند و هیچ تأملی در سخنان خداوند علیم و حکیم ندارند و بالتبع فقط خواننده هستند و قرآن را از زندگی خود کنار گذاشته اند!
- - یک عده قرآن کریم را جهت توجیه مواضع و عملکردهای خود می خوانند و به تناسب موضوع کار خودشان به آیه‌ای از آن استناد می کنند. مثل کسی که می ترسد و یا تنبل است که مقابل دشمن بایستد، مرتب آیات صلح را می خواند.

● - یک عده قرآن کریم را فقط برای "دشمنی" می شنوند و می خوانند!

دشمنی نیز روش‌های گوناگونی دارد: گاه آیه‌ای را می خوانند و غلط ترجمه می کنند تا مخاطبان گمراه شوند - گاه تفسیر به رأی می کنند - گاه می گردند تا ببینند کدام آیه را چگونه مطرح کنند، می توانند در آن شک و شبهه‌ای برای مخاطبان ایجاد نمایند - گاه فقط برای تکذیب و حتی مسخره کردن می خوانند و

ظالمانه‌ترین روش برخورد با قرآن کریم:

ظالمانه‌ترین روش برخورد با قرآن مجید این است که انسان یک جلد کتاب چاپ شده را در دست بگیرد و آورنده و معلم آن را کنار بگذارد و بگوید: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ - کتاب خدا برای ما کافیت»؛ خودمان می خوانیم، هر گونه فهمیدیم، همان درست است، هر گونه تفسیر نمودیم، همان است که ما می گوئیم و هیچ نیازی به آورنده، ابلاغ کننده و معلمانش نداریم! و این در حالی است که خداوند متعال در همین کتاب فرمود که آن را برای هدایت، به تنهایی نازل نموده است، بلکه محور: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ... - به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند / الحديد، ۲۵».

- - بنابراین، محور هدایت رسول صلوات الله علیه و آله می باشد که به همراه او کتاب و میزان نیز از جانب حق تعالی نازل شده است. پس اگر کسی گفت که ما یک جلد کتاب نوشته شده با قلم یا چاپ شده با دستگاه را در دست می گیریم و دیگر به رسول و میزانش کاری نداریم، کاملاً منحرف شده است و هر چه از قرآن کریم بیشتر بخواند و بداند، منحرف تر نیز می گردد.

کتاب و عترت:

این رسول اعظم صلوات الله علیه و آله، که خداوند متعال در کلام وحی مکرر امر به اطاعت از او نمود و فرمود دین را از او بگیرید، مکرر تعلیم و تذکر داد که قرآن و اهل بیت علیهم السلام یک حقیقت هستند و از هم جدا نمی شوند تا در کوثر به من برسند.

انشقاق:

بنابراین کسانی که این دو را در اعتقادات و ایمان خود از هم جدا کنند، مثلاً به قرآن مجید بدون اهل بیت علیهم السلام رجوع کنند و یا به اهل بیت (ع) رجوع کنند، اما با قرآن کریم کاری نداشته باشند، دین خود را شقه کرده اند و چون از دو بال پرواز خود، یکی را قطع کرده اند، هیچ گاه پروازی نخواهند نمود، پس هلاک خواهند شد.

آیهی مورد سؤال:

« وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا » (النساء، ۱۲۹)

ترجمه: و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند [بر عدالت] حریص باشید پس به يك طرف یکسره تمایل نورزید تا آن [زن دیگر] را سرگشته [=بلا تکلیف] رها کنید و اگر سازش نمایید و پرهیزگاری کنید یقیناً خدا آمرزنده مهربان است.

● - اکنون در میان این همه آیه، برای مصداق ضرورت تعلیم قرآن کریم توسط معلمان وحی [اهل عصمت علیهم السلام] به این آیه اشاره شده و بیان شده که خدا چرا خودش واژهی محبت را نفرموده است و اهل بیت علیهم السلام گفته اند؟!

● - خداوند متعال در قرآن مجید، خود دستور به تأمل و تفکر در آیات می دهد و البته اهل عصمت علیهم السلام، که عالم به وحی و علم لدنی هستند، آیات را می شکافند (تفسیر می نمایند)، تا چگونگی تأمل و تفکر را نیز بیاموزیم.

● - به عنوان مثال: چگونه علوم نظری را از علوم عملی (شریعت)، تشخیص دهیم؟ چگونه فرق بین اصول با فروع را بدانیم؟ یا چگونه بفهمیم که کجا بُعد روانی موضوع بحث است و کجا احکام و حقوق؟

●●● - حال دقت فرمایید که احکام چگونگی ازدواج، طلاق، ارث، دیه، یا نماز، روزه و ...، همه قوانین و باید نبایدهای اجرایی می باشند.

● - رعایت عدالت، در هر امری که اختیارش به دست انسان باشد، یک امر عقلی و شرعی واجب است که اگر رعایت نشود، حتماً "ظلم" واقع می گردد.

اما، رعایت عدالت، از سنخ عمل است، نه احساسات و عواطف. مگر می شود کسی را مجبور کرد که دو شهر در یک کشور، یا دو همکار در یک کارگاه، یا دو دوست یا حتی دو فرزند را از هر حیث به یک اندازه دوست داشته باشد؟! پس میزان و چگونگی دوست داشتن، زیاد هم دست خود ما نیست و در ضمن یک کار عملی نیست؛ بلکه یک عاطفه‌ی قلبی می باشد.

اما ازدواج، یک کار عملی است و عدالت در رفتار با همسر نیز یک کار عملی است. لذا در یکجا می فرماید: اگر نمی توانید و یا حتی می ترسید که نتوانید این عدالت عملی را رعایت کنید، به همان یک همسر بسنده نمایید (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً).

اما در آیه‌ی مورد بحث، به صورت قاطع و حتمی می فرماید: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ» - یعنی هرگز استطاعت رعایت عدالت همه جانبه بین چند همسر را ندارید.

خب، برای شما سؤال ایجاد می شود که اگر به هیچ وجهی چنین استطاعتی نداریم، پس چرا از یک سو مجوز صادر نمود؟ از سوی دیگر فرمود که عدالت را رعایت کنید؟ از سوی دیگر فرمود که حتی اگر می ترسید نتوانید رعایت کنید، به یک همسر بسنده نمایید؟ و از سوی دیگر فرمود که شما اصلاً نمی توانید چنین عدالتی را رعایت کنید؟! شاید کسی خودش بفهمد که وقتی گفته می شود «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا» مقصود چیزی است که در اختیار ما نیست و استطاعت رعایت عدالت در آن را نداریم و آن نیز فقط به "قلب و محبت" بر می گردد، وگرنه رفتار عملی در اختیار خود ماست.

اما بی تردید، اهل علم، اهل قرآن کریم، اهل تفسیر، اهل فقه و حقوق شرعی (احکام)، هنگامی که به امام معصوم علیه السلام دسترسی دارند، از ایشان می پرسند که مقصود چیست؟ و یا حتی نمی پرسند، اما ایشان در تفسیر خود بیان می دارند.

دقت کنیم که ابتدا می فرماید شما اصلاً استطاعت رعایت چنین عدالتی را ندارید، اما مبادا به خاطر این که به یکی علاقه بیشتری دارید، تمام "میل" خود را در عمل متوجه او کنید و دیگری را بلا تکلیف و معلق بگذارید «فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ».

بدیهی است که "میل" یا کشش، گرایش و بالتبع توجه، کار قلب است و خداوند متعال در یک سینه، دو قلب قرار نداده است (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ) که هر کدام را به محبوبی اختصاص دهد؛ اما رویکرد کار عملی است؛ پس اگر تمام میل و رویکرد (چه روانی و چه عملی) متوجه یکی شد، دیگری بلا تکلیف (در عمل) می ماند. پس فرمود: چنین نکنید.

من با سوره یس مانوسم، ولی سوالم اینه که دلیل اهمیت و ثواب عظیم تلاوت این سوره چیست؟ من هر چی مطالعه کردم، نه درباره صفات خداوند است و نه درباره اهل بیت (ع)، به نظر شما دلیل اهمیت و عظمت سوره یس چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

حتی ظاهر آیات این سوره به تمامی آن چه که مرقوم نمودید "در این سوره نیست"، تصریح دارد که هست. الحمدلله که با قرآن کریم و به ویژه سوره یس مانوس هستید، این توفیق کمی نیست، ولی فرمود که اولاً قرآن کریم را با دقت (ترتیل) بخوانید، ثانیاً در آیات آن تدبیر و تأمل نمایید تا راه یابید؛ و البته ایمان و اخلاص در ریشه و رأس قرار دارند، وگرنه همین قرآن مجید، سبب خسران بیشتر می‌گردد، چنان که بسیاری آنقدر قرآن خوانده و می‌خوانند که همه را حفظ شده‌اند، اما مانند خوارج در گذشته و یا وهابی، تکفیری و داعشی در این عصر، دچار گمراهی و خسران می‌گردند.

خداوند متعال، رسولش صلوات الله علیه و آله را فرستاد و وحی (قرآن کریم) را به او نازل کرد و در کنار کتاب، میزان را نیز نازل نمود، تا انسان بتواند در درون و برون (جامعه) خود قیام به قسط نماید.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و میزان را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند ...

از این رو، آیات، علم و حکمت، عظمت، آثار و ثواب را نیز باید از آنان آموخت.

سوره یس:

بدیهی است که ما نمی‌توانیم در این امکان محدود، سوره یس را تفسیر کنیم و یا در حکمت و شرح عظمت آن، با توجه به احادیث و آموزه‌های اهل عصمت علیهم السلام بنویسیم (که چندین کتاب می‌شود، چنان که علما، مفسران، محدثان و اهل علم و حکمت قرآنی نوشته‌اند)، اما به حول و قوه‌ی الهی، می‌شود به صورت اجمال، نتیجه‌ای از چگونگی تأمل در همین ظاهر آیات را بیان داشت.

یک - "یس"، این کلمه مانند حروف مقطعه‌ای چون «ص، ق، حم و ...» نمی‌باشد، بلکه طبق برخی از لغات عرب، «یاء» ندا کردن است و «سین» به معنای "انسان" است، یعنی «یا ایُّها الانسان» و یا همان «یا انسان» و مانند آن، که البته منظور شخص پیغمبر صلوات الله علیه و آله می‌باشند که انسان کامل و مخاطب وحی است، لذا در زیارت فرزند ایشان، امام زمان علیه السلام می‌خوانیم: «سلامٌ علی آل یس».

دو - " وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ "، قسم به قرآن می خورد، با این تأکید که قرآن مجید (کلام الله)، نه تنها حکمت آموز است، بلکه خودش "حکیم" است. خواه کسی به ظاهر آیات آن بسنده کند و یا به باطن و روح آن؛ چرا که قرآن و اهل عصمت علیهم السلام، یک نور هستند و عین هم می باشند.

سه - " إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ "، تصریح دارد که تو (محمد صلوات الله علیه و آله) از رسولان هستی. یعنی هم به مبحث "رسالت" اشاره نموده است و هم به صورت مصدقی، تأیید و تأکید دارد که ایشان از رسولان هستند، و لابد رسولان دیگری هم بوده اند که ایشان، از آنها هستند.

چهار - " عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ "، تصریح دارد که تو بر صراط مستقیم هستی! و ما در سوره ی حمد از خداوند سبحان می خواهیم که "ما را به صراط مستقیم" هدایت نماید، و در خطبه ی غدیر خم می خوانیم که فرمود: «ای مردم! صراط مستقیم منم، و پس از من علی و اولاد او»، یعنی صراط مستقیم یک لفظ نیست، یک معنا و مفهوم موهوم نیست، بلکه مصداق عینی دارد و آن نیز شخص رسول الله و پس از ایشان اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین هستند.

پنج - "امام مبین" - در آیه دوازده، تصریح می نماید که تمامی اعمال انسانها، به اضافه ی آثار آن اعمال تا آن جا که اثرش باقیست و تا روز قیامت، نزد "امام آشکار" برشمرده یا جمع می شود:

« إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ »

ترجمه: آری (در حقیقت) ماییم که مردگان را زنده می سازیم و آنچه را از پیش فرستاده اند با آثارشان می نویسیم (ضبط و ثبت می نمایم) و هر چیزی را در امام روشن برشمرده ایم.

شش - سپس به گرایشات موافق و مخالف مردم اشاره دارد و در آیه ی ۳۰، به بدترین نوع موضع گیری کافران - که مسخره کردن است - اشاره نموده و می فرماید:

« يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ »

ترجمه: ای دریغا بر این بندگان، [که] هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد، مگر آنکه او را ریشخند می کردند!

هفت - و البته به زمین، آسمانها، خورشید، ماه، فلک (مدار) و حکمت آفرینش آنها اشاره نموده و در نهایت برپایی قیامت، جدا شدن صفوف متقی و مجرم را شرح داده و به یاد می آورد، و می فرماید آنجا به مجرمان گفته می شود: آیا بر اساس ریشه های آفرینش، عقل، قلب، فطرت و وحی، از تو پیمان نگرفتم که مرا عبادت (بندگی) کنی و بندگی شیطان (اعم از جنّ و انس) را ننمایی.

« أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ »

ترجمه: ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را بپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست * و اینکه مرا بپرستید این است راه راست (صراط مستقیم).

● - و دقت کنیم که در ابتدا فرمود: صراط مستقیم، همان رسولش صلوات الله علیه و آله می باشد. یعنی بندگی خدا، مستلزم اطاعت از رسول اوست که در آیات دیگر نیز به آن تصریح نموده است.

هشت - در همین سوره، به انسان و این که عمر هر چه بیشتر باشد، از خلقت و توان کاسته می شوند « وَمَنْ تَعَمَّرَهُ نَكَسْنَاهُ فِي الْخَلْقِ أَفْلا يَعْقِلُونَ » - و این که قرآن حکیم، شعر و شاعری نیست - نتایج و عواقب ایمان و کفر - احتجاج کفار به این که آخرتی نیست و پاسخ عقلی آنها و ... همه تصریح شده است؛ و در خاتمه، سخن از خداشناسی، پیدایش عالم امر (مجردات) به صرف "امر" که متفاوت از عالم خلق است و نیز سبوحیت خدا، برخورداری هر ظاهر و باطنی از ملکوت، و این که همه در ید قدرت اوست، تصریح شده است.

« إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » (۸۲ و ۸۳)

ترجمه: چون به چیزی اراده فرماید، (این بس که) می گوید باش پس [بی درنگ] موجود می شود * پس [شکوه مند و] منزه است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می شوید. بنابراین، از توحید گرفته تا رسالت و وحی، از امامت گرفته تا معاد، از تاریخ گذشتگان گرفته تا سرگذشتها و البته نتایج اخروی، از احتجاجها و ادعاهای کفار گرفته تا پاسخش، از دشمن شناسی و شیطان شناسی گرفته تا عبودیت و ... همه در ظاهر آیات همین یک سوره بیان شده است، و اگر کسی کمی با تأمل و تفکر بخواند، به آنها معرفت پیدا می کند و البته اگر بخواند، می تواند با رجوع به تفاسیر، احادیث و شرحها، معرفت و علمش را نسبت به این آیات این سوره افزایش دهد. انشاء الله.



سیاسی-مرداد ۹۶

چرا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی علمای اسلام همچون آیات عظام، مکارم، جوادی آملی و... سعی چندانی برای اجرای برنامه‌های اقتصادی اسلام نکردند؟ چرا به دولت‌ها فشار نیاوردند؟ چرا با اینکه این عزیزان درباره اقتصاد اسلامی کتاب نوشته‌اند، در عمل به آنها اهتمام لازم را انجام نداده‌اند؟ یا داده‌اند و ما بی‌خبریم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

بخش دوم صحیح است. ما خبر نداریم و همیشه چوب ندانستن‌ها و غفلت خود را می‌خوریم. در این مملکت، از رئیس جمهور، رئیس مجلس، نمایندگان، وزراء، مدیران، کارمندان، صاحبان سرمایه و بالاخره مردم، چه کسی نمی‌داند که اسلام دین خداست و موجب سعادت دنیا و فلاح در آخرت می‌گردد؟ و چه کسی نمی‌داند که تولید ملی نجات‌بخش است؟ و چه کسی نمی‌داند که وابستگی به جهانخواران، کشور و ملت را به ذلت می‌کشاند؟ و چه کسی نمی‌داند که رانت، رشوه، ربا، کلاهبرداری و... حرام، جرم و ظلم است؟! هم حکم عقل است و هر عاقلی می‌داند - هم احکام اسلام است و هر مسلمانی می‌داند و هم فقها و در رأس "ولی فقیه"، مکرر بیان داشته‌اند.

● - به چند نکته‌ی بسیار مهم باید دقت شود:

الف - عادت انسان (از آن جهت که متکبر است؛ مگر آن که مؤمن باشد) این است که وقتی به عمد خطا کرد و سپس ضرر و زیان آن خطا متوجه خودش شد، سعی می‌کند تا گنااهش را گردن دیگران بیاندازد. از این و آن شروع می‌کند و تا به خداوند سبحان نیز می‌رسد.

● - مانند همین شرایط اقتصادی! که ما رئیس جمهور، دولت و نمایندگان مجلسی انتخاب می‌کنیم که در عمل نه تنها اهتمام لازم را نمی‌ورزند، بلکه اگر معکوس عمل نمایند، شاکریم! ما به جای آن که به انتخاب و منتخب خود نقد وارد کنیم، فقها را متهم می‌نمایند که چرا آنها عمل نکردند؟!

ب - آن چه علمای اعلام از اصول و فروع اقتصادی بیان نموده‌اند، حرف جدیدی نیست، هم در قرآن کریم و احادیث بیان شده است، هم سایر علما از گذشته (مانند شیخ مفید و ...) تا کنون (آیت الله شهید محمد باقر صدر رحمه الله علیه و ...) گفته‌اند. پس عمل با دولت و ملت است.

● - علما و فقها که نمی‌توانند از خودشان چیزی به اسلام اضافه یا از آن کم کنند و نمی‌توانند در آن تغییر ایجاد نمایند؛ هر چند که با رشد عقلی و علمی، به یافته‌های جدیدی در همان منابع برسند و یا انطباقش را با ساختارهای جدید بیان دارند.

به عنوان مثال: در اسلام گفته می‌شود که تقدم بخشیدن به کسی که در دست راست قرار دارد، مستحب (بمتر) است. اکنون می‌بینید که این معنا در سطح جهان به صورت یک قانون برای تردد انسان به صورت پیاده یا سواره درآمده است. خیلی‌ها هم رعایت نمی‌کنند.

همین‌طور است احکام اقتصادی. به عنوان مثال: سرمایه، کار، مالکیت، اجرت، تولید، توزیع، تجارت، معاملات پولی و اقسام آن چون معاملات ربوی که حرام است و ... از همان ابتدا در اسلام بیان گردیده است. حالا برخی از علما آنها را به صورت موضوعی دسته‌بندی کردند، برخی دیگر احکام جزئی‌تری را بیان نمودند و در هر عصری تطبیقش می‌دهند با ساختارهای جدیدی چون بانک، بیمه، معاملات ارزی و ... در عصر ما.

ج - "علم و عمل"، اگر چه لازم و ملزوم یکدیگرند، اما هر کدام مستقل هستند. حتی در اشخاص نیز بُعد عملی، به "عقل علمی" بر می‌گردد و بُعد عملی، به "عقل عملی"؛ لذا بسیاری خوب و بد را می‌شاسند، اما عمل نمی‌کنند. پس انگیزه‌ی عملی در دولت، مجلس و مردم لازم می‌آید.

بنابراین چنین نیست که "عالم" به هر علمی، الزاما بتواند خودش نیز "عامل" به آن باشد، به ویژه در عرصه‌ی مسائل عمومی.

به عنوان مثال: ممکن است که استاد دانشگاهی در علم پزشکی، یا فیزیک نظری، یا مکانیک و ... شاگردان بسیاری را تعلیم دهد، اما هیچ دلیلی ندارد که حتماً خودش نیز جراحی، یا مکانیکی نماید. چه بسا او توان یا امکانش را نداشته باشد.

شما خودتان در عمل، سعی می‌کنید که در تعاملات اقتصادی به هیچ وجه مبتلا به معاملات ربوی نگردید، اما آیا تغییر سیستم بانکی نیز با شماست؟!

آیا می‌توان به شهید محمد باقر صدر یا مرحوم آیت الله خویی [اساتید اقتصاد اسلامی] معترض شد که شما چرا ساختار اقتصادی عراق در دوره‌ی رژیم بعثی صدام را تغییر ندادید؟! یا اکنون به آیت الله العظمی سیستانی و ... معترض شد که چرا تمامی ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در عراق را تغییر نمی‌دهند؟! خب امکان و ملزوماتش را ندارند.

د- هر کسی علمی، استعدادی و ذوقی دارد و به همین دلیل در رشته‌ای فعالیت می‌نماید. کار یکی تحقیق و تدریس است - کار دیگری مدیریت است - کار دیگری کار است و ...؛
یکی تیغ داند زدن روز کار (یکی به هنگام جنگیدن، جنگیدن را بلد است)
یکی را قلمزن کند روزگار (یکی دیگر اهل قلم است) (حافظ)

پس ضرورت و توجهی ندارد که از هر کسی که در رشته‌ای علم داشت، توقع نمود که خودش نیز آن را در سطح کلان (حکومت، دولت، جامعه، کشور و ...) به اجرا درآورده و محقق نماید. چنان که در ساختار نظام یک کشور، قوای سه گانه (مقننه، مجریه و قضاییه)، مستقل می‌باشند.

مردم (مجریان):

برگردیم به پاراگراف اول (الف)؛ علم کدامیک از علما و فقهای ما، به پای علم پیامبر اکرم و اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین می‌رسد؟! آنها همه به تعلیم خداوند علیم، برخوردار از علم لدنی و علم وحی بودند؛ پس چرا تمامی جوامع و امور دنیا را اصلاح نمودند؟!

● - مهم این است که مردم، باید ضمن تعلیم گرفتن، از آنها تبعیت و اطاعت کنند، چرا که مردم (بدنه جامعه) تمامی نمی‌تواند علوم را فرا بگیرد، اما در تمامی عرصه‌ها می‌تواند تبعیت نمایند.
مگر همه پزشکی یا معماری یا خلبانی و ... می‌دانند؟! اما تبعیت می‌کنند.

● - بنابراین، اگر مردم تبعیت نکنند و یا خوب تبعیت نکنند، اگر بصیر نباشند، اگر غفلت کنند، اگر به بازی و گذران روز مشغول باشند، اگر به رهنمود عالم، مدرس و مربی توجه نکنند، اگر خود را به دست امواج تبلیغی و ضد تبلیغی بسپارند و ...، چه اتفاقی می‌افتد؟!

* - چه بسا حتی همان اتفاقاتی که در سقیفه، مسجد کوفه یا کربلا رخ داد، باز هم رخ دهد؛ و البته پس از مواجهه با خسران، هر کسی سعی می‌کند که گناه را گردن دیگران بیاندازد!

● - وقتی گفته می‌شود مردم، منظور فقط توده‌ی ملت نمی‌باشد، بلکه مقامات، مسئولان، مدیران، صاحبان ثروت، تولیدکنندگان، اهل قلم، اصحاب رسانه، هنرمندان و ...، همه همین مردم هستند.

* - بنابراین اگر مردم ضمن علم و آگاهی، انتخاب غلطی نمودند، حتماً و یقیناً چوبش را می‌خورند.

نمی‌شود مدعی و متوقع بود که مراجع، فقها و علما وسط بیابند و در یک نظام اسلامی، آرای مردم را کنار بگذارند، رییس جمهور، وزراء، نمایندگان مجلس، مدیران بانک، صنایع، کشاورزی و ... همه را کنار بگذارند و خودشان به جای همه آنها عمل کنند!

*** - مردم ایران در سال ۱۳۵۷، همان مردم ایران در سال‌های ۱۳۴۲ به بعد بودند و امام خمینی رحمة الله علیه نیز همان آیت العظمی خمینی بود که مردم را دعوت به قیام علیه ظلم، استعمار، وابستگی و ذلت می نمود. پس آن موقع که مردم خواستند، محقق گردید.

*** - آیا از امام زمان، حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه، عالم‌تر، فقیه‌تر، آگاه‌تر، بصیرتر، دلسوزتر، مدیرتر ... و در یک کلمه "کامل‌تر" داریم؟! پس چرا نمی‌آیند جهان را نجات دهند و تمامی امور را شخصاً اصلاح نمایند؟! چرا که زمینه نیست، شرایط نیست. کدام زمینه و شرایط؟! خواست و رویکرد مردمان به یک منجی الهی جهت نجات.

*** - امروز یک مقام اقتصادی که سر سفره‌ی اسلام، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی نشسته و به این مرتبه رسیده، با وقاحت مدعی می‌شود که اقتصاد امری تخصصی است و علما و فقها نباید در آن دخالت کنند! گویی که تخصص نیز فقط خارجی‌اش خوب است!

خب، از این ملت مسلمان، از این دولت مسلمان، از این مجلس مسلمان، از این روحانیون مسلمان، از این فرهیختگان، صاحبان قلم و تریبون مسلمان، استاتید دانشگاهی مسلمان و ... که مجموعاً بدنه ملت را تشکیل می‌دهند، صدایی در نمی‌آید تا او را همانجا به علت "جهل و تکبر" عزل کنند!

«پس، از ماست که بر ماست».

بعد از افتتاح یک عده نماینده مجلس در رابطه با عکس سلفی با خانم موگرینی، که حتی یک آخوندهم بین آنها دیده می‌شود، آیا نباید نتیجه گرفت که از این انقلاب، جز یک پوسته‌ای بیش نمانده و به زودی فرو خواهد پاشد؟ (تحلیل و دیدگاهی متفاوت را در پاسخ بخوانید)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از تاکتیک‌های "جنگ نرم"، همین است که اولاً سخن، یا کار خوب، یا قدرت‌ها و امکانات مدعی بر حق (خدا، پیامبر، قرآن، اهل بیت، نظام اسلامی و ...) را مورد حمله، هجمه، انتقاد، ضدتبلیغ و ... قرار دهند و ثانیاً هر سخن یا کار نادرست دیگران را حمل بر همین اسلام، قرآن، نظام اسلامی و مسلمانان انقلابی کنند!

روش اینها درست مانند همان دزدانی است که اگر ببینند سر و صدایی بلند شده، اول خودشان از خانه‌ی مورد سرقت بیرون زده و میان مردم جای می‌دهند و سپس خودشان بیشتر از همه فریاد می‌زنند: «آی دزد، آی دزد، بگیردش، بزیدش و ...».

این تاکتیک جدید نیست، از زمان خلقت حضرت آدم علیه السلام و انتشار جمعیت کم در زمین وجود داشت و هنوز هم دارد؛ چنان که در قرآن کریم می‌خوانید که فرعون به درباریانش گفت: «موسی قصد دارد که شما را از سرزمین تان بیرون کند - در زمین فساد راه بیندازد - دین تان را از شما بگیرد و ...»، در حالی که اینها همه مواضع و عملکردهای خودش بود.

دشمنان این نظام نیز غفلت، جهالت، وابستگی، ذلت، انحطاط فرهنگی و ... را نفوذ می‌دهند، بعد خودشان همانان را محکوم می‌کنند، اما به جای آن که خودباختگان را متهم و محکوم کنند، انگشت اتهام را به سوی اصل نظام و کل نظام و انقلاب و انقلابی‌ها می‌گیرند!

اسلام و مسلمانان:

اسلام دین خداست و با هیچ خدعه، نیرنگ، فتنه یا حتی کج‌فهمی و بدسلیقگی، از بین نمی‌رود، اما حساب مسلمانان جداست، اگر غفلت کنند، این نعمت بزرگ را از دست می‌دهند و همان‌طور که فرمودید: از اسلام فقط پوسته‌اش برای آنان باقی می‌ماند، و یا به فرموده‌ی امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام در توصیف آیندگان: « وَ لَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْقُرُوْ مَقْلُوْبًا - اسلام را مانند پوستین وارونه بپوشانند / نَحْجُ الْبَلَاغَةَ، خطبه ۱۰۸ ».

نظام اسلامی و بقای آن:

نظام اسلامی نیز به رغم عمر کوتاه چهل ساله‌اش، به اندازه‌ی کل تاریخ اسلام، انواع و اقسام دشمنی‌ها، بلاها و فتنه‌های گوناگون با منشأ خارجی یا داخلی را تجربه کرده است، از جنگ داخلی و خارجی گرفته، تا ترور یا تحریم و را در کارنامه‌ی خود دارد؛ اما الحمدلله هنوز با قدرت و صلابت پابرجاست و در سطح جهانی به پیش می‌رود. این نظام، در داخل صفوف خودش، از آخوند فاسد دیده است، تا رییس جمهور جاسوس، تا وزیر فراری و پناهنده به انگلیس، تا مقامات مرتبط با بنیاد صهیونیستی سوروس (Soros Foundation)، تا مجتهدین وابسته به انگلیس، تا احزاب مقلد انقلاب فرانسه که به سرعت فقط پوسته‌اش ماند - تا قاضی رشوه بگیر و فاسد - تا اساتید دانشگاهی که هر کدام یک "گرین کارت" یا اقامت کانادا را در جیب گذاشته و سر کلاس حاضر می‌شوند و با ترویج فرهنگ غربی، اذهان دانشجویان را نسبت به اسلام، انقلاب و این نظام بدبین می‌کنند، تا روزنامه‌هایی که برای فرافکنی و دشمنی تأسیس شده و از همین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوز گرفته‌اند - تا رانت و رشوه و کلاهبرداری‌های قانونی کلان - تا قراردادهای ترکمن چایی در ادوار گوناگون و به ویژه این دوره - تا نظریه‌پردازان ایدئولوژیکی که بنیان انحرافات را طراحی می‌کنند و دکترین‌های گوناگون را توسط مجریان ذلیل و بی‌سواد به اجرا در می‌آورند و ...!

● - وضعیت فعلی ما، تنها نه اصلاً مطلوب و ایده‌آل نیست، بلکه بسیار اسف‌بار نیز به نظر می‌رسد، اما دقت کنیم که برای ما بی‌سابقه نیست! ما دوران بنی‌صدر در دولت و مجلس‌های سوم و ششم هم داشتیم. ریاست جمهوری خاقمی، و ریاست مجلسی کروبی را نیز داشتیم و پشت سر گذاشتیم.

دست غیب؟!

نمی‌خواهیم مدعی شویم که "دست غیب" و یا بهتر بگوییم "نصرت الهی"، در هر حال و کاری شامل حال این ملت و نظام می‌شود و مردم یا مسئولین هر کاری هم بکنند، بالاخره خداوند متعال این نظام را حفظ می‌کند! خیر، اصلاً این طور نیست؛ نصرت خداوند سبحان نیز مشروط است، چنان که فرمود: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» - یعنی اگر به یاری دین خدا شتافتید، او شما را یاری خواهد کرد، چنان که اگر اهل ایمان و عمل صالح بودیم، به حیات طیبه‌ی دنیا و فلاح آخرت می‌رسیم؛ نه این که نام مسلمانی را حمل کنیم، سپس هر چه خواستیم بکنیم! خداوند چک سفید امضا به احدی نداده است.

● - اما، در عین حال نباید اجازه بدهیم که دزدها، انگشت اتهام خود را به سوی صاحبخانه گرفته و فریاد بزنند: «آی دزد، آی دزد!»

در میان این ملت، اهل ایمان و عمل صالح، اندیشمند مصلح، پاسداران حدود الهی، جوانان مؤمن و مخلص، مراجع و فقها و علمای صالح، مدیران لایق و سالم، توده‌های متقی، عفیف و انقلابی، مجاهدان روز و عابدان شب‌زنده‌دار و ... بسیار بسیار بیشترند و خداوند متعال نیز به خاطر همان‌ها حفظ می‌کند.

قوام و ثبات نظام:

بنابراین، قوام، دوام و ثبات نظام، به خاطر ظاهر و باطن خوب چهارتا مسئول اصلی، و چهار هزار نفر مدیر خوب، یا صدتا آخوند عالم و عامل نبوده است که اگر کوتاه‌نظران، دنیاپرستان، تحمل‌گرایان، وابستگان، نفوذی‌ها و ... در دوره‌ای جایگزین آنها شدند، دیگر کار انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران تمام شود و جز پوسته‌ای از آن باقی نماند، اگر چه دشمنان خارجی و داخلی همین را می‌خواهند.

قوام، دوام و ثبات این نظام و نیر رشد و قوت بیشتر آن، دو عامل اصلی دارد که عبارتند از: «رهبری و مردم».

نقش مردم:

بله، اگر مردم هوشیار، بصیر و آگاه نباشند، اگر از یک سو ساده و سطحی‌نگر باشند و از سویی دیگر از فریب خوردن خوش‌شان و خودشان نیز خودشان را فریب دهند، اگر در حفظ ارزش‌ها، دست‌آوردها و نیز پیشرفت و رشد خود نکوشند، اگر به موقع در میداین لازم حاضر نشوند، آن وقت [به قول مقام معظم رهبری - مضمون] چه بسا امام حسین‌ها به مسلخ کشیده شوند و یک عده در حالی که ادعای مسلمانی دارند، سر بریده مؤمنان و مجاهدی راه خدا را بر نیزه کرده و در شهرها و بازارها بچرخانند. در عبرت‌های عاشورا متذکر شدند که «خون

شما، رنگین تر از خون آنها (مسلمانان عصر امام حسین علیه السلام که فریب سیاست‌های معاویه‌ای و یزیدی را خوردند) نیست!»!

● - بنابراین، همانگونه که هر شخصی در تقریر سرنوشت دنیوی و اخروی خود نقش مستقیم دارد، هر جامعه و ملتی نیز در تقریر سرنوشت خود نقش مستقیم دارد.

● - رئیس جمهور را ما انتخاب می‌کنیم - نمایندگان مجلس را ما انتخاب می‌کنیم - دولت (کابینه) را رئیس جمهور منتخب به مجلس معرفی می‌کند و نمایندگان منتخب ما به آنها رأی اعتماد می‌دهند - قبول، سکوت یا نقد و اعتراض به هر تصمیمی بر عهده‌ی خودمان است ... پس اگر نتیجه مطلوب نگردید، «از ماست که بر ماست» و ماییم که باید درس و عبرت گرفته و تغییر دهیم؛ و نباید اسلام و نظام جمهوری اسلامی را مثل یک شیء مستقل خارجی در نظر بگیریم و انگشت اتهام را به سوی آن موجود فرضی و فضایی نشانه رویم و بگوییم: تقصیر آن بود!

رفتار زشت برخی از نمایندگان مجلس:

این رفتار زشت برخی از نمایندگان در زمان حضور خانم موگرینی، آن قدر سخیف، زننده، ذلیلانه، زشت و نکوهیده بود که حتی در جهان غرب انعکاس بیشتری پیدا کرد، لذا قابل توجه نیست و البته فراموش شدنی هم نیست؛ اما مگر از این قبیل نمایندگانی که متأسفانه خودمان آنها را انتخاب کردیم، انتظار دیگری می‌رفت؟! مگر نه این که وقتی وزیری را برای استیضاح به مجلس می‌خوانند، یک عده نماینده به جای استیضاح، با او عکس سلفی می‌گیرند؟!!

* - چندتا عکس سلفی گرفتن بدتر است، یا آن اتفاق در تصویب سریع برجام؟!!

* - این بدتر است، یا رأی اعتماد به وزرای معلوم الحال و با سابقه در کشور و نمایش صوری به مردم بر سر عدم رأی اعتماد به سه وزیر پیشنهادی برای ورزش و جوانان؟!!

* - این عکس گرفتن‌ها بدتر است، یا آن که نماینده‌ای در مورد ثروت پدرش بگوید: «حقیقت را از انقلاب گرفت»؟!!

* - این بدتر است یا آن که مجلس در مورد امضای غیر قانونی سند "۲۰۳۰" سکوت کند و رئیس جمهور و وزیر و ... را به استیضاح نکشد و عزل نکند و کار به جایی برسد که اجرای آن ابلاغ شود و مقام معظم رهبری جلوی آن را بگیرد؟!!

* - این چندتا عکس بدتر است، یا آن که تمامی مؤسسات تحقیقاتی و علمی بگویند: «این محصولات تراریخته‌ای، ملت را می‌کشد، زن و مرد و را مقطوع النسل می‌کند، ذهن و حافظه را تخریب و ضایع می‌کند و ...» اما از واردات و مصرفش جلوگیری نشود؟!!

*- چندتا عکس سلفی با خانم موگرینی بدتر است، یا جنگ نیابتی اقتصادی در داخل کشور، به قصد ورشکست نمودن اقتصاد داخلی و تبدیل ایران ابتدا به یونان و تقاضای استقراض خارجی از اتحادیه اروپا و سپس به عراق و سوریه و ...؟!

مجلس از دولت رو دست خورد:

دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها متفاوت است؛ از نظر ما:

این اتفاق در زمانی رخ داد که مراسم تحلیف رییس جمهور برای دور دوازدهم به اتمام رسیده و اکنون رییس جمهور باید وزرا (کابینه) جدید را به مجلس (نمایندگان ملت) معرفی کند.

تردیدی نیست که مردم، در مجموع از عملکرد دولت یازدهم راضی نبوده و نیستند و انتظار دارند که دست کم وزرای خارجه، نفت، کشور (با ضایع کردن پنج میلیون رأی مردم در انتخابات)، اقتصاد و دارایی، ارشاد و فرهنگ اسلامی و ... همه تغییر یافته و وزرای کارآمد، مؤمن، متعهد، مشهور به کار و صداقت و ... معرفی شوند، وزرایی که مدیران بی‌عرضه با حقوق‌های چند صد میلیونی را بر سر کار نیاورند و بعد بگویند: «همان‌گونه که صنعت نداریم و باید وارد کنیم، مدیر نیز نداریم و باید وارد کنیم!» و هیچ نمی‌اندیشند که صدر این مدیران، وزیران هستند و لابد باید گفت: «وزیر نداریم و باید وارد کنیم!»

●- اما واقعیت این است که با این بازی چند دقیقه‌ای از عکس سلفی گرفتن چند نماینده مجلس با خانم موگرینی، تمامی اذهان عمومی، از ناکارآمدی‌های دولت برگشت و متوجه مجلس شد؛ با غلط چند نماینده، کل مجلس سخیف و ذلیل شد؛ نظر از دولت و عملکردش در دوره یازدهم و انتظارات از دولت دوازدهم، به چند نماینده‌ی سبک و بی‌بصیرت برگشت و دولت به حسب ظاهر بسیار با صلابت، قدرت و پاک در کنار نشسته و به حمله اذهان عمومی به کل مجلس (نه چند نماینده) نظارت می‌کند.

آیا در چنین شرایطی، مجلس می‌تواند در رأی اعتماد به وزیران، دقت موشکافانه‌ای داشته باشد؟!

●- پس، ما (مردم) باید بسیار دقیق و بصیر باشیم و در انتظارات و مطالبات خود از رییس جمهور و نمایندگان منتخب خود، لحظه‌ای غفلت ننماییم و بازی نخوریم.



حقوقی و احکام-مرداد ۹۶

بر اساس حدیث «لَيْسَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ فِي الْخُرُوجِ إِلَّا مُضْطَرَةً ... - منبع: اینترنت» - زن حق خروج از خانه ندارد مگر در صورت اضطرار (ضرورت)! مگر زن حق گردش، تفریح، مراوده با دوستان و ... را ندارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متأسفانه فضای مجازی برای بسیاری از مردم، همانند یک منبع موثق شده است! در حالی که درباره بسیاری از حقایق و نیز منبع احادیث معتبر تردید و تشکیک می کنند، هر آن چه در شبکه های مجازی منتشر شود را مانند یک اصل علمی تثبیت شده و یا یک آیهی منزل از ناحیه پروردگار عالم، و یا یک منبع معتبر برای احادیث و حتی اذکار می پذیرند! دوستی گفت: در اسلام چنین دستوری آمده؟! پرسیدم: از کجا دانستی؟ چنان با قاطعیت و اطمینان گفت: در اینترنت (تلگرام و ...) خواندم، که گویی همین دیشت به او وحی شده است!

در هر حال حدیثی تحت عنوان «لَيْسَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ فِي الْخُرُوجِ إِلَّا مُضْطَرَةً ...»، که فقط در کتاب کنز العمال آمده، نه به عنوان یک حدیث معتبر، بلکه به عنوان یک نقل آمده است. چرا که خودش از طبرانی (محدث بزرگ اهل سنت) نقل می کند و طبرانی نیز بدون ذکر واسطه (مشخص شدن ناقلین) آن را از صحابه نقل می کند. پس، از اعتبار حدیثی ساقط می گردد.

نکته:

دقت کنید هر مطلبی که تحت عنوان حدیث در کتب آمده باشد، حتماً و یقیناً یک حدیث محکم و معتبر نمی باشد. در دوره های (مثل صفویه و ...)، دانشمندان فرصت را برای جمع آوری هر چه به عنوان حدیث نقل شده معتبر دانستند و آن را نوشتند، بعد خودشان و دیگران بر اساس عقل، وحی، علم حدیث، علم رجال ... به تفکیک آنها پرداختند، تا معلوم شود که کدام حدیث محکم، مرسل یا مرفوع ...، متواتر، واحد و ... می باشد.

حقوق زن:

در عین حال توجه داشته باشیم که از یک سو اطلاعات و آگاهی ما بسیار ضعیف است و از سوی دیگر، سطحی نگر هستیم. البته نه فقط در مورد معارف، آموزه ها و احکام اسلامی، بلکه در بیشتر مواقف و موارد چنین

است، و همین ضعف، سبب افراط و تفریط‌های بسیاری می‌گردد که گاه به لجاجت، گاه به انحراف و حتی گاه به دشمنی و نیز از هم پاشیدن کانون‌های اجتماعی (از جمله خانواده) می‌گردد. به عنوان مثال:

● - خانه:

بر اساس تبلیغات دروغین، "خانه" برای زن، به مثابه یک زندان تعریف شده است، بنابراین خود را در آن محبوس می‌بیند و اگر کاری کند نیز احساس بیگاری به او دست می‌دهد!

در حالی که "خانه برای خانواده"، اولین و مهم‌ترین نهاد "زندگی انسانی و اجتماعی" می‌باشد؛ عشق و محبت و تعهد در این نهاد شکل می‌گیرد و نسل در این نهاد ازدیاد یافته و تربیت می‌گردد و بالتبع بنیان ساختار و شاکله جامعه، در همین نهاد و سنگر می‌باشد.

در این نهاد، مانند هر نهاد سازمان‌یافته‌ی دیگری، جایگاه اعضا (همسر، پدر و مادر، فرزندان)، تعیین شده است و مسئولیت‌ها و حقوق هر کدام نسبت به خودشان و سایرین نیز تعریف شده است؛ چنان که مسئولیت قیومیت و سرپرستی، تأمین معاش و رفاه، حفاظت و حمایت و ... با مرد است و ایجاد آرامش، تابش نور محبت، تأمین امنیت روانی، و نیز نگهداری، پرورش، آموزش و تربیت فرزندان با زن است.

* - بنابراین، مسئولیت و کار زن در خانه، اگر بیشتر از کار مرد در بیرون از خانه نباشد، حتماً و یقیناً کمتر نمی‌باشد.

* - خانه و خانواده برای زن، چهاردیواری فیزیکی نیست، بلکه چارچوب و محدوده‌ی زندگی، با مسئولیت‌ها و تعهداتش می‌باشد.

* - چرا فرمود: نفقه همسر و اولاد، با مرد است؟! چرا برعکس نباشد و یا چرا هر کدام مسئول معاش خود نباشند؟! چون: همین حضور زن در خانه، کار اوست و باید اجر مزد خود را داشته باشد. لذا نه تنها مرد حق ندارد به او کار بدهد، بلکه اگر او به فرزند خودش هم شیر دهد، می‌تواند مزد آن را از همسرش (پدر) بگیرد، چون نفقه فرزند بر عهده‌ی پدر است.

● - ضرورت یا اضطرار:

امر اضطرار جداگانه است. فرض کنید که برای زن یا فرزندان حادثه‌ای پیش آمده که تحرکاتی را ایجاد نماید. حتی احکام بسیاری از واجبات و محرمات نیز در حالت اضطرار تغییر می‌کند.

* - اما "ضرورت" امری جداگانه است و نگاه ما به آن نیز بسیار خشک، بسته و سطحی می‌باشد. نه فقط راجع به زن، مرد، خانه و فرزندان، یا برخی از واجبات و محرمات؛ بلکه نگاه بسته و سطحی راجع به همه چیز و در همه موارد می‌باشد. در نتیجه برخی دگم، متعصب و دچار افراط می‌گردند و برخی دیگر لج کرده و به آن طرف غش نموده و دچار تفریط می‌گردند!

● - به عنوان مثال روشن: چه کسی گفته که تفریح برای زن، مرد و یا کودکان، "ضرورت" ندارد؟! چرا گمان کردیم که "تفریح" یک کار بیهوده و در حاشیه است، در حالی که اهل بیت علیهم السلام فرمودند: اگر بخش "تفریح" انجام نگیرد، بخش های اعتقادی، عبادی و اجتماعی نیز لطمه می بینند.

● - چه کسی گفته که رفت و آمد و دید و بازدید با خویشان یا دوستان، امری حاشیه ای و بیهوده و غیر ضروری می باشد، در حالی که "صله ی ارحام"، دید و بازدید و رفت و آمد با دوستان، حتی تلاش برای رتق و فتق امور و یا برطرف نمودن گرفتاری های آنان واجب است.

● - یا چه کسی گفته که "خرید"، کاری بیهوده است؟ در صورتی که تأمین مایحتاج زندگی، امری بسیار ضروری می باشد.

● - بنابراین، تعریف مصداقی "ضرورت"، یعنی زن یا مرد، کار بیهوده، عبث، بی حکمت، بی فایده، غیر معقول، یا در یک کلام "غیر مشروع" انجام ندهند، بلکه "عمل صالح" بنمایند، یعنی بهترین کاری را که باید در موقعی انجام دهند را انجام دهند، تا به رشد و کمال برسند، و البته با رعایت چارچوب ها از یک سو حق یک دیگر را ضایع نمایند و از سویی دیگر، سدی برای رشد خود و طرف مقابل نگردند.

اذن شوهر:

در مقوله ی "اذن شوهر برای خروج از خانه" نیز دچار سطحی نگری و افراط و تفریط شده ایم. اذن در جایی است که "حقی" باشد. پس اگر مرد یا زن (همسران)، و یا پدر و مادر (والدین) در امری حقی نداشته باشند که "اذن" در آنجا مصداق و کاربردی ندارد.

آیا اسلام اجازه می دهد که مردان در مورد واجب و حرام، اظهار نظر کنند و اذن بدهند یا ندهند؟! مثلاً مرد به همسرش بگوید: اجازه نداری نماز بخوانی - یا باید مشروب بخوری - یا پدر به فرزند مکلف و بالغ خود بگوید: حق نداری در ماه مبارک رمضان روزه بگیری و ... ! خیر، خداوند چنین اجازه، اختیار و حقی را برای کسی قائل نشده است، و کسی را با خودش شریک نگرفته است.

● - پس، مقوله ی "اذن شوهر"، مبتنی بر حقوق است. یعنی زن در همسری و مادری [که نهاد آن خانه و خانواده می باشد]، مسئول به رعایت حقوق خود و سایر اعضا می باشد، و اگر این حقوق برای امر غیر ضروری ضایع گردد، مرد باید اذن دهد و می تواند ندهد.

● - البته مرد نیز باید عاقل، مؤمن، عادل و حتی کریم باشد، نه این تحت عنوان "حق اجازه"، برای خودش دیکتاتوری راه بیندازد! پس نه تنها باید حقوق همسرش را رعایت کند، بلکه وظایف خود را در تمامی حالات و

احوالات بداند. تشخیص دهد که همسرش نیاز به تفریح دارد، نیاز به دیدار والدین و همراهی با خانواده‌اش را دارد، نیاز به دیدار دوستان دارد ...، پس چون قیمومت و حفاظت بر عهده‌ی اوست، خودش مراعات و تأمین نماید.

نکته:

●●- همین "زن" در اداره، شرکت، کارخانه یا کارگاه کار می‌کند؛ در مقابل حقوق و دستمزدش، مسئولیت‌ها و تعهدهایی را پذیرفته است. گاهی حقوق همسر و فرزندان خود را ضایع می‌کند و می‌گوید: «چاره‌ای ندارم، مدیرم به من اجازه خروج یا مرخصی ساعتی یا ... نمی‌دهد»؛ اما هنگام مسئولیت‌ها و تعهدات زندگی و کارهای لازم در خانه و بنیاد خانواده که می‌رسد، عده‌ای به او القا می‌کنند که این دیگر زندانی شدن، به بیگاری کشیده شدن و ظلم است، تو انسانی، تو آزادی، تو حق داری و ...!

در واقع جدا کردن زن، از نهاد خانه و خانواده، تحت عنوان فمینیسم یا هر ایسم دیگری، برای استثمار او می‌باشد؛ او باید از تعهدات فطری، اخلاقی، وجدانی، عقلی، شرعی و انسانی خود خارج شود، تا بتوان تعهدات دیگری را بر عهده‌اش گذاشت.

●- "سیمون دوبوار" نویسنده مانیفست فمینیسم، در کتاب "جنس دوم"، می‌گوید: «هر گونه تعهدی چون عشق، وفاداری، عفاف، دختری، خواهری، همسری، مادری و ... برای زن، قید و بند است و باید از آنها آزاد شود»!

●- حال اگر گفته شود: پس هر گونه تعهدی چون: فرزندی، برادری، همسری، پدری، عشق، وفاداری، مسئولیت‌پذیری، کار و تلاش برای تأمین معاش و سعادت خانواده، برای مرد قید و بند است و باید از آن آزاد شود، می‌گویند: این دیگر "مردسالاری" است.

●- و اگر قرار باشد که هر دو از این حقوق متقابل، تعهدات و قیود آزاد شوند، جهان می‌شود "ماشینیسم" و همه به استثمار سرمایه‌داران مستکبر و نظام سلطه در می‌آیند و به بیگاری کشیده می‌شوند و نظام اجتماعی، اخلاقی و انسانی فرو می‌ریزد.



گوناگون-مرداد ۹۶

با نزدیک شدن محرم شبهه می کنند: «مگر باور ندارید که امام حسین (ع) در بهشت و یزید در جهنم است، پس این همه عزاداری برای چیست؟ در ضمن آنها قوم و خویش بودند و دعوی آنها خانوادگی بود، پس به ایرانی ها چه؟!»

پایگاه پاسخگویی به سوالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این شبهه‌ی قدیمی، سبک و نخ‌نما را سالی یک‌بار در فضای مجازی تکرار می‌کنند!

دشمنان اسلام و مسلمین، همیشه نه تنها به صراحت، بلکه با وقاحت و بدلحنی، شبهه‌پراکنی می‌کنند، اما اگر پاسخ کمی محکم و نقضی باشد، معترض می‌شوند که «لحن پاسخ تند بود!» گویی که "سالاد فصل یا سوپ" است!

● - حال اگر از آنها پرسید: «به شما چه ربطی دارد که این ملت برای چه جشن می‌گیرد، برای که و چرا عزاداری یا گریه می‌کند؟» - «چرا اینقدر دیکتاتور هستید که به گریه و خنده‌ی ملت‌ها نیز گیر می‌دهید و دخالت می‌کنید؟» چه پاسخی خواهند داد؟!!

● - چطور به هنگام فتنه، فسق، فساد و هر گونه ناهنجاری رفتاری که بازتاب و نتایج سوء اخلاقی و اجتماعی دارند و حقوق دیگران را ضایع می‌کنند و امنیت همگانی را به مخاطره می‌اندازند، تحت لوای "دموکراسی"، می‌گویند: «ما دلمان این‌طور می‌خواهد و کسی حق دخالت و اعتراض و جلوگیری ندارد!»؛ اما از اعتقاد ما به توحید و معاد گرفته، تا نماز و حجاب‌مان، تا توسل و دعایمان، تا زیارت، عید و عزای ما را مورد هجمه‌ی ضدتبلیغی، انتقاد و تمسخر قرار داده و حتی اگر بتوانند (مانند برخی کشورها) با آن برخورد فیزیکی (از پلیسی گرفته تا ترور و انفجار) می‌نمایند؟!!

● - این که ما چرا به توحید و معاد معتقدیم، چرا به اسلام علاقه داریم، چرا اهل عصمت علیهم السلام را دوست داریم و نسبت به آنان مودت (ظهور و بروز محبت) داریم، چرا به شادی آنان شاد و به غم آنان مغموم می‌گردیم، چرا درغدير خم و نیمه شعبان، مجالس جشن و سرور و در عاشورا مجالس عزا برپا می‌کنیم، امری است که به

خودمان مربوط است و هیچ لزومی ندارد که در برابرش پاسخگوی دیگران و از جمله دشمنان خارجی و ستون پنجم داخلی آنها باشیم.

● - پس اگر گاهی در مورد فلسفه و حکمت بزرگداشت این شعائر بحثی می‌شود، فقط به خاطر ارتقای سطح علمی و فرهنگی خودمان است، نه ارائه‌ی پاسخ دندان شکن به دیگران (که در متن سؤال درخواست شده بود).

ایرانی و غیر ایرانی:

نه خدا را می‌شناسد، نه اسلام را می‌شناسد، نه نسبت به قرآن کریم و اهل عصمت علیهم السلام شناخت و باوری دارد، بعد برای ما شعار «ایرانی - عربی» سر می‌دهد! گویی که دین خدا، محدود به مرزهای جغرافیایی و تعیین شده از سوی خودمان می‌باشد که البته ثباتی هم ندارند و متغیر می‌شوند! گویی که العیاذبالله خداوند متعال بندگانش را بر اساس نقشه‌های جغرافیایی خلق نموده و مجبور است که آنان را بر اساس آن نقشه‌ها هدایت نماید!

● - اگر از مردم امریکا و کشورهای اروپایی یا آسیایی (حتی ایرانی) نیز بپرسند که چرا اکثریت شما پیرو دین مسیح [حضرت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل] هستید و اندکی از شما نیز پیرو دین یهود [حضرت موسی و کتاب تورات] هستید، در حالی که هر دو اصل و نسب فلسطینی دارند، چه پاسخی می‌دهند؟!

و البته این ستون پنجمی‌ها، در ایامی چون کریسمس یا والتاین (Valentine)، نه تنها تمامی فرضیه‌ها و احساسات ناسیونالیستی دروغین‌شان از بین می‌رود، بلکه در اوج خودباختگی، اداهایی در می‌آورند که در غرب نیز کمتر دیده می‌شود!

یادمان نرفته که این "ایران و ایرانی" گوه‌ای بی‌دین، قبل از انقلاب، چنان در ایام کریسمس به کاباره‌ها هجوم می‌بردند که جایی برای مسیحیان باقی نمی‌ماند! و البته وقتی ایران، ایران شد، اغلب‌شان یا فرار کردند و یا زیر بیرق انگلیس، امریکا و اسرائیل سینه‌زدند، عَلم غرب‌زدگی بلند کردند و به عنوان ستون پنجم، در لشکر آنها قرار گرفته و علیه کشور و ملت خود جنگیدند.

امام حسین علیه السلام در بهشت:

شاید اگر آنها در سوگ عزیزان خود (پدر، مادر، همسر، فرزند و ...) بگریند، به خاطر این است که یقین کرده‌اند جای آنها در "جهنم" است! مثلاً اگر پسر شش ماهه‌ی آنها، پدر ۵۰ یا ۶۰ ساله‌ی آنها، برادرهای نو جوان و جوان آنها، خویشان نزدیک آنها و ...، در جنگ یا تروری ناجوانمرده کشته شوند، هیچ غم و اندوهی به آنان راه نمی‌یابد و اگر احیاناً راه یابد، این غصه هیچ بروزی در گریه، برپایی مجلس عزا و ... نخواهد داشت، مگر آن که یقین کنند، همه آنها به جهنم رفته‌اند!

اما، انسان‌های عاقل، با قلب و با وجدان، به ویژه اهل معرفت و ایمان، چنین نیستند، بلکه با علم و تفکرشان حق را از باطل تشخیص می‌دهند و با قلب سلیم‌شان، حق را باور کرده و نسبت به آن محبت و مودت پیدا

می کنند؛ پس این محبت انسانی آنها، ظهور و بروزهایی در شادی و عزا دارد. حال خواه برای بستگان و خویشان خود باشد، یا دیگران و یا اهل عصمت علیهم السلام، یا آن کودک فلسطینی، یمنی، میانماری و ... که در آتش خشم و کینه‌ی این نامسلمانان اسلام ستیز کباب می شوند!

کسی که با حق نباشد، حتماً با باطل است:

نه فکر و ذهن (باورهای) انسان "بی جهت" باقی می ماند و نه قلب انسان "بی محبت" و بالتبع "بی بغض" نسبت به کسی که با محبوبش دشمنی دارد، یا هر چه که مزاحم ارتباط، نزدیک شدن و دیدار او با محبوبش باشد، باقی می ماند.

از این رو، هر کسی که از روی عقل و قلب، با "حق" نباشد، حتماً با "باطل" است. کسی که با حق "شاد" نشود، حتماً با باطل شاد می شود و کسی به حق "مغموم و محزون" نگردد، حتماً و یقیناً و بدون استثنا، با باطل و برای باطل مغموم و محزون می گردد.

*- یکی را می بینید که "جاوید شاه گویان"، روز تولد یک طاغوت و ظالم را برای خودش جشن می گیرد و در روز و سالروز فرار یا مرگش می گیرد! دیگری را می بینید که "الله اکبر" گویان، روز یا سالروز سافط شدن شاه و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران را جشن می گیرد، و برای شهدای اسلام، از صدر اسلام تا کنون، (حضرت ابوالفضل علیه السلام یا شهید حججی ها و شهدای گمنام) مغموم شده و اشک نیز می ریزد.

*- یکی برای عدم صدور ویزایش از طرف کشور و دولت خارجی و دشمن کشور و ملتش اشک می ریزد، چرا که تعجیل دارد به لقا و زیارت محبوبش (لندن، پاریس، نیویورک و ...) برسد، دیگری دلش برای زیارت کعبه، مسجد النبی، بقیع، نجف، کربلا، مشهد و ... پر می کشد.

*- یکی برای ترور بزرگان و از دست دادن آنها اشک می ریزد، دیگری برای پریدن دوست پسر یا دخترش و رفتن با دیگری، یا حتی گم شدن و یا مُردن سگش چنان مغموم و گریان می شود که کم مانده قالب تھی کند!

حُبّ و بغض:

بنابراین، حُبّ و بُغض (دوست داشتن و بالتبع بدآمدن و دشمن داشتن)، در فطرت آدمی سرشته شده است، چنان که تمامی تحرکات هر انسانی [حتی نوشیدن یک جرعه آب، یا اندکی استراحت]، ریشه در "حُبّ و بُغض" های او دارد، چنان که چون سلامتی را دوست دارد و متقابلاً از بیماری بدش می آید، نسبت به سلامتی و عواملش خشنود و نسبت به بیماری و عواملش ناخشنود می گردد.

بنابراین، مهم است که انسان چه اهدافی، چه راهی (دینی)، چه اشخاصی و چه چیزهایی را دوست دارد؟ انسان با محبوبش تعریف می شود تا با نظریه‌های، ژست‌ها، یا شعارهایش!

گریه برای یزید:

می‌گوید: «اگر باور دارید که امام حسین علیه السلام در بهشت است و یزید در جهنم، پس چرا عزاداری کرده و گریه می‌کنید؟!» خب اگر جایگاه اخروی علت گریه و عزا باشد، لابد به نظر آنها باید برای فرعون، معاویه، یزید، چنگیز، هیتلر، جانسون، نیکسون، اوپاما، ترامپ، نتانیاوو، موشه‌دایان ... و دیگر ظالمان و جانیان مستکبر تاریخ عزاداری نموده و گریست، چرا که یقیناً جایگاهشان در جهنم است.

● - گمان نشود که این فقط یک پاسخ استدلالی نقضی است، خیر؛ بلکه واقعیت همین است. آنان که برای قربانی شدن حسینیان در طول تاریخ مغموم و گریان نمی‌شوند، حتماً برای شکست و نابودی مستکبران ظالم و الگوها و رهبران فسق و فساد، گریان می‌شوند.

● - مگر ما، برای آخرت بزرگان، انسان‌های کامل و شهدای مان گریه می‌کنیم؟! خیر، بلکه برای ظلمی که به آنها و بالتبع به خودمان تحمیل شده و می‌شود گریه می‌کنیم، تا قلب‌هایمان برای پذیرش حکم عقل‌هایمان آماده شود و به راه بیافتیم.

دعای خانوادگی:

کدامیک از طرفین دعوا مدعی شدند که بر سر اختلافات خانوادگی دعوا دارند؟! معاویه و یزید چنین ادعایی داشتند یا سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام؟! دست کم یکی از دو طرف دعوا باید چنین ادعایی نموده باشند، تا این ستون پنجمی‌های تاریخ‌شناس بتوانند ادعای خود را بدان مستند کنند!

ابوجهل و ابولهب نیز اقوام پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله بودند؛ آیا می‌توان گفت: دعوت و دعوی ایشان، بر سر مسائل خانوادگی بوده است؟ آرزو، که هیچ‌گاه ایمان نیاورد، عموی حضرت ابراهیم علیه السلام بود، پسر و همسر نوح علیه السلام نیز نزدیک‌ترین خویشان آن حضرت بودند، چنان که آسیه علیها السلام، همسر فرعون بود. پس، مسئله نه اختلافات خانوادگی است و نه دعوای ناسیونالیستی و نژادی و مرزی؛ بلکه دعوت به توحید و نپذیرفتن الوهیت‌ها و ربوبیت‌ها (صاحب اختیاری‌ها و ریاست‌های) مستکبران، سلطه‌گران، جباران، ظالمان و جانیان بوده و هست. و همین دلیل اینقدر از عزاداری شما و زنده نگهداشتن نام، یاد و راه سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، و الگو قرار دادن ایشان برای امت، و حضرت زینب، حضرت عباس، حضرت علی اکبر، عبدالله بن الحسن، قاسم بن الحسن، حرّ و ...، برای پیر، نوجوان، جوان، مرد، زن، مؤمن و گناه‌کار، ناراحت، عصبانی و نگران هستند.

برای ثروتمند، سرمایه‌گذاری بهتر است یا کمک به فقرا؟ چرا که برخی می‌گویند: کدام سرمایه‌گذاری، بهتر از سرمایه‌گذاری نزد خدا می‌باشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بله، بسیاری آیاتی که متذکر می‌شوند: آنچه نزد خداست برای شما بهتر است - خداوند متعال خودش اجر می‌دهد - مضاعف هم می‌دهد - خودش خریدار جان و مال شماست و گران و خوب هم می‌خرد و ... (إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ - هُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ - وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ و ...)، اما چه کسی گفته که فقط کمک به فقرا، در قالب انفاق، صدقه و ...، مصداق معامله با خدا و شامل اجر و پاداش الهی می‌باشد؟!

● - این نوع نگاه خطاست و سبب یک نوع خط‌کشی و جداسازی (تجزیه‌ی) نادرست دین می‌گردد، یعنی همان‌گونه که برخی سیاست را از دیانت، اخلاق را از احکام، علم را از معرفت دینی و ... جدا می‌کنند، در اینجا نیز "سرمایه‌گذاری" را از "کار برای خدا" جدا کرده‌اند؟!

● - چه کسی گفته که کمک به فقیر سرمایه‌گذاری نزد خدا هست، اما کار، تلاش، تولید، تجارت و .. (اگر برای خدا باشد) سرمایه‌گذاری اخروی نیست؟! کجا گفته شده که رشد علمی و عملی، در صنایع پوشاک، خوراک، مسکن، راه، تسلیحات، مدرسه، بیمارستان و ...، کار برای خدا نیست، اما اگر چیزی به فقیری دادید، می‌شود کار برای خدا یا سرمایه‌گذاری نزد او و ...؟! مگر خودمان نمی‌گوییم، جهاد دانشگاهی، جهاد کشاورزی، جهاد علمی و ...؟

ما مالک نیستیم:

بنابراین، اگر سرمایه‌ای کم یا زیاد داشتیم، باید قبل از هر اقدامی بدانیم و توجه داشته باشیم که ما مالک نیستیم، بلکه همه امانت است؛ لذا کسی که می‌داند اموالش امانت است، از صاحب مال می‌پرسد که چه کند و چگونه مصرف نماید و چگونه سرمایه‌گذاری و داد و ستد نماید.

صاحب و مالک اصلی، حدود تمامی سرمایه‌های مادی و معنوی را تعیین کرده است؛ و همان‌طور که فرموده از سرمایه‌های معنوی خود حفاظت کنید (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ)، همان‌طور هم فرموده که از سرمایه‌های مادی شخصی و عمومی خود محافظت نمایید - یا همان‌طور که فرموده زکات علم را به نیازمندانش بدهید، من زیادترش می‌کنم؛ فرموده زکات مال خود را پرداخت کنید، من زیادترش می‌کنم.

بخشش به نیازمندان:

خداوند متعال از یک سو فرمود که بنده‌ی مؤمن، نمازگزار و متصل به رحمت من، دارایی و سرمایهی خود را تقسیم و برنامه‌ریزی می‌کند که البته یک بخش آن را به "سائل و محروم" اختصاص می‌دهد، آن هم به عنوان حق و سهم خود آنها، نه به عنوان لطفی که سرمایه‌دار به آنها می‌نماید:

«إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ» (المعارج، ۲۲ تا ۲۶)

ترجمه: [انسان‌ها همگی، کم ظرفیت و بی‌جنبه «هلوع» هستند] به غیر از نمازگزاران (متصل‌ها) * و همانان که در اموالشان حقی معلوم است * برای سائل و محروم * و کسانی که روز جزا را باور دارند. یعنی بندگان مؤمن به لحاظ اعتقادی و عبادی نمازگزار و وصل هستند و معاد را باور دارند و به لحاظ مالی و اقتصادی، ضمن هدفداری (برای خدا)، برنامه‌ریزی می‌کنند و البته برای "سائل و محروم"، حقی در اموال خودشان قائل می‌گردند و آن را به صاحب حق رد می‌نمایند.

حدود:

دین و قانون محکم و غنی، دین و شریعتی است که حدود و احکام هر کاری را تبیین و بیان نموده باشد. وقتی بیان می‌شود که امری چارچوب و حد و حدود دارد، یعنی قبل از هر حدی، کف و سقف آن معلوم، معین و تعریف شده است، حال چه امر مادی باشد، چه امر معنوی معنوی.

● - چنان که می‌دانیم حدپایین یا کف نماز، همین نمازهای واجب، مانند نمازهای یومیه، یا نماز آیات و ... می‌باشد و حد بالای آن، نوافل روز و شب است. پس اگر کسی فرصت داشت بیشتر نماز بخواند، منعی ندارد، اما اسلام اجازه نمی‌دهد که کسی زندگی و امورش (مانند کسب علم، یا کسب معاش حلال، رسیدگی به امور شخصی یا اجتماعی) را رها کند و برود یک گوشه بنشیند و دائم نماز بخواند!

● - قرائت قرآن مجید، از واجبات است؛ اما فرمود: «فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ / الْمُرْتَمِلِ، ۲۰»، یعنی کوتاهی نکن، تا جایی که امکان دارد و میسر است، قرآن بخوان. اما خداوند متعال اجازه نمی‌دهد که کسی هر گونه کار و فعالیتی را تعطیل کند و برود یک گوشه بنشیند و فقط قرآن بخواند. بالاخره انجام بخش کوچکی از آن چه خوانده، زمان و تلاش می‌خواهد.

حد بخشش:

بخشش اموال نیز مانند هر امر دیگری در اسلام عزیز، حد و حدود دارد، احکام و چارچوبی دارد که از سوی مالک تعیین شده و به امانت‌دار ابلاغ گردیده است.

کف بخشش، این است که انسان خسیس و بخیل و مال اندوز نگردد و دستش را چنان محکم نبندد که یک قطره آب هم از آن نچکد - سقف بخشش نیز این است که آدم عاقل و مؤمن، تمامی دارایی خود را چنان نبخشد که خودش به فقر، بیچارگی و ملامت بیفتد!

● - پس، از یک سو فرمود:

« الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلاَنِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » (البقره، ۲۷۴)

ترجمه: کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا، انفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

● - و از سوی دیگر فرمود:

« وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا » (الإسراء، ۲۹)

ترجمه: هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای، تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی!

● - و نیز فرمود:

« إِنَّ الْمَصْدَقِينَ وَالْمَصَدِّقَاتِ وَأَفْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ » (الحديد، ۱۸)

ترجمه: در حقیقت مردان و زنان صدقه دهنده و [آنان که] به خدا وامی نیکو داده‌اند ایشان را [پاداش] دو چندان گردد و اجری کریمانه خواهند داشت.

آیا امام همه جا حضور دارد؟ و همه چیز را می بیند؟ ممکنه به عده بگن این حرفا شرکه و کارهای خدایست؟

چه جوابی می دهید؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بله، برخی مانند "وهابی ها"، نام هر چیزی را که قبول نکنند و یا خوششان نیاید، "شرک" می گذارند، در حالی که همین "شرک" هر باور یا کاری، بدون آن که دلیل عقلی یا سندیت نقلی مبنی شرک بودن آن باشد، خودش شریک نمودن خود در قانون گذاری با خداوند است و این شرک است! بنابراین، هر کسی که می گوید که "شرک" خودش باید ثابت کند که چرا؟ نه این او همین طور به همه نگاه کند و همه را مشرک بخواند! تکفیری و داعشی، از همین نوع اندیشه‌ها و نگاه‌ها به وجود می آیند!

کار خدا:

کدام کمالی در انسان کار اسم الله و فعل الله نیست؟ پس بگویند: کسب علم نکنید، چون علیم خداوند است - پزشکی و داروسازی نخوانید و معاینه و تجویز نکنید، چون شفا کار خداوند است - به کسی رحم نکنید، چون ارحم الراحمین اوست - به کسی جود و کرم و انفاق نکنید، چون جواد و کریم اوست و
بله، همه اسم او و فعل اوست و فرمود: شما باید صبغهی خدایی یابید، تا رشد کنید و به کمال برسید و مقرب گردید.

افاضهی خدا:

آیا خداوند متعال فرموده: آن چه اسم من (نشانه من)، کار من، فعل من، قدرت من و ... می باشد را به کسی نمی دهم، یا فرمود که عالم هستی، سراسر تجلی اسماء من است، و به هر کسی (بنابر حکمت، مشیت و مقدرات) هر چه بخواهم می دهم، چنان که خلقت، یا زنده کردن، یا شفا کار من است، اما به دست حضرات ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام، ظهور دادم.

در سوره ی واقعه تصریح دارد که "زراعت" نیز کار من است، نه شما؛ اما نفرمود که شما هیچ کاری نکنید و نمی توانید بکنید، بلکه فرمود: چون بذری کاشتی و آب دادی، گمان نکن که تو خالق و زارع هستی.

پیامبر و امامان علیهم السلام:

نه این که آنها همه جا هستند، بلکه "عالم محضر آنان است"، چرا که انسان "خلیفه الله" می باشند.

● - عالم هستی، خلق خداست، مُلک خداست، اما فرمود: «أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ... - همانا خداوند آسمانها و زمین را مسخر (رام) شما کرد / لقمان، ۲۰). این را خداوند متعال به جمیع انسانها فرمود، حال چطور باور این که زمین و آسمانها رام انسان است، شرک نیست، اما باور این که برای رام انسان کامل و خلیفه الله است، شرک می شود؟!

● - خداوند متعال در قرآن کریم فرمود: رسولی برای شما فرستادم که شاهد شماست و این را فقط به آن چند نفری که حضور در خدمت ایشان بودند، نفرموده است، حال آیا "شهود و شهادت" آنها شرک است؟! پس کسی که چنین می گوید، اصلاً قرآن را نخوانده و نفهمیده و فقط شعار می دهد.

«إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا» (المزمل - ۱۵)

ترجمه: بی گمان ما به سوی شما فرستاده ای که گواه بر شماست روانه کردیم همان گونه که فرستاده ای به سوی فرعون فرستادیم.

● - و البته آیات در این باب بسیار است و احادیث بسیار بیشتر. در قرآن کریم می فرماید که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، به خداوند شکوه می کند که امتش قرآن را "مهجور" گذاشتند. خب اگر شاهد اعمال ما نیستند، چطور چنین حکمی می دهند؟!

در مورد شوخی، از امام کاظم (ع) نقل شده که شوخی بی مورد، نور ایمان را می برد؟ اگر کلمه "بی مورد" در متن حدیث نباشد، مراد "مطلق شوخی" است.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - سخن): سخن گفتن و یا نوشتن، اهمیت بسیار بسیار والایی در ساختار شخصیتی انسان و جامعه دارد؛ از این رو در آیات قرآن کریم و احادیث، تأکید بسیاری بر آنها شده و حدود و احکام بسیاری برایش تبیین گردیده است.

ای کاش محققین و پژوهشگرانی همت کرده و مجموعه ای از آداب سخن گفتن، سخن شنیدن، نوشتن و خواندن را در فرهنگ و آموزه های اسلامی (قرآن و حدیث)، تدوین و تألیف می نمودند تا نه تنها مسلمانان، بلکه تمامی مردمان جهان، با عظمت فرهنگ و تربیت اسلامی بیشتر آشنایی شدند.

● - یک سخن حق که گفته یا نوشته شود، جامعه ای را آگاه و بیدار می سازد، چنان که یک سخن باطل، جامعه ای را به انحطاط می کشاند - یک جمله مخاطب را هدایت می کند و یک جمله منحرف - یک جمله خوشحال می کند و یک جمله ناراحت - یک جمله رشد می دهد و یک جمله تحقیر کرده و قهقراء می کشاند - یک جمله شایعه را باطل می کند و یک جمله شایع را فرافکنی می کند ...، اگر چه در قالب شوخی، مزاح، طنز و ... گفته و یا نوشته شوند.

بنابراین، انسان عاقل و حکیمی که دهان به سخن باز می کند و یا آغاز به نوشتن می کند، باید بسیار مراقب باشد که چه می گوید و یا چه می نویسد؟ به آثارش بباندیشد و بداند که قطعاً مسئول و پاسخگو خواهد بود، و مسلمانانی که به توحید و معاد اعتقاد دارند، بیشتر دقت کنند که آنجا دیگر نمی توانند بگویند: «شوخی کردم»!

سخن بیهوده:

به طور کلی، سخن بیهوده، چه جدی، چه شوخی، چه در قالب مباحث نظری و چه خبری و یا ...، مانند هر کار بیهوده ی دیگری، امر باطل است و امر باطل نیز مذموم است، حال خواه آیه و حدیثی در این باره باشد (که هست) یا نباشد.

خداوند متعال می فرماید که کار یک عده، ایجاد بازار و اشتغال، در تولید و خرید و فروش حرف مُفت و سخن بیهوده می باشد که البته هدف از آن، گمراه کردن مردم است:

« وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِعَبْرٍ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ »
(لقمان، ۶)

ترجمه: و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

شوخی (مزاح):

شوخی و مزاح، در اصل یک هنری در بیان است. گاه حتی مطالب حکیمانه، آموزنده، بصیرت‌بخش با شوخی (مزاح)، طنز، هجو (ضد مدح و گزنده یا انتقادی) و ... بیان می‌گردد. اما چه بسا عده‌ای از این هنر، به بدترین شکل ممکن سوء استفاده کنند و تحت عنوان شوخی، هنجار شکنی نموده و بی‌نراکتی، بی‌نریستی، فحاشی، غیبت، تهمت، افترا، مسخره کردن ... و حتی تحقیر، تسخیف و اهانت به یک دیگر، فرهنگ‌ها، ملیت‌ها، نژادها و یا حتی مقدسات را رواج دهند.

از این رو، در احادیث و روایات، به هر دو دسته شوخی و مزاح تصریح شده است.

الف - شوخی (مزاح) مجاز و مطلوب:

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله: «إِنِّي أَمْزُحُ وَ لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا»؛ (شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶، ص ۳۳۰)

ترجمه: من شوخی می‌کنم، اما جز حق نمی‌گویم.

حضرت امام باقر علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ الْمَدَاعِبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِلَا رَفَثٍ»؛ (الکافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۶۶۳)

ترجمه: خداوند عزوجل دوست دارد کسی را که در میان جمع شوخی کند به شرط آن که ناسزا (یا سخن رکیک) نگوید.

حضرت امام صادق علیه السلام: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِيهِ دُعَابَةٌ قُلْتُ وَ مَا الدُّعَابَةُ قَالَ الْمِزَاحُ» (الکافی جلد ۲ - كِتَابُ الْعِشْرَةِ بَابُ الدُّعَابَةِ وَ الضَّحِكِ - فصل شوخی و خنده)

ترجمه: فضل بن ابی قره گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست جز اینکه در او دعابۀ هست، من عرض کردم: دعابۀ چیست؟ فرمود: مزاح.

ب - شوخی (مزاح) مذموم:

حضرت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:

«كَثْرَةُ الْمِزَاحِ تَذْهَبُ الْبَهَاءَ وَ تَوْجِبُ الشَّحْنَاءَ»؛ (عیون الحکم و المواعظ ص ۳۹۰)

ترجمه: شوخی زیاد، ارج و احترام را می‌برد و موجب دشمنی می‌شود.

*- (دقت شود که موضوع «شوخی زیاد» است، نه شوخی بد؛ یعنی شوخی خوب هم زیادش مضر است).

حضرت امام کاظم علیه السلام:

«إِيَاكَ وَ الْمِزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ» (کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۶۶۵)

ترجمه: از شوخی بپرهیز، زیرا که شوخی نور ایمان تو را می‌برد.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام:

«لَا تُمَارِقِيذَهَبَ بَهَاوُكٍ وَ لَا تَمَازِحَ فَيَجِئُكَ عَلَيَّكَ»؛ (کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲ ، ص ۶۶۵)

ترجمه: جدال مکن که ارزشت می رود و شوخی مکن که بر تو دلیر شوند

نکته:

بدیهی است که آموزنده‌ی مکتب اهل بیت علیهم السلام، نباید بگوید: چون در این یک حدیث مورد نظر نفرمود "چه نوع شوخی"، پس می شود "مطلق شوخی"، یا چون نفرمود: "چگونه جدالی"، پس می شود "مطلق جدال"؟! در حالی که در قرآن کریم تصریح به "جدال احسن" کرده است و در سیره‌ی اهل عصمت علیهم السلام می خواند که ساعت‌ها بحث و جدال می کردند و در یک جا نیز به بحث و مناظره جدلی ادامه نمی دانند و می فرمودند: «جدال جایز نیست».



اعتقادی-شهریور ۹۶

اگر مسیح قربانی نشد، پس باب ۵۳ اشعیای نبی درباره‌ی چه کسی است؟ اگر مسیح خدا نیست پس آیه‌ی ۶ از باب ۹ اشعیای نبی درباره‌ی چه کسی است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چنان به کتاب "اشعیای نبی" استناد می‌نمایید که گویی به یک وحی مُنزل و تحریف نشده دسترسی یافته‌اید! شما ابتدا باید پرسید: اگر تورات تحریف نشده، پس آن توصیفات سخیف راجع به خداوند متعال چیست؟ و اگر انجیل تحریف نشده، پس چرا چهار، پنج انجیل وجود دارند که با یک دیگر متفاوت‌اند؟

عقل:

بی‌تردید انسان عاقل، وقتی کتابی، متنی، گزاره‌ای و نظریه‌ای را می‌خواند و یا به سخنی گوش فرا می‌دهد، ابتدا آن را به "عقل" ارجاع می‌دهد تا ببیند که آیا معقول هست یا خیر؟ مگر هر چه را کتاب خدا بنامند، الزاماً کتاب خداست؟ و مگر هر چه در یک کتابی نوشته شده باشد، الزاماً درست و حق است؟! خداوند متعال در کلام وحی و کتاب قرآن‌اش مکرر متذکر گردید که همین آیات قرآن مجید نیز "تفکر و تعقل" نمایند.

خداوند سبحان:

خداوند متعال یا "توحید" که فقط لفظ نیست که هر کسی هر توصیفی را که دلش خواست، به آن نسبت ده! وقتی اسم‌هایی چون: خدا، إله، معبود و ربّ فقط واژه و لفظ گردید، آن را به هر کسی و هر چیزی، از بت گرفته تا گاو و مجسمه‌ی گوساله، تا انسان و طواغیت آنها نسبت می‌دهند. بنابراین، وقتی شخصی، در بیان یا نوشتار (کتاب)، می‌گوید: «خدا»، باید دقت کنیم که چه تعریفی از خدا می‌دهد و آیا این تعریف "معقول" هست یا خیر؟!

خدای تورات، یک خدای پشیمان شده از خلقت و به ویژه خلقت انسان است (سموئیل اول باب ۱۵ آیه ۱ - ۱۰) - یک خدای پیمان شکن (سموئیل اول باب ۲ آیه ۲) - و یک خدای نادان که حتی نشانی خانه‌ی

مؤمنین به خودش و کفار را نمی شناسد و تشخیص نمی دهد، لذا پس از هبوط به زمین، نشانی مؤمنانش را نمی یابد و در سرزمین فلسطین سکنا می پذیرد که تا قیامت آنجا بماند! (سفر خروج باب ۱۲ آیه ۱۲)...، خدای حقیقی و خدای موسی علیه السلام نمی باشد.

خدای انجیل: خدای اناجیل فعلی (نه خدای حقیقی و خدای حضرت مسیح علیه السلام)، خدایی است که از رحم بنده اش به دنیا می آید و بندگانیش نیز او را به صلیب می کشند!

در انجیل یوحنا می خوانید: او در جهان بود، و جهان به واسطه ی او پدید آمد؛ اما جهان او را نشناخت «۱۰». به مُلک خویش آمد، ولی قوم خودش او را نپذیرفتند «۱۱». اما به همه ی کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هرکس که به نام او ایمان آورد «۱۲»؛ آنان که نه با زادنی بشری، نه از خواهش تن و نه از خواسته ی یک مرد، بلکه از خدا زاده شده اند «۱۳».

● - این توصیفات، نه تنها کفر و شرک به خداوند متعال است، بلکه اهانت به عقل و شعور بشر نیز می باشد.

خاطره مباحثه با یک کشیش:

هجده یا نوزده سال داشتم که به کتابخانه ی وابسته به یک کلیسا رفتم. کشیشی جوان، با احترام و محبت جلو آمد و گفت: «می توانم راهنمایی کنم؟» گفتم: بله، انجیل حضرت مسیح علیه السلام را می خواهم. کتاب کوچک زرد رنگی به من داد که رویش نوشته شده بود: «انجیل یوحنا»، گفتم: من انجیل مسیح (ع) را می خواهم! انجیلی داد به نام "متی" و ماجرا تکرار شد و او فهمید که پیام و مقصود من چیست؟

پس، کتاب دادن را کنار گذاشت و وارد بحث شد. گفتم: من اهل شعار و انشا نیستم، از خدایت بگو. شما اهل "تثلیث" هستید، به «اب و ابن و روح القدس» معتقدید، برایم شرح بده.

گفت: خداوند دید چون از سنخ بشر نیست و نمی تواند آنها را مخاطب قرار داده و هدایت کند، در هیبت و هیکل یک آدم [حضرت مسیح]، از شکم [بنده اش] حضرت مریم علیها السلام به دنیا آمد، به سوی بندگانیش رفت تا آنها را هدایت نماید ...

سخنش را قطع کردم و گفتم: لابد بندگانیش نیز او را به صلیب کشیدند و گفتند: برو همانجا که بودی و به کار ما کاری نداشته باش!

توحید (خدانشناسی و خداپرستی) در قرآن:

این خدایان زاده شده، به صلیب کشیده شده، پیرمرد و موسفید، کشتی گیر، فراموش کار و ... کجا و خداوند سبحان و توصیفش در قرآن کریم آمده است، که اگر در میان صدها آیه ی توحیدی فقط به سوره الإخلاص توجه شود و در مضامین آن تأمل، تفکر و تعقل گردد، کافیت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

به نام الله (اسم خاص)، رحمان و رحیم؛

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ *

بگو، اوست الله یگانه؛

اللَّهُ الصَّمَدُ *

الله صمد است [در منتهی سیادت و بزرگی است، نقص به او راه ندارد، قائم به ذات است و همه نیازها و غایات به سوی اوست].

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ *

نزاییده و زاده نیز نشده است. (نه والد است و نه ولد)؛

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ *

و برای او هیچمانندی وجود ندارد (احدی کفو، همتا و مانند او نیست).

حضرت مسیح علیه السلام:

بدیهی است که وقتی یک گزاره‌ی تاریخی ارائه می‌شود، انسان عاقل از یک سو آن نقل را به عقلش ارجاع می‌دهد و از سوی دیگر توجه می‌کند که گوینده کیست؟

بنابراین، ما حضرت مسیح علیه السلام، نحوه‌ی خلقت، تولد و عروج ایشان را مبتنی بر کلام وحی در قرآن کریم می‌شناسیم. یعنی وقتی با "عقل و علم"، توحید و نبوت را شناختیم، به نبوت و رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله معرفت و ایمان پیدا کردیم، حال به کتابش رجوع می‌کنیم و خداشناسی، پیامبر شناسی و معاد شناسی را از آن تعلیم می‌گیریم و البته هر کلام را باز هم به "عقل" ارجاع می‌دهیم تا تصدیق صورت پذیرد.

فرشتگان و انبیا نیز مخلوقاتند:

تمامی فرشتگان و انبیای الهی، چون سایر موجودات، همگی "مخلوقات" خدا هستند، نه خود او و یا پدران - فرزندان - همکاران - شریکان - یا مشاورانش، و البته فرشتگان و انبیای الهی، بندگان خاص و ارزشمند خداوند سبحان می‌باشند، چرا که کاملاً مطیع اوامر او هستند (نه تابع نفس خود یا دیگران):

« وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ * وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ

مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ » (الأنبياء، ۲۵ تا ۲۷)

ترجمه: و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا پرستید * و گفتند [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده! منزه است او، بلکه [فرشتگان و انبیا] بندگان ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند.

خلقت حضرت مسیح علیه السلام:

« إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (آل عمران، ۵۹)

ترجمه: در واقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید سپس بدو گفت باش پس وجود یافت.

بارداری حضرت مریم علیها السلام:

« إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ * وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (آل عمران، ۴۵ تا ۴۷)

ترجمه: [یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می‌دهد در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است * و در گهواره [به اعجاز] و در میانسالی [به وحی] با مردم سخن می‌گوید و از شایستگان است * [مریم] گفت پروردگارا چگونه مرا فرزندی خواهد بود با آنکه بشری به من دست نزده است گفت: چنین است [کار] پروردگار خدا هر چه بخواهد می‌آفریند چون به کاری فرمان دهد فقط به آن می‌گوید باش پس می‌باشد.

تولد حضرت عیسی علیه السلام:

(سوره مریم علیها السلام، ۲۲ تا ۳۳)

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا *

پس [مریم] به او [=عیسی] آبتن شد و با او به مکان دورافتاده‌ای پناه جست

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا *

تا درد زایمان او را به سوی تنه درخت خرما پی کشانید گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش شده بودم

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا *

پس از زیر [پای] او [فرشته] وی را ندا داد که غم مدار پروردگارت زیر [پای] تو چشمه آبی پدید آورده است

وَهَؤُلَاءِ إِلَيْكَ يَجِدُ النَّخْلَةَ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَبِيًّا *

و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان بر تو خرما تازه می‌ریزد؛

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا *

و بخور و بنوش و دیده روشن دار؛ پس اگر کسی از آدمیان را دیدی بگوی من برای [خدای] رحمان روزه نذر

کرده‌ام و امروز مطلقا با انسانی سخن نخواهم گفت

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا *

پس [مریم] در حالی که او را در آغوش گرفته بود به نزد قومش آورد گفتند: ای مریم به راستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده‌ای

يَا أُحْتِ هَازُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأًا سَوِيًّا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا *

ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت [نیز] بدکاره نبود

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا *

[مریم] به سوی [عیسی] اشاره کرد؛ گفتند: چگونه با کسی که در گهواره [و] کودک است سخن بگوییم

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا *

[نوزاد] گفت منم بنده خدا؛ به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است؛

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا *

و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است

وَبِرًّا بِوَالِدَيْهِ وَمَنْ يَجْعَلِنِي جَبَّارًا شَقِيًّا *

و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا *

و درود (سلام) بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.

عروج حضرت مسیح علیه السلام:

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي

شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا» (النساء، ۱۵۷)

ترجمه: و گفته ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش

نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که در باره او اختلاف کردند قطعا در مورد آن دچار شك شده‌اند

و هیچ علمی بدان ندارند جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند و یقینا او را نکشتند.

«بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (النساء، ۱۵۸)

ترجمه: بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا توانا و حکیم است.

●●● - این شناخت، باور و اعتقاد ما راجع به حضرت عیسی بن مریم، مسیح علیه السلام است، بنابراین، هر

نقل و گزاره‌ی دیگری را با عقل و این آیات انطباق می‌دهیم و اگر منافاتی نداشت و مغایر نبود، می‌توانیم

بگوییم: احتمالش قابل قبول است، حال باید تحقیق کنیم که واقعیت هم دارد یا خیر؟

آگه خدا اونقدر داناست که اول و آخر همه چیزو میدونه، برای مثال میدونه که این بنده میاد گناه میکنه و گناهکار از دنیا میره و سرنوشتش جهنمه، چرا اونو خلق میکنه که عذابش کنه؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در هیچ مقوله‌ای، تا درست نیاندیشیم، به هیچ نتیجه‌ی درستی نمی‌رسیم.

الف - ابتدا باید تفکر نموده و در خود بیاندیشید که آیا اساساً در وجود خداوند سبحان تردید، یا فقط به میزان و مقدار علم او شک دارید؟! یا علمش را نیز قبول دارید، بلکه نسبت به آخرت اعتراض دارید؟!

ب - اگر رسیدید که در وجود او تردید دارید، دیگر سخن از عاقبت انسان و بهشت و جهنم جایگاهی ندارد؛ مگر می‌شود کسی "اول" را قبول نداشته باشد، سپس در مورد "آخر" آن بیاندیشد و سخن بگوید؟! وجودی را قبول نداشته باشد و در صفاتش چون و چرا کند، یا فاعل را قبول نداشته باشد و در خصوص فعل او معترض باشد؟!

ج - اما، اگر در خود یافتید که در وجودش تردیدی ندارید، بلکه سؤال شما در مورد "میزان علم" اوست، با خود بیاندیشید که وقتی "اگر" می‌آورید و می‌گویید: «اگر خدا آنقدر علم دارد؟»؛ نقطه مقابلش چیست و منتظر چه پاسخی هستید؟ مثلاً کسی [العیاذ بالله] بگوید: «نه دیگر، آنقدر هم علم ندارد»؟!

د - حال از خود پرسید: خدایی که مقدار محدودی (هر چقدر هم زیاد باشد) علم دارد، چگونه خداییست؟! بالاخره نقطه مقابل علم، "نادانی" است و نقطه مقابل کمال، "نقص" است که برابر با نیستی می‌باشد؛ حال آن خدایی که به برخی از آن چه در عالم خلق او وجود دارد، علم نداشته باشد و در ضمن کمال محض نبوده و به وجودش نقص راه یابد، چگونه خداییست؟!

ه - اگر با توجه به خود، دیدید که نه در وجودش تردید دارید و نه در علم و اسعاهش به تمامی مخلوقاتش، بلکه فقط به معاد او [و آن هم به جهنمش] اعتراض دارید! از خود پرسید: که آیا انتظار داری خداوند متعال [العیاذ بالله] کار بی‌نتیجه انجام دهد و یا عادل و ظالم را به یک نتیجه برساند؟!

علم خدا و بهشت و جهنم ما:

خداوند سبحان، هر که هست، هست و با چالش‌های ذهنی ما، متغیر و کم و زیاد نمی‌شود، بنابراین مهم این است که ما درست بیاندیشیم، چه درباره‌ی "او" و چه هر امر دیگری؛ تا ذهن و اندیشه‌ی ما دچار اعوجاج (کجی‌ها)، خلط مبحث، قبول یا رد بر اساس شعارهای احساسی و ... نگردد.

از خود پرسید: «محک تشخیص میزان علم خدا چیست؟» - «آیا به بهشت و جهنم رفتن ماست»؟!

نقاط مقابل و مخالف را از خود پرسید، با خود بگوید: من که می‌گویم: «اگر خداوند آنقدر علم دارد، کار و نتیجه ما را می‌داند و...»، اطوار دیگرش چیست؟ مثلاً اگر همه را به بهشت ببرد، معلوم می‌شود که چقدر علم دارد؟ - اگر اصلاً هیچ کس را به بهشت و جهنم نبرد، معلوم می‌شود؟ - آیا اگر به "من" یک برات بدهد که هر کاری دلت خواست بکن، تو را به بهشت می‌برم، خواهم گفت: «پس به همه چیز علم دارد»، اما اگر فرمود: «بهشت و جهنم تو، بستگی به خودت، اراده و انتخابت و بالتبع اعتقادات و عملکردت دارد»؛ آن وقت من به جای آن که متذکر خودم گردم، میزان علم او را زیر سؤال می‌برم و نسبت به حکمت او معترض می‌شوم که اگر می‌دانست، پس چرا...؟!؟

لازم است که همیشه رابطی منطقی بین "موضوع و محمول" برقرار گردد، تا سؤال و تحقیق به پاسخی درست برسد.

علم خدا و عمل ما:

دو سؤال از خود پرسید:

یک - آیا ایرادی دارد که "علم" به عرصه‌ی ظهور برسد و "معلوم" گردد و از عالم می‌پرسند که چرا علمت را معلوم کردی؟!؟

سپس برای درک بهتر و بیشتر، دنبال مصادیقی در خودتان بگردید؛ مثلاً بگویید: آیا اگر دانشمندان علم داشتند که آب چگونه تصفیه می‌شود، نباید این علم را به عرصه‌ی ظهور برسانند؟! یا اگر من به نتایج اخلاص، ایمان، تقوا و عمل صالح علم یقینی پیدا کردم، دیگر نباید آن را ظاهر و آشکار (معلوم) نمایم؟! سپس خود را متذکر شوید که پس چرا نوبت به خدا که می‌رسد، معترض می‌شوم که تو چرا علمت را به منصفه‌ی ظهور رسانده و "معلوم" می‌نمایی؟!؟

دو - آیا علم نسبت به کاری (فعلی)، انجام دهنده (فاعل) را مجبور می‌کند که آن را انجام دهد؟! یا اگر فعل "جبری" باشد، صدها و هزاران علت دارد و اگر "اختیاری" باشد نیز هم چنین؟

در این مورد نیز برای درک بهتر و بیشتر، دنبال مصادیقی در خودتان بگردید؛ مثلاً بگویید: اگر دانشمندان هواشناسی علم دارند که فردا در این نقطه از زمین باران می‌بارد و در آن نقطه آفتاب می‌تابد و میزان درجه حرارت هر شهری در جهان چه مقدار خواهد بود، آیا علم آنها زمین و آسمان و جو را مجبور به این رخدادها نموده است؟! پس چرا نوبت به خدا که می‌رسد، می‌خواهند "علم" او را "علت فاعلی" عملکرد خودشان قلمداد کنند؟! آیا کسی به معلم یا مربی‌اش می‌گوید: «چون تو می‌دانستی من به خاطر تنبلی و بازی‌گوشی، قبول نمی‌شوم، مردود شدم!»

راهنمایی و رانندگی:

نظر به این که سفر، جاده، وسایل نقلیه یا همراه، تابلوهای راهنمایی و ...، شباهتی به سفر ما از دنیا به آخرت دارد، می توان با اشاره به آن مثالی ملموس و مشهود زد.

فرض کنید که وزارت راه، جاده ای ضروری بین دو نقطه احداث نموده است و دانشمندان و کارشناسان راهنمایی و رانندگی، با اشراف علمی و تخصصی به تمامی شرایط، تابلوهایی که علامت سرازیری، سربلایی، لغزنده بودن، احتمال ریزش سنگ یا بهممن، پیچ خطرناک، آینه، یکطرفه، دو طرفه، تقاطع و ... در آن نصب کرده اند و البته دفترچه راهنما، مریبان و مراکز اطلاع رسانی و امداد را نیز در اختیار گذاشته اند و البته نظاره و کنترل نیز می کنند. حال در دوربین می بینند که یک راننده ی بی مهابا، با خودرویی سبک، بدون بستن کمربند ایمنی، با سرعت فراوان، در حال مشغول بودن به کارهایی غیر از رانندگی (مثل صحبت با گوشی همراه) و ...، در این منطقه ظاهر شد! آنها یقین دارند که این خودرو، در پیچ بعدی واژگون خواهد شد، یا به دره سقوط خواهد کرد؛ چرا که این برآورد "علمی" بر اساس محاسبات می باشد.

حال آیا کسی می گوید که این علم شما، سبب واژگونی یا سقوط گردید؟! یا کسی می گوید: شما که می دانستید برخی بی فرهنگی خواهند نمود، اصلاً چرا جاده درست کردید؟!

جهل و تکبر:

گاهی ممکن است که سؤال یا شبهه ای که در ذهن پیش می آید، ریشه در میل به دانستن و شناختن (حبّ به علم و معرفت) داشته باشد، اما گاهی ممکن است که ریشه در «جهلی توأم با تکبر» داشته باشد؛ هر چند که صورت بروز آن، به شکل یک سؤال علمی باشد؛ پس باید مراقب این طغیان های نفس که راه ورود و شناوری شیطان هر کس نیز می باشد بود.

● - خداوند علیم، حکیم و سبحان می فرماید: تو را با قابلیت خلیفه (جانشین و نه جایگزین) من شدن خلق نموده ام - تو را برای رشد و کمال و تقرب آفریدم - برای محبویت و جلال و جبروتی نزد خودم قرار داده ام - و خودم نیز تو را از درون و بیرون هدایت می کنم و برای حیات طیبه در دنیا و فلاح و سعادت ابدی در آخرت (بھشت) مهیا کرده ام، اما تمامی اینها مشروط به این است که تو نیز مرا بشناسی، دوست داشته باشی، هدف غایی قرار دهی و با تبعیت از فرستادگان و مریبان و هادیانم، در صراط مستقیم حرکت کنی و به مقصد برسی و مقرب خود باشی.

● - اما، بنده ی سرکش و نافرمان می گوید: من تو را دوست ندارم، بندگی و بھشت تو را نیز دوست ندارم؛ من همین هوای نفس و متاع دنیا را دوست دارم، دلم می خواهد که چنین و چنان کنم ...؛ و سؤال من این است که چرا خلقت و هدایت تو علیمانه و حکیمانه است؟ چرا برای هر چیزی و هر کاری، نتیجه و غایتی معین نمودی و

بالاخره آن که "اگر علم داشتی که من سرکشی خواهم کرد و به اراده‌ی خودم، راه جهنم را پیش خواهم گرفت، اصلاً چرا مرا خلق کردی؟!«

● - خب این دیگر خیلی متکبرانه است! این دیگر سؤال عقلی، علمی و شناختی (معرفتی) نیست، بلکه نوعی عناد (دشمنی) است که برای توجیه نفس، به بهانه‌های متفاوت، و در صورت‌های گوناگون بروز و ظهور می‌یابد.

● - در اینگونه چالش‌های درونی، با خود بگویند که خدایم می‌فرماید: بنده‌ی من! تو را دوست داشتم که خلق کرده‌ام - تو را دوست داشتم که در تو تجلی نموده‌ام - رشد و سعادت تو را دوست داشتم که از درون (عقل) و از بیرون [نبی، رسول، کتاب، امام و ...]، راه رشد از گمراهی را نشانت داده‌ام و هدایت کردم، تو را دوست داشتم که برایت حیات ابدی و بهشت جاودان خلق نمودم و بهشت را به تو اختصاص داده‌ام ...؛ حال تو پشت کردی و به خاطر متاع اندک دنیایی که آن نیز مخلوق و ملک من است و اگر از آن چیزی به تو برسد، آن را نیز من به تو می‌دهم، راه عداوت و بغض نسبت به من را پیش گرفتی و می‌گویی: «چرا تو را خلق کردم که به جهنم بروی؟!« خب به جهنم برو، به بهشت بیا.

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتِي» (الفجر، ۱۸ تا

ترجمه: ای نفس مطمئنه (جان آرام گرفته در امنیت ایمان به خدا) * به سوی پروردگارت بازگرد، راضی (در حالی که تو خشنود هستی) و مرضی (محبوب و معبود نیز از تو راضی است و تو را اینگونه می‌خواست) * پس در میان بندگان (بندگان مخصوص = مقربین) من درآی * و به بهشت (اختصاصی) خودم وارد شو.

می‌خواستیم بدون نظر اسلام (چه شیعه و چه سنی) در مورد "خوب" چیه؟ آیا اسلام نیز به "خوب نسبی" تاکید داره، یا خوب مطلق؟ و آگه جوابتون خوب مطلق هست، مصداقی از این خوب مطلق تو روابط آدم‌ها(نه صرفاً مسلمانان) بیان کنید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این همان مبحث دیرینه‌ی "خیر و شر" است که اکنون با واژگان "خوب و بد" مطرح شده است. مفاهیم وقتی به صورت کلی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند، تعاریف کلی یا به تعبیری «عقلی - فلسفی» را شامل می‌گردند و در اینجا سخن از مصداق یا مصادیق، دیگر جایگاهی ندارد. به عنوان مثال: «اگر عقل به این داده رسید که همه چیز مخلوق است، پس خالق دارد»؛ کاری ندارد که آن خالق کیست و چه نام دارد؟ تنها

نامی که برای او می شناسد، همان "خالق" است. حال آیا این خالق، حی، علیم، حکیم، قادر، احد، صمد و ... نیز می باشد، مباحث دیگری است که در موضع خود مورد بحث قرار می گیرد.

خوب (خیر):

بهرتر است به جای "خوب" از واژه‌ی "خیر" که عام است استفاده کنیم؛ چرا که هر "خیری" حتماً خوب است. نقطه‌ی مقابل "خوب"، "بد" می باشد، اما نقطه‌ی مقابل "خیر"، "شر" است و هر شرّی حتماً بد می باشد. پس این معانی نیز تعاریف «عقلی و فلسفی» است و سخن از مصداق ندارند. وقتی گفتید: «هر خیری، حتماً خوب است»، مصداق نیز به تناسب جایگاه و آثارشان به "خیر و شرّ" شناخته می شوند. به عنوان مثال: اگر پرسیده شود: «آیا "آب یا هوا" خیر است یا شرّ؟ خوب است یا بد؟» پاسخ خواهید داد: «مطلق آب و هوا، خیر و خوب است و اساساً در نظام علیمانه و حکیمانه‌ی خلقت، هیچ مخلوقی بد نیست» - حال اگر پرسند: «گاهی باران سیل راه اندازد - گاهی هوا طوفانی می شود ... و به انسان آسیب می رساند؟» پاسخ خواهید داد: «اصل سیل، زلزله، طوفان، آتشفشان و ... نه تنها شرّ و بد نیستند، بلکه لازمه‌ی چرخه‌ی طبیعت و حیات می باشند؛ اما این که انسان در شرایطی باشد که از این حوادث متضرر گردد، مقوله‌ی دیگری است که به انسان و شرایطش در اقامت، تردد و ... بر می گردد؛ لذا ممکن است برای او شرّ شود». زمانی حیوانات وحشی یا گزنده را مودی و شرّ می دانستند و هر کجا می دیدند، آنها را می کشتند! امروزه با رشد علمی، فهمیده اند که هر کدام چه نقش مهمی در چرخه طبیعت و حیات دارند و کاهش یا انقراض آنها چه صدمات جبران ناپذیری به دنبال دارد.

پس، آن چه که "هست"، چون هستی و کمال است، خوب و خیر است؛ اما چگونگی برخورد و بهره‌وری از آنها، ممکن است شرّ گردد! مانند علم، ثروت و قدرت که اگر در اختیار مسکبران در نظام سلطه و ظالمان قرار گیرد، برای خودشان و همگان، شرّ می شود.

خیر محض:

واژه‌ی "مطلق" نارساست و بهتر است از واژه‌ی "محض" استفاده کنیم و به جای "خیر مطلق" بگوییم: «خیر محض».

● - اندیشه‌ی بشر، همیشه متوجه مقوله‌ی "خیر و شرّ" و بالتبع آن "خوب و بد" بوده است، چرا که آدمی نیازمند و عاشق کمال آفریده شده است. از این رو، آن چه موجب کمال و فضیلت باشد را "خیر" دانسته و آن چه که ملازم با نقص باشد و کاستی را به همراه یا به بار آورد را "شرّ" شمرده است.

ارسطو می‌گوید: «هر عمل و دانش و شیئی برای غایتی خواسته می‌شود، که بسا آن غایت نیز خود غایتی دیگر داشته باشد؛ بدین ترتیب بنا بر اصل عقلی امتناع تسلسل، آنچه در نهایت غایات است، تنها برای خود خواسته می‌شود و غایت و خیر اعلاست / اخلاق نیکوماخس، ص ۱۳-۱۴».

● - حقیقت این است که اولاً "کمال هست" - "ثانیا انسان عاشق کمال هست" - و ثالثاً نه کمال حد و مرزی دارد [که اگر داشت دیگر نقص بود و نه کمال]، و نه عشق انسان به کمال حد و مرزی دارد. به عنوان مثال: نه حیات، علم، حکمت، زیبایی (جمال)، قدرت، غنا، عظمت، لطافت و ... حد و مرزی دارد و نه عشق انسان به این کمالات (خیرها) حد و مرزی دارد. در واقع آدمی، عشق بی‌حد به کمال بی‌حد (محض) دارد و در هر حال و کاری، برای تقرب و لقای این محبوب به راه است، یعنی اوج آمالش تقرب به "خیر محض" می‌باشد.

مصدق حقیقی خیر محض:

خیر، کمال است و کمال نیز همان هستی می‌باشد، پس تنها مصداق حقیقی هستی، کمال و خیر محض، خداوند متعال می‌باشد.

ارسطو نیز در باب "خیر، کمال و فضیلت" همین را می‌گوید، اما چنان که بیان شد، در بحث فلسفی، سخن از مصداق نیست، و مصادیق در "کلام" مورد بحث قرار می‌گیرد.

ارسطو می‌گوید (شرح اجمالی): «هیچ کسی بی‌هدف نیست، و اهداف نیز در راستای یک دیگر قرار می‌گیرند - هیچ کس شرّ خود را نمی‌خواهد، پس همه دنبال خیر هستند - و چون به لحاظ عقلی تسلسل باطل است، غایتی که "خیر محض" است، وجود دارد و همه بدان سو می‌روند».

آنگاه که توجه نمودیم «خیر، کمال و هستی» یک حقیقت هستند، متوجه می‌شویم که به حکم عقل، نه تنها فقط یک مصداق حقیقی دارند و هر دوئیتی سبب احاطه‌ی نقص و محدودیت می‌گردد، بلکه متوجه می‌شویم که هستی و کمال هیچ کسی از خودش نیست، پس به جز او کمال، هستی و خیری وجود ندارد و هر کجا که "خیری" باشد، تجلی و افاضه‌ی اوست.

نسبیت:

با توجه به نکات مذکور، معلوم می‌شود که "نسبیت" همه جا حاکم است، اما "من درآوردی" نیست، بلکه قواعد و چارچوب‌ها و اندازه‌های (مقدرات) خود را دارد.

علم معلم، نسبت به دانش‌آموز بیشتر است - قدرت یا ثروت کسی، نسبت به دیگری بیشتر است - زیبایی موجود یا شیء‌ای در طبیعت، به نسبت مشابه‌هایش، و آن نیز در نظر ما بیشتر است و ... - حتی اگر سخن

از انسان کامل، اشرف مخلوقات، خلیفه الله و ... به میان آید، او نیز به نسبت مخلوقات و از جمله انسان، کامل تر است، اما در برابر هستی و کمال محض، مخلوقی است که ذاتاً محتاج، فقیر و قائم به غیر می باشد.

خیر در ادبیات قرآنی:

در قرآن مجید، آیات بسیاری دارد که به مقوله‌ی "خیر" اشاره و تصریح کرده است؛ منتهی گاهی سخن از هستی و منشأ "خیر = الله جل جلاله" دارد و گاهی سخن از این که چه چیزی برای شما خیر است و بالتبع نقطه‌ی مقابل آن برای شما "شر = بد" است. مانند:

هستی کمال و خیر:

« وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ - خَيْرُ الْعَافِرِينَ - وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ - خَيْرُ الرَّاحِمِينَ - خَيْرُ الْحَاكِمِينَ - خَيْرُ الْوَارِثِينَ - وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى - فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ... ».

بیان شد که از یک سو کمال حد و مرزی ندارد و از سوی دیگر هر چه هست، تجلی اوست در ظرف و مقدار ممکن (محدود)؛ بنابراین آدمی در خودش، دیگران و دنیا، نموده‌ها و کارهایی می بیند که مطلقش "خیر" است، مانند رزق رساند، نصرت نمدن، رحمت داشتن بر دیگران، حاکمیت حکیمانه، حفاظت نمودن ... - [و ممکن است که کاربردش به تناسب هدف و موضوع شر باشد - مثل این که هنگام حمله درندگان از جنس حیوان یا انسان، یک عده از آنها "حفاظت" کنند و آنها را یاری و نصرت نمایند]؛ اما برای عقل انسان این سؤال پیش می آید که این هستی، کمال و خیر از کجاست و غایتش کدام است؟ و خداوند متعال پاسخ می دهد که "هستی، خیر و کمال محض اوست".

خیر برای شما:

هم چنین آیاتی هست که دلالت دارد چه چیزی برای شما خیر «خوب» است؟ مانند:

« وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى - وَ قَطْعاً آخِرْتِ لَكَ خَيْرٌ مِنْ نِيكَوتِر (نیکوتر) از دنیا خواهد بود / الضحی، ۴ - و یا - « بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ - بازمانده‌ی خدا، خیر است برای شما، اگر از مؤمنین باشید، و من نگهبان شما نیستم / هود علیه السلام، ۸۶ » و

خیر و خوب نسبی:

حال که دانستیم، خیر همان هستی و کمال است، معلوم می شود که اولاً در هیچ احدی مطلق و محض نخواهد بود، مگر ذات مقدس الهی - و ثانیاً هستی و کمال به هر نسبتی که تجلی یابد، خیر و خوب می باشد.

آیا علم دانش آموز کلاس اول، نسبت به علم فوق دکترا، خوب و خیر نیست؟ - آیا قدرت بدنی کودک ۵ ساله به نسبت قدرت بدنی جوان ۲۵ ساله، خوب و خیر نیست؟ آیا تجلی عظمت در خلقت یک کوه، به نسبت تجلی عظمت در خلقت یک سیاره خوب و خیر نیست؟! پس خیرها و خوبیها در مخلوقات، همه نسبی و به تناسب ظرفیت وجودی و اندازهها (مقدرات) خلقت آنها می باشند:

« إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ » (القمر، ۴۹)

ترجمه: ماایم که هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم.

پس، حال که همه چیز مخلوق است و مخلوق نیز قدر و اندازه دارد، لذا محدود است و خیر محض نمی باشد؛ کمال و "خیر و شر" در مخلوقات نیز در تعبیر عقلی و فلسفی، نسبی می شوند. در احکام (شریعت) نیز همین طور است. به عنوان مثال: نماز دیر وقت، از قضا نمودن بهتر است و نسبت به نماز اول وقت، خیر کمتری دارد. صدقه دادن، ولو کم، از ترک صدقه بهتر است، اما نسبت به صدقه‌ی به اندازه و کریمانه، بهتر نیست و ...

در روایات داریم که ۱۴ معصوم سلام الله علیهم اجمعین، برای قبر و قیامت خود گریه می کردند و به خداوند عارض می شدند: «خدا یا به حقارت ما رحم کن». حالا این سوال پیش می آید: آنان که این طوری در درگاه خداوند خود را هیچ و پوچ می دانستند و از ترس قبر و برزخ بیهوش می شدند، چگونه می توانند در برزخ و قیامت به داد شیعیان خود برسند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

نه متکبر اذن شفاعت می یابد و نه شفاعت شافعان، شامل هیچ متکبری می گردد.

اگر چه به حسب ظاهر فقط یک سؤال طرح شده است، اما در متن به چند نکته اشاره شده و البته شامل القای مطالب نادرست، ولی قطعی فرض شده نیز می باشد، اگر چه از روی سهو باشد. مانند: « در درگاه خداوند خود را هیچ و پوچ می دانستند! اگر چه منظور شما روشن است، اما در یک بحث علمی، باید کلمات و جملات که هر کدام بار مفاهیم معین و معلومی را حمل می کنند، درست و به جا به کار گرفته شوند.

«خود را در مقابل حق تعالی هیچ دیدن و دانستن»، بسیار متفاوت است با «خود را پوچ دیدن و دانستن»!

خود را پوچ دیدن:

دقت نماییم که حتی یک انسان معمولی و عاقل نیز خود را "پوچ" نمی بیند و نمی شناسد، چه رسد به یک انسان مؤمن که می داند او خلق خداوند علیم و حکیم است و او نیز کار پوچ و عبث نمی کند؛ چه رسد به معصوم علیه السلام، که خود مظهر اتم اسمای الهی و حجت الله می باشد.

« أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ * فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ » (المؤمنون، ۱۱۵، ۱۱۶)

ترجمه: آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید * پس والاست خدای فرمانروای برحق؛ خدایی (لهی که قابل پرستش باشد) جز او نیست، [اوست] پروردگار عرش گرانمایه.

خود را هیچ دیدن:

کسی می تواند در برابر خداوند متعال، خودش را هیچ نبیند که از خود چیزی در "وجود و ... داشته باشد و مالک چیزی باشد. اما کسی که می داند خودش و همگان مخلوق هستند، پس همگان (در اصل وجود خویش) فقیر و نیازمند هستند، چه رسد به سایر نیازهای شان، و فقط او "غنی" است، خود را در مقابل او "هیچ" می بیند.

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ » (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم! شما (همگی) به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده است.

تکبر:

تکبر یعنی همین "خود را در مقابل او چیزی دیدن". ابلیس لعین، صرفاً به خاطر نافرمانی اش رانده نشد، بلکه به علت "تکبرش" از آن مقام ملکوتی اخراج گردید و البته هر "متکبر" دیگری نیز مشمول همین سرنوشت می باشد.

خشیت:

بنابراین، کسی که خداوند سبحان را بشناسد و به او ایمان بیاورد، در مقابل عظمت و جلال او دچار خشیت می گردد، و البته که هر چقدر شناخت (معرفت) و ایمان او بیشتر باشد، خشیت او نیز بیشتر می گردد، نه این که کمتر شود. لذا فرمود که "خشیت" در مقابل پروردگار عالم، از صفات هر مرد و زن مؤمن است. پس بدیهی است که خشیت اهل عصمت علیهم السلام، به خاطر علم، معرفت، ایمان، تقوا و شهود آنها، به مراتب بیشتر و در مرتبه ی عالی و ممکن می باشد:

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا » (الأحزاب، ۳۵)

ترجمه: مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان

پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند خدا برای [همه] آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.

● - بنابراین، خوف، خشیت، امید، توکل و اوج بندگی آنها، دلیل بر اوج تقرب آنها به خداوند متعال و بالتبع کمال آنها می باشد.

شفاعت:

در مورد شفاعت تا کنون مباحث بسیاری درج گردیده است که اگر همین کلمه در بخش جستجو در سایت درج و کلیک شود، در اختیار قرار می گیرد، مانند: (۱) - (۲) - (۳) و ... اما در این مختصر نیز به نکات زیر اشاره می گردد:

یک - شفاعت، از ریشه‌ی "شفع" به معنای دوتایی بودن است که در مقابل "وتر" یا تکی بودن قرار دارد، مانند نماز "شفع" و نماز "وتر".

هر کسی در دنیا به همراه هر گروهی به دنبال هر امامی همراهی کرد، در آخرت نیز با همان گروه و همان امام (پیشرو) محشور می گردد. حال خواه گروه و امام بر حق باشند یا بر باطل. لذا در مورد اصل "شفاعت"، به هر دو صورتش تصریح نموده است:

« مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا » (النساء، ۸۵)

ترجمه: هر کس شفاعت پسندیده کند برای وی از آن نصیبی خواهد بود و هر کس شفاعت ناپسندیده ای کند برای او از آن [نیز] سهمی خواهد بود و خدا همواره به هر چیزی تواناست.

ب - در آخرت، تمامی مالکیت‌های اعتباری دنیا نیز سلب می شود، لذا کسی مالک چیزی نیست که بتواند "شفاعت = همراهی و ..." بنماید؛ بلکه مالک اوست؛ لذا فرمود: هیچ شفاعتی نیست، مگر به اذن او. بنابر این، شفاعت صورت می پذیرد، اما توسط کسانی که خداوند متعال به او اجازه شفاعت داده است:

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (مریم علیها السلام، ۸۷)

ترجمه: [آنان] اختیار شفاعت را ندارند جز آن کس که از جانب [خدای] رحمان پیمانی گرفته است.

ج - در قیامت، نه تنها هیچ کسی نمی تواند بدون اجازه‌ی او شفاعت کند، بلکه شفاعت تمامی شفاعت کنندگان (چه انسان‌ها و چه فرشتگان) نیز به حال کسی سودی ندارد «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ - از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد / المدثر، ۴۸»، مگر به اذن او - یعنی شفاعت شونده نیز بدون اذن او مورد شفاعت شافعان به حق و مأذون (دارای اجازه) قرار نمی گیرند.

« وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ »
(سبأ، ۲۳)

ترجمه: و شفاعت گری در پیشگاه او سود نمی بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد تا چون هراس از دل هایشان برطرف شود می گویند پروردگارتان چه فرمود می گویند حقیقت و هموست بلندمرتبه و بزرگ.

اهل عصمت علیهم السلام:

● - بنابراین، "هیچ دانستن خود در برابر وجود و عظمت الهی"، توسط اهل عصمت علیهم السلام، ریشه در معرف (شناخت) علمی و شهودی آنان دارد؛ که این یک کمال است و نه ضعف؛ لذا دیگران نیز به مراتبی از این کمال می رسند و هر کس خدا و خودش (خالق و مخلوق) را بشناسند، اقرار به "هیچ بودن" در برابر او می نماید؛ و هر کسی که گمان کند در برابر او کسی است و چیزی دارد، دچار عارضه‌ی مهلک "استکبار" شده است.

● - خوف و خشیت الهی در قلب اهل عصمت علیهم السلام، که ناشی از اوج ایمان آنان می باشد نیز یک کمال است و نه یک ضعف؛ کمالی که در سایر مؤمنان نیز به تناسب معرفت و ایمان شان حاصل شده و تجلی می یابد.

● - همین مؤمنان خاشع، راکع و ساجد در برابر حق تعالی هستند که خداوند سبحان از قول و فعل آنان راضی و خشنود است و برای تکریم شان، به آنان اجازه "شفاعت" می دهد؛ و البته شفاعت شان نیز شامل کسانی می گردد که حق تعالی، از قول و فعل آنان راضی می باشد، منتهی یا کسری هایی دارند که در آخرت جای جبران نیست و با این شفاعت مرتفع می گردد، و یا خداوند برای ارتقای درجه‌ی آنان در بهشت، آنان را مشمول شفاعت مقربین خود می گرداند:

« يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا » (طه، ۱۰۹)

ترجمه: در آن روز شفاعت [به کسی] سود نبخشد مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید.

چه کار کنیم که نسبت به وجود امام شکی در دل و ذهنمون به وجود نیاد؟ برخی اوقات این حوادث و اتفاقات دنیارو می بینیم، این عکسا و اخبار واحوال مردم یمن، بحرین، سوریه، عراق، شیعیان عربستان... و گرسنگی در عالم، جنایات آل سعود و صهیونیست هارو می بینیم و از خودم می پرسم: پس کجاست امام زمان، چرا نیاد؟ پس، آیا اصلا هست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

باید ابتدا از خودمان پرسیم: «من کی هستم، کجا هستم، چه می کنم و به کجا می روم؟!» به فرض که در باره وجود امام زمان علیه السلام، گاه تردیدی به ذهن رخ دهد، اما کسی در وجود خودش که تردیدی ندارد! لذا پیش از آن که اندیشه کنیم: «او چرا نمی آید؟»، فکر کنیم که «ما چرا نمی آییم»؟!

الف - بنابراین، خوب و لازم است که وقتی این همه استکبار، ظلم، جنایت، نسل کشی، بچه کشی، فساد، ناامنی، فقر، گرسنگی، آوارگی و ... را می بینیم، از خودمان پرسیم:

- - چرا نظام سلطه، مستکبران، کافران و فاسقان، این همه با مسلمانان دشمن بوده و هستند؟!
- - مگر آنها دگر چه می خواهند که اسلام و مسلمین را سد راه رسیدن به آمالشان می دانند؟!
- - مگر ما چه داریم که آنها طالب مالکیت آن هستند؟ قطعاً این دارایی فقط "نفت" نیست، چرا که از وقتی اسلام ظهور کرد، مسلمان گشی نیز شروع شد و هر روز شدت بیشتری یافت! هزار سال پیش که نفت نبود، مسلمانان غرب (بوسنی) و شرق (میانمار) که "نفت" نداشتند؟

ب - سپس از خود پرسیم:

- - من که هستم، چه دارم، اهداف و مواضع من کدام است و عملکردم چیست؟
- - برای خودم چه کردم؟ برای خویشان و همسایگانم چه کردم؟ برای محرومیت زدایی در میان بستگان و نزدیکانم چه کردم؟! در مقابل این استکبار و ظلم گسترده ی جهانی چه می کنم؟!

خداوند متعال، در آیات متعددی پاسخ این پرسش ها را فرموده است، چنان که می فرماید: تنها جرم آنها که سبب کشتار و اخراج از سرزمین هایشان می باشد، این است که می گویند: «رب [صاحب اختیار و تربیت کننده ی امور ما] الله است و ربوبیت فراغه را نمی پذیریم و حاضر به بندگی صاحبان قدرت و ثروت نیستیم!»! «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ... / الحج، ۴۰» - و نیز می فرماید: بسیار زودگذر دنیا را دوست دارند و قیامت سنگین را پشت سر انداخته اند و ...

مانند قوم یهود نباشیم:

شاید یکی از حکمت‌های کثرت بیان و یادآوری اوضاع و احوال و نیز مواضع و عملکردهای قوم یهود (بنی اسرائیل) در قرآن کریم، شباهت بسیار اغلب امت‌ها و مردم جهان به آنان می‌باشد. قومی به شدت قدرشناس، ناسپاس، دم‌دمی مزاج، تنبل، خودخواه، دنیا طلب، نافهم، دگم ... و از خود راضی و متکبر! حضرت موسی علیه السلام، آنها را باذن الله از ذلت اسارت و بردگی فرعون‌یانی که مردانشان را می‌کشتند و زنان‌شان را ننگه می‌داشتند، نجات داد. بارها و بارها معجزات عجیب و غریب دیدند و بالاخره آن که شاهد بودند که خدا برای‌شان دریا را شکافت، آنها را به رهبری ولی امر و رسولش عبور داد و فرعون و لشکریانش را غرق و هلاک نمود.

اما وقتی به سرزمین مقدس رسیدند و امر شد که وارد این سرزمین شوید، تا به قدرت و شوکت برسید، گفتند: در آنجا مردان قوی و جنگجو وجود دارد، لذا ما نمی‌آییم، تو با خدایت برو و آنها را شکست بده، تا ما وارد شویم!

« قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنُذْخِلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ » (المائدة، ۲۴)

ترجمه: گفتند ای موسی تا وقتی آنان در آن [شهر]ند ما هرگز پای در آن ننهیم تو و پروردگارت برو [ید] و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم.

خداوند متعال نیز به حضرت موسی علیه السلام فرمود که «ورود به این سرزمین برای آنها، تا چهل سال حرام شد»، یعنی نسل‌ها باید بگذرد، تا انسان‌های اهل و قابل برای این نعمت بزرگ بیایند.

انتظاری مانند قوم یهود:

"انتظار ظهور" در ذهن و عمل بسیاری از ما نیز درست مانند قوم یهود (بنی اسرائیل) می‌باشد! انتظار داریم که امام زمان علیه السلام بیاید و با خدایش برود با تمامی این مستکبران ظالم بجنگند، همه را نابود کنند، بعد تشریف بیاورند و کلید طلایی شهرهای جهان را جهت زندگی و گذرانی راحت و بی‌دغدغه به ما تقدیم نمایند! اسم خودمان را هم "منتظر ظهور" می‌گذاریم و می‌گوییم فرموده‌اند که "بالا تر عبادت، انتظار ظهور است"؟!!

بدیهی است که نه تنها حکومت جهانی عدل الهی، بر چنین منتظرانی (مانند قوم یهود)، حرام می‌شود، بلکه خودشان نیز باید همانند آنها، مدت‌ها در صحراهای خشک، سوزان و مهلک زندگی، آوارگی بکشند.

در معرفت و مودت به امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام چه کنیم؟

معرفت حق، از بالا به پایین است، از اصل به فرع است و نه بالعکس. تا کسی "اصول" را نشناسد، فروع را نخواهد شناخت.

انسان، با هدف و محبوبش تعریف می‌شود، پس کسی که غایت و محبوب حقیقی [خداوند سبحان] را نشناسد، خودش را هم نمی‌شناسد، چه رسد به دیگران و در رأس همه، حجت الله، خلیفه الله، بقیه الله و امام زمانش را؛ پس او از پوسته‌ی آدمی و بندگی خارج (فاسق) می‌شود!

« وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد آنان همان نافرمانانند.

به دعای مشهور و البته ژرف « اَللّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ » توجه کنیم، تا به مراتب شناخت واقف گردیم. [به خواندن این دعا به ویژه در دوران غیبت، بسیار توصیه و تأکید شده است]:

اَللّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛

خدایا خود را به من بشناسان، زیرا اگر خود را به من نشناسانی فرستاده‌ات (پیامبرت) را نشناخته‌ام؛

اَللّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛

خدایا فرستاده‌ات را به من بشناسان، زیرا اگر فرستاده‌ات را به من نشناسانی، حجّت را نشناخته‌ام؛

اَللّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي؛

خدایا حجّت را به من بشناسان، زیرا اگر حجّت را به من نشناسانی، از دین خود گمراه می‌شوم.

شناساندن کار خداست:

شناساندن، کار خداست، چنان که هدایت هم کار خداست.

ما که از شناخت خود و محیط اطراف‌مان نیز عاجزیم، کجا می‌توانیم که خدا، رسول و امام (علیهم السلام) بشناسیم؟! و ما که فقیریم، چگونه می‌توانیم خود را هدایت کنیم و به رشد و کمال برسانیم؟! چه داریم که آن را به خود و دیگران بدهیم؟! پس این کار اوست.

دقت کنیم که همیشه، همه جا و در مورد هر چیزی، هر شناختی پس از معرفی حاصل می‌گردد. تا یک گُل خودش را نشان ندهد و معرفی نکند، ما آن را نمی‌شناسیم و میزان شناخت‌مان به یک دیگر نیز متناسب با معرفی خودمان به یک دیگر می‌باشد.

پس، "شناساندن" کار خداست و او خودش را در تمام خلقت و در وجود خودمان به ما شناسانده است؛ رسولانش را شناسانده است، عقل را حجت درونی و انبیا را حجت بیرونی قرار داده است، معاد و ولایت را نیز به ما شناسانده است و با "وحی = قرآن مجید"، علوم لازم را در اختیار ما قرار داده است تا شناخت، متقن و کامل گردد.

کار ما:

بنابراین، "شناختن" کار ما نیست، بلکه کار خداست. اگر امر به تعقل، تفکر، تأمل، تلاوت قرآن، دانش پژوهشی در مکتب اهل عصمت علیهم السلام، مطالعه، تحقیق، عبادت و ... شده است، جهت تذکر و توجه است، و برای برداشته شدن پرده‌های جهالت و غفلت، بهبود بیماری تکبر و بصیرت در دیدن نشانه‌های شناختی می‌باشد. نام دیگر قرآن مجید، «ذکر» است.

● **کار ما چیست؟** کار ما، ایمان به آن "شناخت" می‌باشد. به ما گفته‌اند: تو فقط چشمت را نبند، گوشت را نگیر و رویت را برنگردان، همین برای شناخت، ایمان، هدایت و رشد تو کافیست. خداوند سبحان می‌فرماید: من هم خودم و فرستادگانم جهت هدایت تو را شناسانده و می‌شناسانم و هم به تو ابزار شناخت و عمل داده‌ام؛ پس چرا به کار نمی‌گیری؟! «

« أَلَمْ لَهُمْ آرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظَرُونَ » (الأعراف، ۱۹۵)

ترجمه: آیا آنها پاهایی دارند که با آن راه بروند؟ یا دست‌هایی دارند که با آن کاری انجام دهند؟ یا چشم‌هایی دارند که با آن بنگرند؟ یا گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند؟ بگو شریکان خود را بخوانید سپس در باره من حيله به کار برید و مرا مهلت مدهید.

گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟

غیبت حضرت مهدی سلام الله علیه، غیبت در "وجود" ایشان نمی‌باشد، دیدن و زیارت روی ایشان نیز اگر چه توفیقی است، اما شرط کافی نمی‌باشد.

مگر همگان سایر حضرات علیهم السلام را که حضور داشتند، می‌دیدند، و مگر ما هر چه را که بودنش را باور داریم، با چشم سر می‌بینیم؟! معرفت، عشق، محبت و مودت (تولا)؛ و متقابلاً دشمن داشتن، بغض و روی برگرداندن (تبرا)، چگونه دیده می‌شود؟! آیا جز با نشانه‌های مشهود در مواضع و عملکردها؟! «

بسیاری امامان علیهم السلام را دیدند و روی برتافتند، بسیاری دیدند و حتی دشمنی کردند و کمر به قتل آنها بستند، لذا چنین دیدارها و زیارت‌هایی (مانند قرآن کریم)، فقط برای مؤمنان مؤثر و مفید واقع می‌شود، چنان که ظهور ایشان نیز همین طور است؛ لذا فرمود: « بَقِيَّتُ اللَّهِ حَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ » (هود علیه السلام، ۸۶)

غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، غیبت در حکومت می‌باشد؛ چرا که حضور و ظهور ایشان، باید به ساقط نمودن نظام سلطه، شکست و ذلت مستکبران، بر چیده شدن ظلم در سرتاسر جهان، و استقرار نظام حکومتی عدل الهی توسط صاحبان حقی باشد که امروزه تضعیف شده‌اند (مستضعفان) منجر گردد.

« وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ » (القصص، ۵)

ترجمه: و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهمیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم.

چنین قیام منجر به حکومت جهانی، بدون خواست و اراده‌ی مردم محقق نمی‌گردند و این خواست و اراده، در اعتقاد و عمل ظهور می‌یابد.

بنابراین، اول باید خودمان (که در وجود خودمان تردید نداریم) ظهور کنیم، حاضر شویم، به میدان بیاییم، طالب گردیم، سپس منتظر ظهور عدالت گستر باشیم. لذا غفلت‌ها، جهالت‌ها، بی‌توجهی‌ها، تنبلی‌ها، راحت‌طلبی‌ها ... و بالتبع بدبختی، فلاکت، هلاکت، سیطره‌ی نظام سلطه و ... از خود ماست، چرا که به ما نعمت عطا شده، اما ما استفاده نمی‌کنیم!

می‌گوییم: «مهدی بیا، مهدی بیا»، اما خودت برو با خدایت باهم، تمامی دشمنان را از میان بردار، تمامی فسادها را اصلاح کن، جهان را آباد کن و تقدیم ما بنما!

امامان علیهم السلام، همیشه فرموده‌اند که "ما حجج الهی، راهنمایان و منجیان شما هستیم، جایی نرفته‌ایم که بیاییم، پس شما بیایید".

نکته:

دقت کنیم که به رغم سلطه‌ی جباران، ترور و شهادت امامان علیهم السلام، کشتار مسلمانان به ویژه در عصر حاضر، قلت یاران و کثرت دشمنان و ...، بقای پر صلابت ملت، پس از بیداری چگونه است؟ آیا از خودمان است، یا نتیجه‌ی رویکردی هر چند ناقص و با افت و خیز فراوان، به امام زمان علیه السلام می‌باشد؟

در کلام شیعه آمده که انسان در قیامت با بدن مثالی محشور می‌شود. ولی در روایات ذکر شده است که با نفخه‌ی صور، انسان‌ها از قبر خارج شده و به سوی محشر می‌روند. این دو امر چگونه قابل جمع است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

گاهی انسان به صورت پراکنده مطالبی می‌شنوند و چه بسا در ذهنش همه مخلوط شوند؛ اما وقتی می‌خواهد نظر یا کلامی را که کسی، یا گروهی، یا دین و مذهبی، و یا کتاب و گوینده‌ای نسبت دهد، باید مطمئن باشد که چنین است.

● - آیا واقعاً کلام شیعه مطالعه شده و این نتیجه به دست آمده که حیات اخروی در قیامت را با "بدن مثالی" می‌داند؟! اگر مطالعه نشده، پس نباید به صورت قطعی اظهار داشت «در کلام شیعه آمده» و سپس پرسش نمود

که چرا و چطور؟ آیا تا به حال در کتابی خوانده‌اید که شیعه گفته باشد، «حشر در قیامت، با بدن مثالی می‌باشد»؟!

● - پیش از پرداخت به مسئله حشر در قیامت، به این مهم توجه نمایید که چگونه "کلام شیعه" از "احادیث" تفکیک شده است؟! مگر شیعه به جز آیات و احادیث چیز دیگری می‌گوید؟! کدام کلام نظری (اعتقادی) و یا فقهی (احکام)، یا اخلاقی و ... در تشیع وجود دارد که مستند به آیات و احادیث نمی‌باشد؟!

پس اگر مطلبی صریح آیات قرآن مجید بود، در احادیث نیز همان بیان شده است و کلام شیعه نیز همان است.

الف - آن چه از قیامت می‌دانیم، همه "خبر" است؛ چرا که قابل تجربه عینی نمی‌باشد، مگر آن که قیامت برپا شود و مشهود همگان گردد. بنابراین تمامی اطلاعات و علوم در مورد قیامت، مبتنی بر "اخبار غیب" یا همان "وحی مُنزل" می‌باشد.

بنابراین نه [العیاذ بالله] اهل عصمت علیهم السلام، خبری به غیر از آن چه وحی شده داده‌اند و نه شیعه خبری به جز همان وحی و حدیث از قیامت دارد.

ب - در هیچ آیه و حدیثی نیامده است که انسان‌ها در قیامت، با "صور و بدن مثالی" محشور می‌شوند و بالتبع در هیچ کلام تشیع نیز چنین مطلبی بیان نشده است! بلکه "بدن مثالی"، فقط برای حیات در عالم "برزخ" بیان شده است، نه قیامت و در قیامت نیز صرفاً "صور مثالی" محشور نمی‌شود، بلکه آیات تصریح بر حشر اجساد دارد.

"برزخ" یعنی "بین دو چیز"؛ چنان که در وحی، بین دو دریا را نیز "برزخ" بیان نموده است. بنابراین در آیات، احادیث، کلام شیعه و غیر شیعه، به حدفاصل حیات دنیوی و حیات اخروی، "برزخ" گفته می‌شود.

« حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ » (المؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد می‌گوید پروردگارا مرا بازگردانید * شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم؛ نه چنین است (چنین نخواهد شد)، این سخنی است که او گوینده آن است، و پیشاپیش آنان **برزخی** است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.

جسم مثالی:

آدمی در این دنیا، متشکل از "روح، جسم و شکل" می‌باشد؛ وقتی می‌میرد، جسم او خاک شده و می‌پوسد؛ اما روح و شکل او باقیست. به این شکل [که به شکل بدن دنیایی اش می‌باشد]، می‌گویند: «**بدن مثالی**».

زندگی با بدن مثالی، مانند دیدن رؤیاهای صادق یا کاذب در خواب می‌باشد. ممکن است کسی در خواب، خودش و دیگران را ببیند، با آنها تعامل و گفت و شنود و حتی داد و ستد داشته باشد، خانه، حرم، جاده، باغ، آسمان و زمین، یا آتش و حوادث را ببیند، در حالی که هیچ کدام واقعیت بیرونی ندارند، بلکه صورت مثالی آنها را می‌بیند. حتی در خواب می‌خورد و می‌آشامد و جماع می‌کند و لذت هم می‌برد، و یا می‌ترسد و یا به دلایلی درد می‌کشد، چاق و لاغر می‌شود ... و حتی می‌میرد، اما بدن واقعی‌اش در خواب است.

پس انسان (روح) در عالم برزخ، با بدن مثالی که شکل دارد زندگی می‌کند و شکل او نیز همین شکل دنیوی اوست، لذا وقتی در خواب یکدیگر را می‌بینند، می‌شناسند، در برزخ نیز چنین است.

قیامت:

تمامی آیات قرآن کریم در مورد قیامت و زندگی اخروی، خبر از حشر همین اجساد دنیوی می‌دهد و حتی برای منکرانی که می‌گویند: «این اجساد دیگر پوسیده و خاک شده»، برهان اقامه می‌نماید و متذکر می‌شود که مگر برای خالق که شما را از هیچ، سپس از خاک، نطفه و ... خلق نموده، سخت است که دوباره اجزای تجزیه شده را جمع کند؟! را

« وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَلَيْسَ لِمَنْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا * قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا » (الإسراء، ۴۹ و ۵۰)

ترجمه: و گفتند آیا وقتی استخوان و خاک شدیم [باز] به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم * بگو سنگ باشید یا آهن (حتی اگر بدن شما در چرخه طبیعت، به سنگ یا آهن تبدیل شده باشد).

« ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَلَيْسَ لِمَنْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا » (الإسراء، ۹۸)

ترجمه: جزای آنها این است چرا که آیات ما را انکار کردند و گفتند آیا وقتی ما استخوان و خاک شدیم [باز] در آفرینشی جدید برانگیخته خواهیم شد.

● - بنابراین اگر گفته شود که در احادیث چنین آمده که با نفخه‌ی صور، اجساد از قبور خارج و محشور می‌گردند، اما در کلام شیعه غیر از این آمده، خطاست.

● - تفاوت بدن در حیات اخروی، با بدن در حیات دنیوی این است که دیگر در قیامت، این بدن، در عین حال که همین بدن است، خواص و آثار دنیا را ندارد. مثل این که با خوردن و آشامیدن، هضم و دفع نماید، خون‌سازی و سلول‌زایی کند، چاق و لاغر شود، جوان و پیر و فرسوده گردد و بالاخره بمیرد. چنان که نه در بهشت پیر شدن و مرگی وجود دارد و نه در جهنم.

●●● - بنابراین، وقتی آیات قرآن کرم (کلام وحی)، به صراحت و تأکید از حشر اجساد در قیامت خبر می‌دهد و احادیث نیز همین آیات را تبیین می‌کنند، شیعه نیز کلام دیگری ندارد.



قرآن مجید و حدیث - شهریور ۹۶

آیا مقام حضرات انبیا عظام علیهم السلام از امامان ما بالاتر نیست؟ در صورتی که امامان ما یک دهم معجزات آنان را نداشتند و انبیا با جبریل در ارتباط بودند و امامان ما نبودند. انبیا عظام هر کدام از خود کتابی داشتند و امامان ما نداشتند؟ کدام امام ما مثل مسیح (ع) مرده زنده کرد و کدام امام ما مثل موسی (ع) با خداوند تکلم کرد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این سؤال بسیار مطرح شده و می شود؛ اما لازم است که ابتدا چند سؤال از خود پرسیم:

الف - حالا اگر انبیای عظام علیهم السلام برتر باشند، چه می شود؟ و یا اگر مقام امامان علیهم السلام برتر باشد چه می شود؟! - مگر انبیا و اوصیای الهی که تماماً از سوی خداوند متعال برای هدایت مردم گسیل شده اند؛ برای رقابت با یک دیگر آمده بودند که حالا ما مسابقه بگذاریم و یک عده بگویند: اینها برتر بودند و عده دیگر بگویند: آنها برتر بودند؟!

ب - اساساً برتر بودن یعنی چه؟ برتری نزد چه کسی؟ و ملاک این برتری چیست؟!
ب/۱ - آیا تکلم با خدا، زنده کردن مرده و ...، دلیل و ملاک برتری مقام می باشد؟ حضرت موسی علیه السلام با خداوند سبحان تکلم نمود، اما مرده ای را زنده نکرد، ولی حضرت عیسی علیه السلام، مرده زنده کرد، اما نمرود و به معراج برده شد! حالا کدام برترند؟!

ب/۲ - به راستی چرا خداوند متعال، حضرت موسی علیه السلام را که نبی و رسول اولی العزم و صاحب کتاب و شریعت بودند و آن همه معجزات گوناگون را به دست ایشان نشان داد، برای شاگردی نزد "عبد صالح = حضرت خضر علیه السلام" و برای خدمتکاری نزد "حضرت شعیب علیه السلام" فرستاد؟!

ج - "فضیلت" که به برتری تعبیر می شود را خداوند متعال می دهد و خود فرمود به برخی از آنها در امری فضیلتی بخشیده ام که به دیگری نبخشیده ام؛ چنان که می دانیم هیچ یک از انبیای الهی، به حکومتی چون حضرت سلیمان علیه السلام نرسیده اند و خلقت هیچ کدام مانند حضرت عیسی علیه السلام نبوده است و ...؛ حال این یعنی ایشان از همه برتر و والامقام تر هستند؟!

« تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ » (البقره، ۲۵۳)

ترجمه: برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم و اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان بودند بعد از آن [همه] دلایل روشن که برایشان آمد به کشتار یکدیگر نمی پرداختند، ولی با هم اختلاف کردند پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می خواست با یکدیگر جنگ نمی کردند ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد.

د - معجزه در اختیار هیچ یک انبیا نمی باشد که امتیاز یا فخر آنان باشد، بلکه امر الهی است و به دست آنان انجام می پذیرد. حضرت عیسی علیه السلام، باذن الله مُرده زنده نمود؛ و حضرت ابراهیم علیه السلام، روز حشر و زنده کردن تمامی مردگان پوسیده در خاک را باذن الله متجلی نمود، و تمامی انبیا و رسولان و امامان، قلب های مرده را زنده نمودند؛ حال کدام برترند؟

وحی:

اگر چه اخذ وحی یک فضیلت است، اما باید به معانی و موضوع و تفاوت وحی ها دقت نماییم، به عنوان مثال:
یک - نوعی وحی است که به حیوانات نیز می شود، چنان که به صراحت فرمود: « **وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ** - و پروردگارت به زنبور عسل وحی نمود / النَّحْلِ، ۶۸ ».

دو - نوعی از وحی است که به تمامی انسان ها می رسد که "الهام و نیز رؤیای صادق" از جمله آنها می باشد. چنان که فرمود: « **فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا** - سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن (جان و نفس آدمی) الهام کرد ». **سه -** نوعی از وحی است که به اشخاص خاصی می رسد، اگر چه نه پیامبر باشند و نه امام؛ چنان فرمود: « **وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ** - و ما به مادر موسی وحی نمودیم / القصص، ۷ » - و فرمود:

« **إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ** » (آل عمران، ۴۵)

ترجمه: [یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند ای مریم خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است.

چهار - نوعی از وحی است که به جامدات و زمین مرده نیز می‌رسد، چنان که در مورد وحی به زمین در روز قیامت فرمود: «يَوْمَئِذٍ نُخَبِّرُ أَحْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا - آن روز است که [زمین] خبرهای خود را باز گوید * [همان گونه] که پروردگارت بدان وحی کرده است / الزلّة، ۵»

* **پنج** - نوعی از وحی است که به امامان، رهبران و هادیان صالح در هر امتی می‌رسد، چنان که فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ». (الأنبياء، ۷۳)

ترجمه: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت میکردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.

شش - گاهی به انبیای الهی، وحی ای می‌شود که صرفاً امری است جهت انجام کاری و جزو دین و شریعت‌شان نمی‌باشد. چنان که فرمود: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ - و ما به موسی وحی نمودیم که عصایت را بیانداز / الأعراف، ۱۱۷»

شش - گاهی وحی در مقوله‌ی دین، شریعت و احکام است و کلیات آن در آخرین دین، همان است که در اولین دین نیز همان بوده است، چنان که می‌فرماید:

« شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ » (الشورى، ۱۳)

ترجمه: از [احکام] دین آنچه را که به نوح در باره آن سفارش کرد برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که در باره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی نکنید، بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرا می‌خوانی گران می‌آید خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمی‌گزیند و هر که را که از در توبه درآید به سوی خود راه می‌نماید.

هفت - و گاهی وحی، همان کتاب است، مانند: صحف ابراهیم، زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی و قرآن محمد رسول الله، صلوات الله عليهم اجمعين، چنان که فرمود: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا ... / و بدین گونه قرآن را به سوی تو وحی کردیم / الشورى، ۷»

برتری قرآن کریم و پیامبر اعظم (ص):

● - خداوند متعال، پیامبرانش را یکی پس از دیگری گسیل داشت، تا ختم نمود به خاتم الأنبياء، حضرت محمد مصطفی صلوات الله عليه و آله.

بنابراین، اولاً وحی نبوت (دین و شریعت)، به ایشان ختم شده و دیگر به کسی چنین وحی ای نازل نمی‌گردد، ثانیاً هر یک از اصول دین و شریعت را به یک نبی نازل نمود، به نبی بعد نیز نازل نمود، پس هر چه که به انبیای

گذشته نازل شده، به ایشان نیز نازل شده، به اضافه‌ی آن چه که مورد نیاز جهانیان تا آخرالزمان می‌باشد. چون دین آخر است.

پس فرمود: تو را رسولی برای تمامی جهانیان تا آخرالزمان فرستادم « وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم / الأنبياء، ۱۰۷ »

● - خداوند متعال، بالتبع این رسالت جهانی، برای هر یک از رسولان صاحب شریعت، کتابی فرستاد، اما فرمود «قرآن کریم» کتابی است برای همگان و همیشه: « تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا - بزرگ [و خیر محض و پایدار] است کسی که بر بنده خود فرقان [= کتاب جداسازنده حق از باطل] را نازل فرمود تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد / الفرقان، ۱ ».

● - خداوند متعال، برای هر دینی، قبله‌ای قرار داد، اما چون پیامبر اسلام، دین اسلام و کتاب قرآن را جهانی اعلام نمود، فرمود که قبله‌ی اسلام نیز برای همگان در هر عصری قبله‌ی هدایت می‌باشد: « إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ - در حقیقت نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم نهاده شده همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان [مایه] هدایت است »

برتری امامان:

در برتری امامان علیهم السلام باید به چند نکته‌ی اصلی توجه نمود:

یک - مقوله‌ی «امامت»، با مصداق آن «شخص امام»، متفاوت است، چه بسا پیامبری خودش امام نیز باشد. دو - در قرآن کریم تصریح شده که "امامت"، بالاتر از نبوت و رسالت می‌باشد، چنان که فرمود: حضرت ابراهیم علیه السلام را پس از آزمایشات بسیار در مقامات "خلّت، نبوت و رسالت"، به امامت منصوب نمود. بدیهی است که موفق در امتحانات را به مقام بالاتر می‌برند و نه پایین‌تر.

سه - قرآن مجید، کامل‌ترین کتاب الهی است، پس کسی که در حد امام معصوم، علم به قرآن کریم داشته باشد، نه تنها علم به کتب پیشین را دارد، بلکه از علمی به مراتب فراتر برخوردار گردیده است.

چهار - "امام و کتاب خدا" یک حقیقت هستند در دو صورت. یکی صامت و دیگری زنده و ناطق، و برای همین فرمود: «از یک دیگر جدا نمی‌شوند...»؛ پس اگر قرآن کریم کامل‌ترین کتاب است، "تلو"، همتا و حقیقت آن، یا قرآن حی و ناطق نیز کامل‌ترین می‌باشد.

درباره فضل خداوند مطالبی خوانده‌ام. می‌خواهم خودم رو مشمول این فضل قرار بدم. چگونه می‌شود فضل الهی را به طرف خود جلب کرد؟ آیا در روایت به کار یا کارهایی در این مورد تاکید شده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ - این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد»، به ما می‌آموزد که ما نمی‌توانیم با هیچ کاری، خود را مشمول فضل او قرار دهیم، بلکه باید کاری کنیم که او ما را مشمول فضل خود قرار دهد و البته فرموده که چه کسانی را شامل فضل خود قرار می‌دهد. چنان که ما نمی‌توانیم با هیچ کاری، سبب هدایت خود شویم و خود را از ظلمات به نور خارج کنیم، بلکه باید کاری کنیم که او ما را هدایت نموده و از ظلمات به نور ببرد، چنان که فرمود: هر که به طاغوت کافر شود و به الله ایمان بیاورد، خداوند او را از ظلمات به نور خارج می‌نماید. و حتماً منظور سؤال کننده نیز همین معنا می‌باشد.

معین کنیم که چه می‌خواهیم؟

کسی که خودش هم نداند چه می‌خواهد، هرگز تلاشی برای به دست آوردن آن نخواهد داشت و اگر به صورت اتفاقی نیز با آن مواجه گردد، یا با غفلت از آن دور می‌شود و یا اگر به دستش بدهند نیز با سرعت از دست می‌دهد.

* - یک موقع کسی می‌گویند که از خداوند متان، علم می‌خواهم - یا گشایش رزق مادی می‌خواهم - یا طول عمر با سلامت و عافیت می‌خواهم - یا توفیق نماز اول وقت و عبادت خالصانه می‌خواهم - یا مغفرت و بخشش گناهانم را می‌خواهم و ...؛ اینها همه مواردی معین و معلوم هستند و خواهان می‌داند که چه می‌خواهد؟ اما یک موقع کسی بگوید: «می‌خواهم مشمول "رحمت و فضل الهی" گردم!» حال اگر از او پرسیده شود که "رحمت و فضل الهی" چیستند که تو آن را می‌خواهی؟ چه خواهد گفت؟!

هر چه که وجود بخش باشد، از رحمت خداست، لذا همه چیز در زیر سایه رحمت او قرار گرفته است، چنان که فرمود: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ - و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است / الأعراف، ۱۵۶»؛ و هم چنین هر نعمت [مادی و معنوی] که خداوند سبحان و متان به بنده‌اش می‌دهد، از فضل اوست. چنان که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ - آری خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش (نعمت و برتری بخش) است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند. (البقرة، ۲۴۳)»

فضل خداوند متان:

تمامی ادیان الهی و مکاتب گوناگون بشری، در مورد "فضل و فضیلت" سخن گفته‌اند؛ دست کم به صورت مدون، از ارسطو تا نیچه، و از ماکیاول تا سندل امروزی (جامعه‌گرا)، در این مورد تعاریف گوناگونی ارائه

داده‌اند؛ و جامع‌ترین، همان کلام وحی در قرآن مجید است که ابتدا "فاضل و صاحب فضل" را معرفی می‌کند - سپس فاعل یا فضیلت بخش را می‌شناساند - سپس به مصادیق حقیقی "فضل" اشاره و تصریح دارد. "فضل و فضیلت" همه جا به "برتری" ترجمه و تعریف شده است، اما آیا هر گونه برتری، نوعی "فضیلت" نیز محسوب می‌گردد؟! مثلاً برتری اقتصادی و نظامی و صنعتی نظام سلطه، با تمامی ظلم‌ها و جنایاتش نیز نوعی "فضیلت" است؟! در حالی که می‌دانیم این جنایات، تبدیل کردن "نعمت به نعمت" و نوعی "رذیلت" می‌باشد. **"فضیلت"**، به آن زیادتی و برتری می‌گویند که هستی بخش و کمال‌آور باشد و سبب نزدیک شدن به فاضل، یا همان هستی و کمال محض، یعنی "الله جلّ جلاله" گردد.

چه کنیم که مشمول فضل الهی شویم:

دعا و درخواست، یکی از کارهاست، فضل را نیز باید از او و خواست؛ اما بیان شد که "فضل" یک موضوع معین و خاص نیست، لذا در آیات قرآن کریم، به موارد گوناگونی اشاره شده که همه مصداق "فضل الهی" می‌باشند؛ مانند:

ایمان به خدا و اعتصام به حبل الله:

دعوت تمامی انبیای الهی و هدایت اولیای خدا، مبتنی بر کفر به طاغوت و ایمان به الله جلّ جلاله بوده است که البته مستلزم اعتصام به "حبل الله - نبی، رسول، کتاب و امام" می‌باشد. پس، هر کسی به هر میزانی که ایمان بیاورد و اعتصام بجوید، به همان میزان مشمول رحمت و فضل الهی شده است:

● - « فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا » (النساء، ۱۷۵)

ترجمه: و اما کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسک جستند به زودی [خدا] آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد و ایشان را به سوی خود به راهی راست هدایت کند.

دوست داشتن خدا و مجاهدت در راه او:

اصل اساسی در هر حرکتی، همان "محبت" است. بدیهی است که محب، تلاش می‌کند تا به وصال و لقای محبوب خویش برسد، پس هر که خدا را دوست داشته باشد، در راه او مجاهدت می‌کند.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » (المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه

خدا جهاد می‌کند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند، این **فضل خداست** آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خداگشایشگر داناست.

*- پس ایمان، ثبات قدم، صبر و پایداری، دوست داشتن خدا، فروتنی در مقابل مؤمنان، سرفرازی مقابل کفار، جهاد در راه خدا و بالاخره نترسیدن از ملامت سرزنش کنندگان یا مسخره‌کنندگان در انجام امر الهی و عبادت او (هر چه که باشد)، همه از فضل خدا و فضیلت است.

پیشی گرفتن در طلب مغفرت و بهشتی شدن:

همیشه در حرکت به سوی محبوب و وصال او، موانع و مزاحمت‌هایی وجود دارد که اهم آنها در وجود خود رونده می‌باشد؛ مثل این که شرایط و امکان حرکت و یا سرعت را نداشته باشد.

کاستی‌ها، غفلت‌ها، قصورها، تقصیرها و گناهان، همه مانع حرکت صحیح هستند، پس خواستار فضل، پس از آن که حیات ابدی در مقام قرب محبوب را قصد کرد، ابتدا طلب "مغفرت و پوشش" می‌کند و سپس سعی می‌کند از گذشته خویش و حتی دیگران سبقت بگیرد و از برندگان این مسابقه باشد:

« سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ » (الحديد، ۲۱)

ترجمه: [برای رسیدن] به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است [و] برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند بر یکدیگر سبقت جوید این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می‌دهد و خداوند را فزون‌بخشی بزرگ است.

باز هم استغفار و توبه:

استغفار با توبه فرق دارد. استغفار طلب پوشش و بخشش است و توبه، بازگشت از راه خطا به سوی او می‌باشد. کسی که کم یا زیاد به باتلاق یا لجنزاری فرو رفته، ابتدا باید بیرون بیاید، خود را تمیز کند، جراحاتش را ببندد و مداوا کند، سپس تغییر مسیر دهد و باز گردد. البته در سیر الی الله، کسی نمی‌تواند خودش چنین کند، لذا از او می‌خواهد که او را مشمول مغفرت قرار دهد. از این رو فرمود: اول استغفار کنید، و سپس توبه کنید؛ این فضل الهی است:

« وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ » (هود علیه السلام، ۳)

ترجمه: و اینکه از پروردگارتان آمرزش بخواهید سپس به درگاه او توبه کنید [تا اینکه] شما را با بهره‌مندی نیکویی تا زمانی معین بهره‌مند سازد و به هر شایسته نعمتی از کرم خود عطا کند (به هر که به این فضیلت رسید، فضیلت بیشتری دهد)؛ و اگر رویگردان شوید من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.

و ... (رجوع شود به آیات در این موضوع)

دعا و عمل:

از آیات فوق و آیات دیگری که ذکر نشد، معلوم می‌شود که "دعا"، نوعی ورد جادویی نمی‌باشد، بلکه یک مطالبه و خواست قلبی است که به زبان نیز جاری می‌شود و استجابتش نیز مستلزم انجام کار توسط نیازمند و خواستار می‌باشد.

حتی در معجزه الهی نیز باید کاری از سوی بنده انجام پذیرد؛ چنان که خداوند متعال به بنده‌اش حضرت مریم علیهاالسلام می‌فرماید: این که به تو فرزندی بدون ازدواج و پدر دادم، معجزه است - این که درخت خشک شده‌ی خرما را ناگهان سرسبز و پر ثمر می‌کنم، معجزه است - این که تو بدون درد زایمان و هیچ کمکی وضع حمل می‌کنی، معجزه است ...، اما خودت هم باید بروی زیر آن درخت قرار گیری و تنه‌اش را به طرف خود بتکانی (یا شاخه را به سوی خود پایین بیاوری) - سپس از خرماي آن بخوری - از چشمه‌ای که برایت روان می‌سازم بنوشی - سپس روزه سکوت بگیری و ...:

« وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَبْنًا * فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا » (مریم علیهاالسلام، ۲۶ و ۲۷)

ترجمه: و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان بر تو خرماي تازه می‌ریزد* و بخور و بنوش و دیده روشن دار؛ پس اگر کسی از آدمیان را دیدی بگوی من برای [خدای] رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز مطلقا با انسانی سخن نخواهم گفت.

● - از این رو فرمود که خداوند متعال مجاهدین را بر کسانی که نشسته و حرکتی نمی‌کنند، فضیلت و برتری بخشیده است.

بنده‌ی خالص خدا شدن - با تقوا و مکرم شدن و بالتبع مقرب درگاه الهی شدن - عالم و فاضل شدن - جواد و کریم شدن - شهید فهمیده، شهید حسن جنگجو و شهید حجتی شدن، کار می‌خواهد:

« لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا » (النساء، ۹۵)

ترجمه: مؤمنان خانه نشین که زیان دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند یکسان نمی‌باشند؛ خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه نشینان مزیت بخشیده و همه را خدا وعده [پاداش] نیکو داده و [لی] خداوند مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.**



سیاسی-شهریور ۹۶

چرا با وجود خدای یگانه، رسول، کتاب و دین واحد، و نیز امر به اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر، شاهد پیدایش روزافزون فرق گوناگون به نام اسلام هستیم؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در متن پرسش، به آیه‌ای اشاره و استناد شده بود که جهت تکمیل بحث، به همراه آیه‌ی بعدی‌اش ایفاد می‌گردد؛ چرا که در این دو آیه، به بُعد ایجابی «چگونه باشید»، و بُعد سلبی «چگونه نباشید»، با هم تصریح شده است، چرا که همیشه "باید"ها، با "نباید"ها تکمیل می‌گردند:

چگونه باشید:

« وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ » (الأنفال، ۴۶)

ترجمه: و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود و صبر کنید که خدا با شکیبایان است.

چگونه نباشید:

« وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ حَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ » (الأنفال، ۴۷)

ترجمه: و مانند کسانی مباشید که از دیار (وطن‌ها، شهرها و خانه‌هایشان) با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم خارج شدند و [مردم را] از راه خدا باز می‌داشتند و خدا به آنچه می‌کنند احاطه دارد.

هست - باید و نباید - اراده:

تفاوت است بین آن چه که "هست"، آن چه باید یا نباید انجام داد، و آن چه که انسان با اختیار خودش اراده می‌کند. بله، "هستی" مبین "باید و نباید" می‌باشد، اما "اختیار و اراده" در پذیرش یا عدم پذیرش استقلال دارد و حرف آخر را می‌زند.

مثال:

● - قوانین راهنمایی و رانندگی هست، باید تبعیت نمود و نباید سرپیچی نمود؛ اما آیا همگان مجبور به رعایت هستند؟!

● - خورشید با تمامی ویژگی‌ها و آثارش هست؛ باید از آن استفاده‌ی بهینه برد؛ نباید به آن مستقیم نگاه نمود و یا بیش از حد در معرض تشعشعات تابشی آن قرار گرفت؛ اما انسان‌ها مجبور آفریده نشده‌اند که حتماً آن چه باید را انجام داده و از آن چه نباید دوری گزینند.

● - عقل، با تمامی ویژگی‌ها، ضرورت‌ها و آثارش هست؛ باید از آن نهایت بهره را برد، نباید آن را زیر غبارهای سیاه و آلودگی‌های "نفس" دفن نمود؛ چنان که "قلب سلیم" هست و نباید آن را با زنگار گناهان آلوده نمود؛ اما به انسان "اختیار و اراده" داده شده و در رعایت باید‌ها و نباید‌ها، مجبور آفریده نشده است.

خدا، رسول (ص) و کتاب واحد:

بنابراین، "خدا، واحد و یگانه هست"، یک حقیقت آشکار و یک شناخت عقلی می‌باشد، اما مردمان در پرستش این خدای واحد، مجبور آفریده نشده‌اند؛ لذا شاهدیم که از بت‌های گلی گرفته، تا مجسمه‌ی گوساله، تا اشخاصی چون فراغنه‌ی زمان و حتی تا هوای نفس خود و دیگران را برای خود "إله، معبود و رب" بر می‌گزینند و به بندگی و عبادت آنها مشغول می‌گردند:

« أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا » (الجماعه، ۲۳)

ترجمه: آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی، آیا تو [می‌توانی] وکالت او را بر عهده‌گیری (هدایتش نموده و نجاتش دهی)؟!

* - رسولان و از جمله خاتم الأنبياء و المرسلین، صلوات الله عليهم اجمعین و هم چنین کتاب و اولی الامر (امامان عليهم السلام) نیز تصریح و تصدیق «هست، باید و نباید» می‌باشند، رسول هست، باید اطاعت نمود، کتاب هست، باید آموخت، ایمان آورد و به کار بست، امام برحق نیز هستو باید تبعیت نمود، اما آدمی در انتخاب هدف، گزینش راه و پذیرش قوانین، و نیز گزینش و سپس اطاعت و تبعیت از راهبر، مختار است و البته به نتیجه‌ی انتخاب ارادی خود نیز می‌رسد.

مراتب وحدت:

وحدت نیز مراتب گوناگونی دارد و البته همیشه بر اساس مشترکات و چرخیدن حول محور واحد محقق می‌گردد. بدیهی است که خط قرمز و یا اولین و بالاترین مرتبه‌ی وحدت، همان "توحید" است، صرف نظر از پیامبر، کتاب، دین، امام، شریعت و احکام و از این رو به پیامبرش می‌فرماید که به اهل کتاب بگو، بیایید در مورد این اصل مشترک (توحید)، وحدت کنیم:

« قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ » (آل عمران، ۶۴)

ترجمه: بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد، پس اگر [از این دعوت] اعراض کردند، بگوئید شاهد باشید که ما مسلمانیم [تسلیم حق شدیم، نه شما] پس از این مرتبه، مراتب دیگر وحدت حول محور رسول واحد، کتاب واحد، امام واحد، شریعت واحد و ... آغاز می گردد.

اما، وقتی "دعوتی" صورت می پذیرد، یعنی "اختیار"ی برای پذیرش و یا اعراض وجود دارد و صرف این که دعوت هست و باید آن را اجابت نمود و نباید اعراض نمود، دلیل نمی شود که جبر حاکم گردد.

تفرقه (فرق):

تفرقه، نقطه‌ی مقابل همان وحدت است. هر گاه وحدت، حول محور واحد و مشترکی انجام پذیرفت، تفرقه و فرقه فرقه شدن، حتمی و قطعی می باشد، حتی اگر رسول خدا صلوات الله علیه و آله، قرآن به دست، در میان مردم باشند و همگان او را ببینند و صدایش را بشنوند.

آیا دیده‌اید وقتی دست، پا، چشم یا یکی از اعضای بدن، از مغز فرمان نگیرد، چه می شود؟!

بنابراین، اگر گروه یا گروه‌هایی، بر اساس اختیار و اراده‌ی خود، از "وحدت نظری و وحدت عملی" اعراض کنند، مبتلا شدن به عارضه‌ی مهلک "تفرقه" و فرقه و فرقه شدن، حتمی می باشد؛ تا جایی که حتی دین خود را تکه تکه می کنند، اگر چه نامش (اسلام، مسیحیت و ...) را هم چنان حفظ کنند:

« إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِيمًا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ » (الأنعام، ۱۵۹)

ترجمه: کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند (و هر کدام پیرو فرقه‌ی خود شدند)، تو به هیچ وجهی مسؤول ایشان نیستی، کارشان فقط با خداست آنگاه به آنچه انجام می دادند آگاهشان خواهد کرد.

محور وحدت:

وحدت، یک امر اجتماعی می باشد و یقیناً باید حول محور واحد، ثابت و مشترکی انجام پذیرد. وحدت، حول محورهای متکثر، متغیر و غیر مشترک، فقط یک کلمه‌ی شعاری و توخالی می باشد، چنان که "اسلام" برای بسیاری مبدل به یک کلمه‌ی شعاری، توخالی و یا به فرموده‌ی امام حسین علیه السلام، "قله‌ی زبان" بوده و هست.

از این رو، خداوند متعال، برای خداشناسان، خداپرستان و خدا دوستان، "محور" واحدی (ولایت) قرار داد و فرمود که نه به صورت فردی و پراکنده، بلکه به صورت جمعی به آن اعتصام یابید، باشد که هدایت شوید:

« **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** »

ترجمه: و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند باشد که شما راه یابید.

دوست و دشمن واحد:

از همین آیه، مشخص می‌شود که محبت، مودت و الفت بین قلوب، انگیزه و عامل اصلی "وحدت" می‌باشد. بدیهی است که در هر امری [چه کوچک و فردی، و چه بزرگ و اجتماعی - چه دینی، یا ملی یا سیاسی - و حتی اقتصادی و ...]، تا "محبت واحد"ی وجود نداشته باشد، هیچ انگیزه‌ی واحدی به وجود نمی‌آید و وحدتی محقق نخواهد شد.

بنابراین، شناختن، گرایش و دوست داشتن "دوست واحد"، و متقابلاً شناختن، دوری گزیدن و نفرت از "دشمن واحد"، تنها انگیزه و عامل تحقق وحدت می‌باشد. برای همین اجر (ثمره‌ی) رسالت نیز، مودت اهل بیت علیهم السلام بیان گردید.

بدیهی است که اگر تمامی مسلمانان در نظر و عمل، سیدالشهداء امام حسین علیه السلام را محور دوستی و ولایت قرار دهند و نه تنها با سلطه‌ی کفر و شرک، بلکه با هر نفاقی که به نام "اسلام" مطرح می‌شود، مخالفت کنند و « **بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَالْيَوْمِئَةِ مِنْهُمْ ، وَ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ اتَّبَاعِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ** » بگویند و « **إِنِّي سَلِّمٌ لِمَنْ سَلَّمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** » را شعار نظری و عملی خود قرار دهند، صفوف حق و باطل آشکار گردیده و وحدت حاصل می‌گردد؛ اما اگر لفظ "اسلام" مشترک باشد و یک گروه "الله اکبر" گویان حول محور امام جمع شوند و گروهی دیگر "الله اکبر" گویان، حول محور یزیدیان جمع شوند و برای ثواب امام گُشی کنند، کربلای دیروز و داعش امروز پدید می‌آید.

کار دشمن:

کار دشمن (یا همان شیاطین جنّ و انس)، فقط و فقط "بدل زدن" است. کارشان این است که "حق را باطل و باطل را حق" نشان دهند و به آن دعوت کنند - فایده را ضرر و ضرر را فایده نشان دهند و به آن ترغیب و تهدید کنند - فرصت را تهدید و تهدید را فرصت جلوه دهند و از آن سوء استفاده کنند - دوست را دشمن و دشمن

را دوست نشان دهند و تفرقه بیاندازند، و با تضعیف قوا به علت شکستن وحدت و ایجاد "تفرقه"، پنجه‌ی سلطه درافکنند.

● - پس اگر موحدان، اهل کتاب، مسلمانان و اهل ایمان و تقوا، آگاه، هوشیار و بصیر نباشند، خود بستر نفوذ شیاطین در شاکله و بافت خود را مهیا و مساعد نموده‌اند، و حتماً و یقیناً دچار "تفرقه" خواهند شد، چنان که شده‌اند.

● - اما وقتی به رغم تفاوت‌های قومی و نژادی، یا اختلاف نظرهای فرعی، دوست واحد (ولایت) و دشمن واحد (امریکا، انگلیس و صهیونیسم بین الملل) را می‌شناسند، نسبت به این مودت و نسبت به آن نفرت پیدا می‌کنند، جهان متحول می‌گردد.

اخیراً در فضای مجازی، جمله‌ی «جوری حرف بزنید که آقا خوشش بیاید» درحال انتشار و تکثیر است...؛
آیا واقعا رهبری اینقدر انتقاد ناپذیرند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

جملات منتشره در فضای مجازی، وحی مُنزل و یا حدیث محکم و یا حتی الزاماً جملات علیمانه، حکیمانه و بصیرانه نمی‌باشد که ملاک شناخت و داوری دیگران قرار گیرند؛ اگر چه محتوای برخی از آنها، سخن نادرستی نیز نباشد. چه رسد به این که از سخنان باطل، جوّسازی، ضدتبلیغ گرفته تا شعارهایی که باطل نیستند، اما ذوقی و سلیقه‌ای افراد هستند، در فضای مجازی بسیار است. ولی، چرا همیشه باید ابتدا یک بُعد منفی به یک موضوع یا گزاره حمل نمود و سپس از آن زاویه دید و به چالش کشید، یا معترض بود؟!

آیا ما باید دقت کنیم که خداوند کریم در قرآن مجید، اهل عصمت علیهم السلام در بیان و سیره و مقام معظم رهبری، در مواضع و بیانات چه می‌گویند و بعد مابقی داده‌ها در فضاهای گوناگون را با آن تطبیق دهیم، یا ابتدا ببینیم در جراید، فضای مجازی یا ... چه نقلی می‌شود و بعد قرآن مجید، حدیث، سیره و درس‌ها و رهنمودهای بزرگانی چون مقام معظم رهبری را با آنها تطبیق دهیم؟!

حال دقت کنیم:

الف - چه کسی گفته که «جوری حرف بزنید که آقا خوشش بیاید»، حتماً اختصاص به سخن گفتن در مورد شخص ایشان دارد؟! آیا نمی‌شود گفت که این به سخن گفتن راجع به یک دیگر [یا سایر مسئولان] نیز صادق می‌باشد؟!

ب - چه کسی گفته که مقصود از "حرف زدن"، الزاماً "انتقاد" است و آن هم به ایشان؛ که با تعبیر و تفسیری غلط، حمل به "انتقاد ناپذیری" ایشان یا هر کس دیگری شود؟!

ج - چه کسی گفته که ایشان از تعریف و تمجید بی جهت نسبت به خودشان یا دیگران خوششان می‌آید، و از انتقاد [اگر چه درست و به جا] خوششان نمی‌آید؟! ایشان که خودشان به کرات متذکر شدند که انتقاد سالم را لازم و مفید می‌دانند و البته خودشان نیز "منتقد" هستند. منتهی با جو سازی، ایجاد التهاب، سیاه‌نمایی، اشاعه‌ی دروغ و تهمت و هوچی‌گری و بداخلاقی تحت عنوان "انتقاد"، مخالف هستند، حال راجع به هر کسی یا هر چیزی که باشد:

مقام معظم رهبری: «توصیه‌ی بعدی بنده این است که اتحاد ملت را مهم بشماریم. ما هرچه داریم، از وحدت ملت، از اتحاد ملت در بین خودشان و از اتحاد ملت با مسئولین و مجریان امور کشور داریم؛ این اتحاد را حفظ کنید. التهاب‌آفرینی نشود؛ دودستگی‌های مضر ایجاد نشود.

مردم سلايق مختلف و نظرات مختلفی دارند؛ بسيار خوب، با سلايق و نظرات مختلف، بگذاريم مردم در کنار هم زندگي آرامي داشته باشند. سليقه‌ي گوناگون و اختلاف نظر لزوماً به معنای گريبان‌گيري و درگيري نيست؛ مي‌توانند در کنار هم زندگي خوبي داشته باشند، سلايق مختلفي هم داشته باشند. التهاب‌آفريني نبايد انجام بگيرد. از نظرات مخالف آشفته نشويد؛ مخالفين اگر نظري دارند، انتقادي اگر دارند، بگذاريد انتقاد کنند، نظرات مخالف را بدهند؛ آشفته نبايد شد؛ بالاخره کارهای سنگيني است. نقص هم در کارهای ما کم نيست، ممکن است کسانی انتقاد کنند به ما؛ انتقاد را بپذيريم - به معنای تحمل کردن - تحمل کنيم. « (۱۳۹۶ ۵/۱۲)

جوری حرف بزنيم که خدا خوشش بيايد:

مقام معظم رهبری، در پاسخ به شعار صميمانه‌ی مردم مبنی بر "جانم فدای رهبر"، فرمودند: « شما که می‌خواهید جانتان را فدا کنید، چرا فدای اسلام نکنید، رهبر مگر کیست؟ »؛ پس مقصود از شعائری چون رضایت اهل عصمت عليهم السلام و بالتبع رضایت ولی امر مسلمین؛ رضایت خداوند سبحان می‌باشد.

بی‌تردید مقام معظم رهبری نیز همچون هر شخص عالم، حکیم، با ایمان و با تقوای دیگری، به ویژه در تعاملات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی، "نظر یا خوش‌آمد و رضایت‌مندی شخصی خارج از اسلام" ندارند؛ بنابراین ما نیز باید همیشه، همه جا و در هر موضوعی، دقت کنیم که موضعی بگیریم، چیزی بگوئیم یا بنویسیم و عملی داشته باشیم که خداوند سبحان خوشش بيايد، رسول الله، اهل عصمت و امام زمان‌مان عليهم السلام خوششان بيايد و از ما راضي باشند. رشد، کمال و تقرب هر شخص و جامعه‌ای، مرهون این خوش‌آمد و رضایت می‌باشد.

گفتن و نوشتن:

بسیارند کسانی که بر زبان یا قلمشان، هیچ چارچوب و ضابطه‌ای حاکم نمی‌باشد! نه علم و حکمت، نه اخلاق و مصلحت و نه اندیشه و تدبیر و نه حتی هنر نقد. هر موقع دلشان خواست، دهان باز می‌کنند و هر چه بر دهانشان آمد را بیرون می‌ریزند و یا دست به قلم برده و مترصد تا شعله‌های نفس‌شان را با حروف یا ترسیم، دامنگیر دیگران کنند! اسمش را هم "به نظر من" و یا "نقد" می‌گذارند!

● - چقدر خداوند متعال، در کلام وحی اش [قرآن مجید]، به حساسیت، دقت، تأمل و مراقبت در گفتن، شنیدن و نوشتن تأکید نموده است، تا جایی که به "قلم و آن چه می‌نویسد" قسم یاد می‌نماید: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ - نون؛ سوگند به قلم و آنچه می‌نویسد / القلم، ۱»؛ و چه آیات بسیاری که در مورد گفتن است.

● - سخن، گاهی خبر است، گاهی انتقال علم، گاهی وعده و عهد (یا بیعت و ...)، گاهی موعظه، گاهی تذکر، گاهی تعریف و تمجید، گاهی نقد، گاهی تمسخر، گاهی فتنه و برای گمراه ساختن دیگران، گاهی تطمیع، گاهی تهدید ...؛ و به تمامی این موارد، در آیات قرآن کریم تصریح شده است؛ و بر اهمیت سخن (با هر کسی که باشد) تأکید نموده و متذکر گردیده که یکی از شنوندگان، خداوند سبحان است، پس بسیار دقت کنید که چه می‌گویید:

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدْنَى مِنْ ذَلِكَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » (المجادله، ۷)

ترجمه: آیا ندانسته‌ای که خدا آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است می‌داند؛ هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آنهاست و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر، مگر اینکه هر کجا باشند او با آنهاست؛ آنگاه روز قیامت آنان را به آنچه کرده‌اند آگاه خواهد گردانید زیرا خدا به هر چیزی داناست.

ملاحظه:

بنابراین باید در گفتار و نوشتار، چه در تعریف و تمجید - چه در نقد - چه در اعلام مواضع موافق یا مخالف نسبت به هر کسی یا هر موضوعی - چه در وعده‌ها و قول دادن‌ها [اگر چه به یک کودک] - چه در ابراز دوستی و چه در اظهار دشمنی (تولا و تبرا) - چه در سخن یا نگارش ادبی، چه در مزاح، طنز و یا هجو ... و خلاصه در همه موارد، باید دقت کنیم که بندگان خداوند سبحان هستیم و در محضر او قرار داریم و اول مخاطب و شنونده‌ی ما اوست؛ و بالاخره در روز لقاء و وصال، ما را از آن چه گفته‌ایم و شنیده‌ایم، یا نوشته‌ایم و خوانده‌ایم، یا با دیده قبول یا رد نگرسته‌ایم، و نیز نیتی که در آن داشته‌ایم و البته حاصل و آثارش، آگاه می‌نماید.

● - در یک مرحله از قیامت، خیرش را به ما می‌دهند - در مرحله‌ی دیگر کتاب و گزارشش را به دست‌مان می‌دهند و می‌فرمایند: « أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا - نامه‌ات را بخوان، امروز کافی است که خودت حسابرسان خود باشی / الإسراء، ۱۴ » - در یک مرحله دیگر، صورت عینی آن چه گفته‌ایم، نوشته‌ایم و انجام داده‌ایم را به ما نشان می‌دهند...؛ حجت که تمام شد، هر کسی را به نتایج کرده‌هایش می‌رسانند، بدون آن که چیزی از قلم بیفتد و یا به کسی ظمی بشود.

« وَوَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رُبُّكَ أَحَدًا » (الكهف، ۴۹)

ترجمه: و کارنامه [عمل شما در میان] نهاده می‌شود، آنگاه بزهکاران را از آنچه در آن است بیمناک می‌بینی و می‌گویند: ای وای بر ما این چه نامه‌ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته جز اینکه همه را به حساب آورده است و آنچه را انجام داده‌اند حاضر یابند و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد.

● - بنابراین، به گونه‌ای موضع بگیریم، حرف بزنیم، بنویسیم، سکوت کنیم، به میدان عمل بیاییم، از میدان خارج و غایب گردیم و... که او از ما خشنود و راضی گردد. انشاء الله.



گوناگون-شهریور ۹۶

این که علمای بزرگ (مرحوم قاضی مرحوم بھجت مرحوم مجتهدی و ...) می گویند که اگر نماز اول وقت بخوانید به مدارج عالیہ می رسید واقعا صحیح است؟ از آن طرف با (و ان لیس للانسان الا ما سعی) منافاتی ندارند؟! آیا واقعا می توان با نماز اول وقت به مرتبہ های بالا (مادی و معنوی) رسید؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه): البته که صحیح است،

آنہا کہ از خود چیزی نگفتہ اند، همان بازگویی آیات و احادیث می باشد. اما باید ہم به بیان آنہا دقت کنیم و ہم به نماز.

الف - آیا گفته اند کہ فقط نماز اول وقت و آن ہم به صورت خواندن (نه اقامہ نمودن)، برای رشد و تعالی کفایت دارد؟! یا گفته اند کہ «با نماز اول وقت، می شود رسید؟» یعنی اصل "هدف" است و نماز خودش یک "وسیله" برای رسیدن به هدف می باشد؟

پس، اگر کسی هدف را نشناسد، باور ننماید، ایمان نیاورد، میل و شوقی برای رسیدن به آن نداشته باشد، برخوردار از وسایل گوناگون، سودی برایش نخواهد داشت.

اگر بگویند: «هوایما، یک وسیله ی سریع برای رسیدن به نقاط دور دست می باشد»؛ اما کسی نہ نقطه ی دوردستی را بشناسد، و نہ میل و انگیزه برای رفتن به آن داشته باشد، این هوایما هر چقدر ہم کہ برخوردار از آخرین تکنولوژی و نیز زیبا، شیک و امن باشد و حتی نہ تنها پرواز با آن برای همه رایگان باشد، بلکه به مسافریں جایزه نیز بدهند، به چه درد او می خورد؟!

ب - نماز "ذکر" است؛ هدف از اقامه ی نماز نیز همان "ذکر" به معنای یادکردن است. در اولین وحی به بنده ی برگزیده اش حضرت موسی علیه السلام فرمود:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: حقیقتاً (همانا) منم، من؛ (آن) خدایی کہ جز من خدایی نیست، پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار.

بنابراین، هدف، خداوند متعال است و قرب به او؛ یعنی رشد و طی مراحل کمال؛ و البته "نماز"، بهترین وسیله‌ی این رشد، صعود و معراج می‌باشد.

ج - نوع بشر، دائماً با "توجه" خود، متوجه هدفی می‌شود و به محض احساس نیاز، علاقه و محبت به آن، بدان سو حرکت می‌کند تا به هدف و مقصود برسد؛ خواه هدف و محبوبش خداوند ذی الجلال باشد و یا مظاهر و متاع دنیای دون و فانی.

بدیهی است که توجه به "بدن" و حیات دنیوی، از یک سو مسببات اشتغال و حتی فریفته‌گی انسان را فراهم می‌آورد و بالتبع هدف حقیقی و غایت مطلوب خویش را فراموش می‌کند، و از سوی دیگر، سبب خستگی‌ها و آلام روحی و روانی او و بالتبع اضطراب‌ها و سپس ناامیدی‌هایش می‌گردد؛ و نمازهای پنج وقت، سبب یادآوری (ذکر) مجدد، پاکی و ارتقای روحی‌اش می‌گردد و بالتبع امور دنیای‌اش نیز هدفدار، نشاط‌انگیز و تحت "ولایت خدا" قرار می‌گیرد و هدایت می‌شود و با نصرت او به بنده‌ای که متوجه اوست، گشایش‌ها حاصل می‌شود.

قانون و اجازه‌ی "وصل":

« وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ » (الرعد، ۲۱)

ترجمه: و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند (وصل می‌شوند) و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند.

هیچ مخلوقی و از جمله انسان، از خودش هیچ ندارد؛ چون اصل هستی‌اش نیز قائم به غیر است، تمامی کمالات او نیز قائم به غیر (خداوند حمید) می‌باشد، چنان که فرمود:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ » (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم! شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده است.

بنابراین، انسان ناچار است که برای رفع کمبودها و نواقص، یا به تعبیر دیگری "رشد و ارتقا"ی خود، به دیگری "وصل" شود؛ و چه اتصالی بهتر و والاتر از اتصال به حبل‌متین پروردگار خود که خالق، مالک و رب العالمین است و بازگشت نیز به سوی اوست.

نماز، وصل به محبوب و وصال معبود است؛ و البته لقای چنین مقام معظمی، بدون اجازه صورت نمی‌گیرد؛ لذا "اذان" را همان اذن و اجازه دادن است، پیش از نماز قرار داد و در آن فرمود که بشتابید به سوی خیر خودتان، که همان اقامه‌ی نماز است. اذان، خبر از بار عام می‌دهد.

با این اجازه (اذان)، هر انسانی می‌تواند، حق دارد و باید که "وصل" شود و هر اتصالی، وسیله می‌خواهد؛ لذا "نماز = صلاة" را بهترین وسیله‌ی این اتصال قرار داد. منتهی برای کسی که او را قصد کرده و مایل است که وصل شود.

قانون قطع و تباهی:

بی تردید هر که از مبدأ هستی ببرد و با فراموش کردن معاد، از هدف و غایت نیز جدا شود، و بدینوسیله ارتباط و اتصال خود را قطع نماید، فاسد (تباه) می شود و نیز فاسد می کند. مانند آبی که که چشمه ی زلالی جدا شود و راکد در برکه یا ظرفی باقی بماند، فاسد شود و بو کند و برای چرخه ی حیات مضر گردد. از این رو فرمود: آنان که اتصال های دستور داده شده را قطع می کنند، فاسد می شوند، پس خود و دیگران و محیط را به تباهی می کشند.

« وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ اللَّعَنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ » (الرعد، ۲۵)

ترجمه: و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای ایشان راست.

نماز، باید نماز باشد:

پس، نماز (صلاة)، وسیله وصل به معبود و اتصال به عالم بالاست. وسیله رشد، صعود و معراج است؛ از این رو فرمود که نماز "خواندنی" است و نماز بخوانید، بلکه فرمود: نماز برپا داشتنی است، پس آن را "اقامه" نمایید. لذا "نماز" باید نماز باشد، تا اثر بگذارد و آثارش نیز به تناسب همان توجه، قصد، نیت و خلوص و البته پیگیری و عمل به آن چه باشد که در محضر او به او اعلام داشته و اذعان می نماییم.

با ورد خواندن از روی عادت یا ...، هیچ اتفاق مفیدی رخ نمی دهد. اگر کنار اقیانوسی زیبا و سرشار از نعمات ظاهری و باطنی قرار گرفته باشید و مرتب به زبان بگویید: "وصل و اتصال به اقیانوس"، و یا کتابها در باره ی خواص، آثار، نعمات و فواید اقیانوس برای چرخه ی حیات و تمامی موجودات و از جمله انسان بنویسید یا سر کلاس بگویید، اما اقدامی برای "وصل به اقیانوس" و بهره وری عالمانه و حکیمانه از آن صورت نپذیرد، صرف گفتن و نوشتن، فایده ای نمی رساند.

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (النجم، ۳۹)

ترجمه: و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.

نه تنها هیچ تناقضی بین این آیه و آثار و برکات نماز [به ویژه اول وقت] وجود ندارد، بلکه تکرار تذکری است علیمانه، حکیمانه و جدی.

انسان بدون تلاش به هیچ جا نمی رسد؛ و به او نیز چیزی جز حاصل تلاشش نمی رسد؛ اما "تلاش" چیست و چرا باید تصور نمود که "اقامه ی نماز" و اقدام برای اتصال و قرب، از مصادیق حقیقی، واقعی و جدی تلاش نمی باشد. چرا باید گمان شود که مصادیق "تلاش" فقط کارهایی هستند که به پر شدن شکم و راحتی تن می انجامند؟! مگر

تلاش علمی، تلاش فرهنگی، تلاش برای خودسازی، تلاش برای ارتقای سطح بینش و دانش دیگران (جامعه)، از مصادیق تلاش نمی باشند؟!

نکته:

نه خداوند متعال، نه پیامبر اکرم و اهل عصمت سلام الله عليهم اجمعین، و نه هیچ انسان عاقل، عالم و حکیم دیگری نگفته که "بسندۀ کردن به یک کار"، اگر چه نماز یا تلاوت قرآن کریم باشد، برای رشد و تعالی انسان کافیهست!

خداوند متعال در آیات قرآن مجید، ضمن آن که بسیار بر نماز توصیه و تأکید نموده است، یادآور می شود که اهل ایمان و اهل نماز، نه تنها اقامه‌ی نماز می کنند و در نماز نیز خاشع هستند (نه این که فقط جملاتی بگویند و حرکتی انجام دهند)، بلکه از نماز خود محافظت نیز می کنند و همین تلاش سبب فلاح و رستگاری آنان می گردد:

« قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * ... * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ » (المؤمنون، ۱ تا ۱۰).

ترجمه: به راستی که مؤمنان رستگار شدند * همانان که در نمازشان فروتنند * و آنان که بر نمازهایشان محافظت می نمایند * آنانند که خود وارثانند (وارث بهشت فردوس هستند).

● - محافظت بر نماز (صلاة)، یعنی محافظت از این اتصال ارزشمند. یعنی از یک سو پایه‌ها اتصال را محکم می کنند و از سویی دیگر، مراقب هستند که آفتی این وسیله وصل (صلاة) را نپوساند (فاسد نکند).

● - چه چیزهایی نماز را فاسد تداوم اتصال را به مخاطره انداخته و سپس قطع می کند؟! همان چیزهایی که در همین سوره و آیات دیگر فرموده است، مانند: دوری از کار یا سخن بیهوده و با بازی و بازیگری گذراندن حیات (لغو) - همیاری و تقویت بنیه‌های جامعه و رفع نیازها (زکات) - محافظت از پاکدامنی (پرهیز از زنا) که سبب سلامت شخص و جامعه می گردد - رعایت امانت و وفای به عهد و

پس به هیچ وجه دستور داده نشده که کسی به خواندن (نه اقامه) نماز مشغول شود و به همان نیز بسندۀ نماید؛ بلکه دستور داده که عمر به بطلالت نگذرانید، و با حفظ و صیانت از اتصال مدام، تا از دست تان می آید، کار هدفدار و مفید نمایید.

آیا درد دل کردن با دیگران خوب است یا خیر؟ درد دل از یک سو سبب سبکی می شود، اما از سویی دیگر مستلزم بازگویی زندگی با دیگران است! اگر درست نیست، چه کنیم که سبک شویم و با این دردها چه باید کرد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبیه):

مگر هر درد دل و یا درد دل با هر کسی، سبب رفع و دفع دردها می شود که پرسیده شود: «اگر درد دل نکنیم، با این دردها چه کنیم؟» درد را باید با صبر و درایت درمان نمود؛ پس بازگویی نیز وقتی مفید است که مداوا بیانجامد. انسان نزد پزشک، از دردش می گوید تا راه کاری برای مداوا و بهبود پیدا کند؛ اما همین طوری در کوچه و خیابان، به هر رهگذری نمی گوید که دلم، یا سرم، یا دست و پام درد می کند! درد دل نیز همین طور است. اساساً سخن گفتن، در هر موضوعی که باشد، آداب بسیاری دارد؛ چرا که از یک سو "گفتن"، خروجی و نماد فکر، ذهن، شاکله و شخصیت انسان است، چنان که "دیدن و شنیدن" ورودی های اوست، و از سویی دیگر، هر سخنی لابد مخاطب یا مخاطبینی دارد، پس در فکر، ذهن و دل دیگران، تأثیر [مثبت یا منفی] می گذارد.

سه اصل در سخن گفتن:

"درد دل"، فقط یکی، و از کمترین موارد سخن گفتن می باشد؛ خیر - گزارش - شرح - تبیین - تدریس - تذکر - موعظه - تبلیغ - طنز - قصه - خاطره - امر به معروف و نهی از منکرهای روزمره (این کار را بکن، آن کار را نکن) و ... نیز از موضوعات سخن گفتن می باشد.

بنابراین هر کسی باید دقت کند که "چه می گوید" - "به کی یا چه کسانی می گوید" و "چرا می گوید". اگر این سه اصل، در سخن گفتن رعایت شود، انسان عاقلانه، حکیمانه و بصیرانه سخن می گوید و اگر رعایت نشود، انسان دچار انواع خطاگویی ها، از قبیل: بیان تخیلات غیر واقعی - دروغ - تهمت - غیبت - شعار تو خالی - ریا - شایعه پراکنی - ... و در یک کلمه "حرفت مفت" که در قرآن کریم از آن به "هُوَ الْحَدِيثُ" یاد شده می گردد.

« وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي هُوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِعَبْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُؤًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ »
(لقمان، ۶)

ترجمه: و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

بنابراین، نقل یک قصه‌ای که الزاماً و عیناً واقعیت خارجی ندارد، می‌تواند بسیار مفید و پندآموز باشد، و بیان یک واقعیت، اما بی‌جا و بی‌مورد، می‌تواند گوینده را متهم به سبک عقلی نماید و یا شنوندگان را دچار تألمات و دغدغه‌های بی‌مورد نموده و یا حتی منحرف سازد!

درد دل

گاهی انسان به خود القا می‌کند که با "درد دل" سبک می‌شود؛ اما همیشه اینطور نیست و چه بسا بازگویی و تکرار "درد دل"، سبب تازه شدن آن گردد و برگرفتنی قلب، خاطر و تألم روانی نیز بیافزاید.

"قلب" انسان، حرم الله، بیت الله، جایگاه عشق، محبت، مودت و متقابلاً بغض و بدآمدن اوست - "قلب انسان"، ظرف فهم و نیز صندوقچه‌ی اسرار اوست، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل فرمودند:

« يَا كَمِيلَ بْنَ زَيْدٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَحَيِّرُهَا أَوْعَاهَا فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ؛ » (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷)

ترجمه: ای کمیل بن زیاد! این قلب‌ها بسان ظرف‌هایی هستند، که بهترین آن‌ها، فراگیرترین (پرجنجایش‌ترین) آن‌هاست، پس آنچه را می‌گویم نگاهدار؛

از این‌رو، هیچ عاقلی، در خانه‌ی خود را به روی همگان باز نمی‌گذارد، و گنجینه‌ی اسرار خود را نزد همگان باز نمی‌کند؛ بلکه نه تنها باید ببیند که مخاطب او باظرفیت و امین هست یا خیر؟ بلکه باید دقت کند که فایده‌ی درد دل با او چیست؟ آیا فقط همین است که خیال می‌کند چون حرف زده سبک شده است، یا فایده‌ی دیگری هم دارد؟

با رفیق درد دل کن

الف - خداوند متعال، که خالق، مالک و رب ماست، در عین حال که به تمامی اسرار سینه‌ی ما آگاه است، خود بهترین و مفیدترین مخاطب برای بیان درد دل‌ها می‌باشد. اگر دقت کنیم، شاکله‌ی اصلی "دعا"ها، همین درد دل‌هاست، حال گاهی نیازی داریم و چیزی می‌خواهیم، گاه اظهار محبت می‌کنیم، گاه طلب مغفرت نموده و پوزش می‌طلبیم، گاه شرح دل می‌دهیم.

ب - بدیهی است که انسان با رفیقش درد دل می‌کند و نه با غریبه یا دشمن! و چه رفیقی بهتر از خداوند متعال و آن او به عنوان "رفقای" حقیقی و واقعی معرفی کرده است؟!

"رفیق" کسی است که با انسان همراه شود، او را کمک کند و امورش را رتق و فتق نماید.

« وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا » (النساء، ۶۹)

ترجمه: و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدانند (چه نیکو رفیقانی هستند).
رفیق ناباب! یکی از غلطترین اصطلاحات رایج، همین "رفیق ناباب" می باشد، چرا که "رفیق" اگر واقعاً "رفیق" باشد، حتماً ناباب نیست و اگر کسی ناباب بود، حتماً رفیق نخواهد بود، چرا که همراهی اش، و یا گفت و شنودش، یا راهنمایی و پندش، یا اقداماتش، به جز ضرر و زیان، حاصلی نخواهد داشت.

ج- بنابراین، هر کسی باید ببیند که با چه کسی درد دل می کند و چرا؟ آیا مخاطب او، به لحاظ اعتقادی، هدفمندی، فرهنگی، اخلاقی، رفتاری، مواضع و عملکردها، با او سنخیت، کفویت و وجوه اشتراکی دارد که بتواند "رفیق و محرم اسرار" او گردد یا خیر؟ چنان که خداوند سبحان، به بندگان مؤمنش، که دوست دارند خود را تحت تعلیم، تربیت و ربوبیت او قرار دهند، فرمود:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ » (آل عمران، ۱۱۸)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید از غیر خودتان [دوست و] همراه مگیرید [آنان] از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی ورزند آرزو دارند که در رنج بیفتید دشمنی از لحن و سخن شان آشکار است و آنچه سینه های شان نهان می دارد بزرگتر است؛ در حقیقت ما نشانه ها [ی دشمنی آنان] را برای شما بیان کردیم اگر تعقل کنید.

نگاه از کدام منظر:

از خداوند متعال گرفته تا بندگان او، مهم است که انسان به چه کسی و به چه چیزی از کدام منظر نگاه می کند؟ یک گل را می توان از منظر زیبایی، یا ترکیبات شیمیایی نگاه کرد.
 فرض کنید پدری دارید که از یک سو "پدر، ولی و قیم" شماست - از سویی دیگر رفتاری برادرانه با شما دارد - از سویی دیگر مانند یک مادر محبت می ورزد - در ضمن پزشک، استاد دانشگاه، نویسنده و ... نیز می باشد.
 بدیهی است که اگر او را فقط از منظر "پدری" ببینید، خودتان قدرشناسی نموده و متضرر می گردید. اما اگر به تناسب موضوع ارتباط، گاه پدری او را لحاظ کنید، گاه قیمومیت او را، گاه برادریش را، گاه استادی و علمش را و ... خودتان بیشتر بهره مند می گردید.

ارتباط با خداوند منان، اهل عصمت (ع) و مؤمنان:

ارتباط با خداوند سبحان، اهل عصمت صلوات الله علیهم و مؤمنان نیز همین طور است.
 فرموده اند که هر کاری با خدا دارید، او را با همان اسمش بخوانید. به عنوان مثال کسی که طالب رحمت الهی است، او را با اسم "قهار" - و یا - منتقم - و یا - سریع و الحساب و شدید العقاب" نمی خواند؛ بلکه با اسم "یا

رحمن، یا رحیم، یا رؤف و ... می خواند؛ یا اگر طالب رزق اوست، او را با اسم "یا رزاق" می خواند، و اگر خواهان بخشش اوست، "یا غفار" می گوید و

● - از اسم های خداوند متعال، "رفیق و شفیق" می باشد، پس چقدر نیکوست و او دوست دارد که گاهی بنده اش از این منظر او را صدا کند، "یا رفیق و یا شفیق" بگوید و به درد دل با او بنشیند. و هم چنین است در مورد پیامبر اکرم و اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین، یا چنان که فرمود: "صدیقین، شهداء و صالحین".

امام زمان علیه السلام، بهترین رفیق برای درد دل:

حضرت امام رضا علیه السلام، در توصیفات بسیار ژرف و مفصلی که در مورد شخصیت "امام" بیان داشتند، فرمودند:

« الْإِمَامُ الْأَنْبِيُّ وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْأَخُ الشَّفِيقُ وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْرُغُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِ الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ » (اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته)

ترجمه: امام، انیس، رفیق، و پدری است مهربان، و برادری است دلسوز، (مانند) مادری مهربان برای طفل صغیرش است، و پناه بندگان خدا است در موقع ترس و پیش آمدهای بد، امام امین خدای عزّ و جلّ است در میان خلقش و حجت او است بر بندگان و خلیفه او است.

● - این بیان نورانی، یعنی همان طور که می توانیم خداوند متعال را الله، رحمن، رازق، غفار، رفیق، شفیق و ... بخوانیم، می توانیم گاه امام زمان مان حضرت مهدی عجّ الله تعالی فرجه الشریف را از منظر امامت، خلیفه الله و حجت الله بودن شان بخوانیم، و گاه به عنوان "پدر، برادر، انیس، رفیق، شفیق و ...» بخوانیم و با ایشان به درد دل بنشینیم.

● - در میان خویشان و دوستان نیز همین طور است. نمی شود با هر کسی درد دل نمود و اسرار را بیرون ریخت. - درد دل نباید سبب شکستن حرمت و شخصیت انسان مؤمن نزد دیگران گردد - درد دل، نباید به شکل غیبت باشد - درد دل نباید زمینه را برای "تهمت" یا حتی "گمان تهمت" نسبت به خود یا دیگران مساعد نماید. فرمود: چنان که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التَّهْمِ - از مواضع تهمت بپرهیزید / بحار ۹۰/۷۵ - و امیرامؤمنین، امام علی علیه السلام فرمودند:

« مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ » (نهج البلاغه، حکمت ۱۵۱)

ترجمه: کسی که خود را در معرض اتهام و بدگمانی قرار دهد نباید آن کس را که به او گمان بد برد، سرزنش کند

● - درد دل نیز باید مانند هر سخن دیگری، علیمانه، حکیمانه، بصیرانه، مقید و مفید باشد.

آیا دوست داشتن یک نفر دیگه و عاشق اون فرد بودن دلیل می‌خواهد یا باید بدون دلیل باشد؟ چون می‌گویند: باید دیگران را دوست داشت، بدون اینکه علتش رو بدونی. چون محبتی که علت داشته باشه یا احترام است یا ریا؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این که محبت به کسی یا چیزی "علت نداشته باشد"، با این که "شما علتش را ندانید" متفاوت است. "علت نداشته باشد"، یعنی کاری عبث و بیهوده و "شما علتش را ندانید"، یعنی نادانی و غفلت.

به طور کلی، هیچ انسانی [اعم از عاقل یا جاهل]، کار همین‌طوری و بی دلیل انجام نمی‌دهد؛ بنابراین هر گفتار، کردار، رفتار و حالتی در انسان، معلول علت‌ها، و اسبابی می‌باشد و اگر "اختیاری" بود، حتماً به دلیل رسیدن به نتایجی انجام می‌پذیرد.

در این قاعده‌ی کلی، تفاوت «انسان عاقل با انسان جاهل» این است که انسان عاقل نسبت به دلایل و علل و اسباب و هم چنین نتایج فکر می‌کند، پس بهترین‌ها را بر می‌گزیند و یا اصلاح می‌نماید؛ اما انسان جاهل، به جای تأمل و تفکر در خود، سطحی‌نگری نموده و کوتاه‌نظری، بی‌بصیرتی، عاقبت نیاندیشی و زودگذری را پیشه و شیوه‌ی خود قرار می‌دهد؛ چنان که خداوند متعال درباره‌ی آنان می‌فرماید:

« كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ * وَتَذُرُونَ الْآخِرَةَ » (القیامة، ۲۰ و ۲۱)

ترجمه: اصلاً چنین نیست (که می‌پندارید یا ادعا دارید)، بلکه شما زودگذر (دنیا و مظاهر و لذایذ فوری و زودگذرش) را دوست دارید* و آخرت را پشت سر می‌اندازید.

(دقت شود که فرمود ریشه، انگیزه، جهت و هدف، همان "محبت" است).

محبت:

اصل "محبت"، مقوله‌ی بسیار مهم، عجیب و تعیین‌کننده در تمامی فعل و انفعالات، تحولات و تعاملات انسانی، با هر چیزی [با خدا، با دین، با دنیا، با انسان، با حیوان، با گیاه و ...] می‌باشد. چرا که "محبت"، از یک سو "ریشه‌ی" هر پیدایش و فعلی است و از سویی دیگر "هدف" از هر حرکتی می‌باشد.

در واقع "محبت"، انگیزه‌ی حرکت به سوی "محبوب" است، حال خواه محبوب غایی و خدا مد نظر باشد، یا محبوب‌های دیگر. مثل کسی که چون سلامتی را دوست دارد، در بهداشت و سلامت دقت می‌کند و هدفش نیز حفظ سلامتی است - یا کسی که علمی ندارد، اما علم را دوست دارد، پس برای کسب علم حرکت می‌کند و تلاش دارد که به آن علم برسد - و یا هر فعل (گفتار، عمل، مواضع و ...) دیگری.

مبحث بی دلیل؟!:

حال می‌گویند: «**محبت اگر بی دلیل باشد، صادقانه است!**» از مدعیان بخواهید که در خودشان و یا در میان تمامی انسان‌ها و عالم هستی، یک مصداق از "محبت بی‌علت و دلیل" را مثال بیاورند و نشان دهند! پیدا نمی‌کنند، چرا که امر محالی است.

فرض کنید یک نفر به دیگری بگوید: «من تو را دوست دارم، یا نسبت به تو احساس محبت دارم»، او پرسد: چرا؟! و او در پاسخ حتی نگوید «علتش را نمی‌دانم»، بلکه بگوید: «هیچ دلیلی ندارد!» بدیهی است که شنونده، نه تنها "محبت" او را صادقانه نمی‌بیند و قبول نمی‌کند، بلکه به عقل و معرفت (شناخت) او نیز تردید می‌کند.

محبت خدا:

محبت خداوند متعال، که غنی (بی‌نیاز) و سبحان (منزه از هر عیب و نقص و صفات مخلوقات) می‌باشد، نسبت به مخلوقات و بندگانش نیز بی‌علت و دلیل نمی‌باشد.

از یک سو کامل، کمال را دوست دارد؛ پس خداوند سبحان که کمال محض است، خود و بالتبع تجلی‌اش (زمین و آسمان و هر چه در آنهاست) را دوست دارد؛ و در این میان "انسان" را به عنوان مخلوقی که قابلیت دارد بیش از همه و تا حد "خلیفه الله" شدن به کمال برسد را بسیار دوست دارد. از سویی دیگر، اسامی (با به تعبیری صفات) خود را بر شمرد و فرمود: در هر که این صفات بیشتر تجلی کند، او را دوست دارم، یا بیشتر دوست دارم.

محبت به خدا:

محبت به خداوند متعال نیز بی‌دلیل و حکمت نیست و اساساً محبتی، عارفانه (با شناخت) و صادقانه است که هم دلیل و حکمت داشته باشد و هم حکمتش متعالی باشد.

انسان مخلوق است، پس ذاتاً ناقص و فقیر (ممکن الوجود) می‌باشد، پس کمال و کامل را دوست دارد؛ نه کمال برای او حدی دارد و نه عشق او به کمال حدی دارد. چنان که نه برای علم یا زیبایی می‌توان حدی قایل شد و نه برای محبت انسان به علم و زیبایی می‌توان حدی معین نمود.

بنابراین، تمامی دوست‌داشتن‌های انسان دلیل و حکمت دارد، حال خواه خدا را دوست داشته باشد، یا نفس و لذا ید حیوانی نفسش را دوست داشته باشد.

● - در کلام وحی (قرآن مجید)، آیات استدلالی درباره توحید، خالق، مخلوق، انسان، نیازش به رزق و هدایت، معاد و به بالتبع نبوت و ولایت و امامت، بسیار است؛ اما وقتی می‌خواهد دعوت به حرکت به سوی هدف نماید، نمی‌فرماید: «پس هر کسی که خدا را شناخت، بیاید»؛ بلکه می‌فرماید: «هر کسی که خدا را دوست دارد، بیاید»؛ چرا که "محبت" ریشه و انگیزه‌ی حرکت است و هدف نیز "قرب" به محبوب است، پس نتیجه‌ی حاصله نیز همان قرب و محبت متقابل محبوب می‌باشد و مابقی رفتارها (مغفرت، رحمت و ...)، در پی این "محبت" می‌آید.

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است.

پیوستگی محبت:

شاید دقت ننموده باشیم، اما حقیقت این است که تمامی محبت‌ها، در راستای محبت به محبوب غایی، به یک دیگر پیوسته هستند؛ به همین دلیل است که وقتی انسان چیزی یا کسی را بیشتر دوست دارد؛ اگر محبتش نسبت به اشخاص یا چیزهای دیگری که در سطح پایین‌تر قرار دارند، با محبوب بالاتر در تعارض باشد، محبتش نسبت به آنها کم‌رنگ و سپس قطع می‌شود.

فرض کنید دانشجویی که تحصیل علم یا حتی اخذ مدرک را دوست دارد و فردا امتحان دارد، در عین حال او گردش و تفریح و ... را نیز دوست دارد، اما محبتش به آنها را به خاطر محبوب و محبت بالاتر، قطع می‌کند و وقت و توجه خود را معطوف به آماده‌سازی خود برای امتحان فردا می‌نماید. همین‌طور است وضعیت کسی که "پول" را دوست دارد، اما آن در راه به دست آوردن کفش، لباس یا نیاز و خواسته‌ای که بیشتر دوست دارد، هزینه (یا در واقع فدا و قربانی) می‌نماید.

پس، تمامی محبت‌های ریز و درشت، پیوستگی دارند، تا برسد به محبوب غایی در هر امری؛ خواه این محبت‌ها حق باشند یا باطل - حقیقی باشند یا مجازی - فانی باشند یا باقی. چنان‌که مکرر فرموده‌اند که ریشه‌ی هر گناهی، محبت به دنیاست؛ و یا فرموده‌اند که هدایت، رشد و کمال نیز ریشه در محبت و مودت به خداوند سبحان و هادیانش دارد.

علت محبت:

بیان شد که حتی محبت به خدا، رسول و اهل عصمت علیهم السلام نیز نمی‌تواند "بی سبب و دلیل" باشد.

● - در شرح "اسباب" برای پیدایش این محبت حقیقی و مقدس، می‌توانید بگویید: خداوند متعال را دوست دارم، چون عاشق کمال هستم و ... - پیامبران و حضرات خاتم الانبیاء و اهل عصمت سلام علیهم اجمعین را دوست دارم، چون ابتدا آنها مرا دوست داشتند و برای رشد و کمال من، زحمت‌ها کشیدند و محبوب را به من شناسانده‌اند - قرآن کریم را دوست دارم، چون کلام محبوب است با من - نماز را دوست دارم، چون محبوب چنین اتصالی را دوست دارد - بندگان خدا را دوست دارم، چون خداوند خالق، آنها را دوست دارد و

● - در شرح "علل" محبت نیز می‌توانید بگویید: خداوند سبحان را دوست دارم، چون به من نعمت وجود، نعمت هدایت، نعمت ولایت، نعمت رشد، نعمت عقل، نعمت رسول و امام و سایر نعمات مادی و معنوی را عطا نموده و می‌نماید - رسول خدا صلوات الله علیه و آله را دوست دارم، چون انسان کامل می‌باشند، رحمة للعالمین

هستند، عقل کل و خاتم رسولان خدای محبوب هستند - اهل بیت علیهم السلام را دوست دارم، چون مظهر اتم اسمای الهی (محبوب) هستند، از یک سو آنها مرا آنقدر دوست دارند که جان عزیزشان را فدای بیداری، هوشیاری، بصیرت، دوست شناسی و دشمن شناسی من نموده‌اند و از سوی دیگر رهبران و راهنمایانی هستند از جانب محبوب که مرا به امر او به سوی او هدایت می‌کنند - قرآن کریم را دوست دارم، چون سراسر عقل، ذکر (یادآوری)، علم، موعظه، راهنمایی، اطلاع رسانی از غیب و شهود و آگاه بخشی و نقشه راه می‌باشد - نماز را دوست دارم، چون کامل‌ترین شکل اتصال و ارتباط با محبوب است و

●●● - بنابراین، نه هیچ دوست داشتن و متقابلاً بدآمدنی، بدون سبب ایجاد می‌شود و نه هیچ حبّ و بغضی، بدون علت و دلیل می‌باشد.

حتی اگر پرسند: سبب کشش شما به این خوراکی چیست؟ می‌گویید: شرایط، امکانات و ضروریات بدنم.
اگر پرسند: چرا این خوراکی را دوست دارید؟ می‌گویید: فایده، یا لذت و یا هر دو را دارد.
و اگر پرسند: چرا آن را می‌خورید؟ می‌گویید: برای فایده‌اش - برای لذتش - یا برای هر دو.

حدیثی در پیوستگی و علل محبت:

به حدیث کوتاه، ولی جامع از رسول خدا صلوات الله علیه و آله دقت کنیم که در آن هم به "پیوستگی محبت" اشاره نموده‌اند و هم دلیل و حکمت (به خاطر) آن:

«أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَعْدُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعْمَةٍ، وَ أَحِبُّوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، وَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي الْحَبِيبِيَّ» (بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۴)

ترجمه: خدا را به خاطر نعمت‌هایی که به شما بخشیده است دوست بدارید، [از نعمت وجود، عقل، نبی و امام برای هدایت گرفته تا نعمات دنیوی]، و مرا به خاطر دوستی خدای متعال دوست بدارید، و خاندان مرا به خاطر دوست داشتن من دوست بدارید.

*- پس هیچ محبتی [اعم از حق یا باطل - درست یا نادرست - باقی یا فانی]، بی سبب نیست و هیچ محبتی نیز بی دلیل و علت (هدف) نمی‌باشد و پیوستگی نیز متناسب با همین اسباب و علل ایجاد می‌گردد.

برخی واژگان یا آیات را با حروف ابجد محاسبه کرده و می‌گویند: مثلاً ۱۱۰ می‌شود و یا این عدد با آن عدد برابر است؛ این محاسبات تا چه حدی می‌تواند "حجت و دلیل" باشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: (ایکس - شبهه): به قول حافظ (ره)

رقم مغلظه بر دفتر دانش نزیم

سر حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم

این سخن بزرگی است، یعنی در عین حال که علم و دانش را "غلط" نمی خوانیم، با اسرار حق نیز شعبده بازی (علمی یا ...) نمی کنیم.

بدیهی است که حروف ابجد، علم جفر، یا سایر علوم غریبه، سراسر علم هستند و دانشمندان با تقوا نیز از طریق آن به اخباری آگاه می شوند و منحرفین و شیاطین نیز با آنها بازی کرده و یا سوء استفاده می کنند؛ هم چنین هیچ عجیب و قریب نیست که آیات قرآن و برخی از اسماء، منطبق با حروف ابجد یا ... بشوند، اما این "اعداد" نمی توانند معرفت ببخشند و حجت و دلیل راه باشند.

فرض کنیم، بنده می خواهم بدانم که "صراط مستقیم" یعنی چه و تعین و مصداق آن چیست که بتوانم تبعیت کنم؟ یکی بگوید: یعنی «۱۱۰»؟!؟

فرض کنید یکی به جای ذکر "یا علی"، مرتب بگوید: «۱۱۰»؟! یا هنگام مطالعه، یا دعا و توسل، بگوید: «السلام علیک یا ۱۱۰».

نکته - الف:

● - پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در خطبه‌ی غدیر خم، آیات بسیاری از قرآن کریم را تلاوت نمودند و فرمودند: «ای مردم! این آیات در مورد امیرالمؤمنین است» - سوره والعصر را تلاوت نمودند و فرمودند در مورد ایشان است؛ سپس فرمودند: آن محکمت قرآن کریم که فرمود متشابهات را به آن ارجاع دهید، ایشان است - و سپس فرمودند:

« وَ مَا نَزَّلَتْ آيَةٌ رِضًا (فِي الْقُرْآنِ) إِلَّا فِيهِ، وَلَا خَاطَبَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا بَدَأَ بِهِ، وَلَا نَزَّلَتْ آيَةٌ مَدْحٍ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا فِيهِ، وَلَا شَهِدَ اللَّهُ بِالْحُجَّةِ فِي (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ) إِلَّا لَهُ، وَلَا أَنْزَلَهَا فِي سِوَاهُ وَلَا مَدْحٍ بِهَا غَيْرُهُ »

ترجمه: آیه رضایتی در قرآن نیست مگر این که درباره‌ی اوست. و خدا هرگاه ایمان آوردگان را خطاب می نمود به او آغاز کرده [و او اولین شخص مورد نظر خدی متعال بوده است] . و آیه‌ی ستایشی نازل نگشته مگر درباره‌ی او. و خداوند در سوره‌ی «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ» گواهی بر بهشت [رفتن] نداده مگر بری او، و آن را در حق غیر او نازل نکرده و به آن جز او را نستوده است.

● - سپس فرمودند: آیه‌ی مبارکه‌ی زیر نیز در حق ایشان است:

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (التغابن، ۸)

ترجمه: پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید و خدا به آنچه می کنید آگاه است.

● - سپس فرمودند:

« مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ، ثُمَّ عَلِيَ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ وُلِدِي مِنْ صُلْبِهِ أُمَّةٌ (الهُدَى)، يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ».

ترجمه: ای مردم! صراط مستقیم خداوند منم که شما را به پیروی آن امر فرموده. و پس از من علی است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایان راه راستند که به درستی و راستی راهنمایند و به آن حکم و دعوت کنند.

● - سپس سوره‌ی مبارکه‌ی "حمد" را از ابتدا تا انتها تلاوت نموده و فرمودند:

« فِي نَزَلَتْ وَفِيهِمْ (وَاللَّهِ) نَزَلَتْ، وَهُمْ عَمَّتْ وَإِيَّاهُمْ حَصَّتْ، أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ لَأَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ».

ترجمه: به خدا سوگند این سوره درباره‌ی من نازل شده و شامل امامان می‌باشد و به آنان اختصاص دارد. آنان اولیای خداوندند که ترس و اندوهی برایشان نیست.

و سپس چندین آیه‌ی دیگر را تلاوت نمودند و تصریح نمودند که درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد. حال یکی این همه صراحت معرفت بخش را رها کند و بگوید دلیل حقانیت این است که جمع جبری فلان کلمه به حروف ابجد فلان می‌شود و چون برابر است با فلان کلمه، پس لابد منظور چنین و چنان است؟!

صبر و صلاة (استقامت و نماز):

« وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ » (البقرة، ۴۵)

ترجمه: از شکیبایی و نماز یاری جوئید و به راستی این [کار] گران است مگر بر فروتنان

● - ذکر آیات قرآن کریم در امور ایشان، در بیانات امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام نیز بسیار است، چنان که در خطبه‌ی معروف "نورانیت"، به حقایقی بسیار معرفت بخش و هدایت کننده درباره‌ی شخصیت خودشان تصریح می‌نمایند، از جمله:

«سلمان گفت: عرض کردم ای برادر رسول خدا و هر کس نماز را به پاداشت ولایت شما را به پا داشته است؟ فرمود: آری ای سلمان این سخن خدای تعالی در قرآن عزیز تصدیق کننده‌ی این حقیقت است که فرمود به "صبر و نماز یاری و مدد بجوئید و هر آینه آن را جز بر خاشعان بزرگ و سنگین است.

"صبر" رسول خدا و "نماز" بر پا داشتن ولایت من است. بدین خاطر خداوند متعال فرمود: و هر آینه آن بزرگ و سنگین است (وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ) و نفرمود هر آینه آن دو بزرگ و سنگین می‌باشند زیرا هر آینه ولایت حملش جز بر خاشعان بزرگ و سنگین است؛ و خاشعان همان شیعیان روشن بین و اهل بصیرت می‌باشند. و آن هر آینه برای این است که اهل سخنان منحرف از قبیل مرجئه و قدریه و خوارج و دیگر ناصبیان همه به حضرت محمد (ص) اقرار می‌کنند و در بین آنها اختلافی نیست در حالی که جز گروهی اندک همه در مورد ولایت من اختلاف می‌نمایند و منکر آنند و در برابر آن لجاج می‌ورزند. و هم آنان کسانی هستند که خداوند در کتاب عزیز خویش

ایشان را توصیف نموده فرموده است: "هر آینه آن جز بر خاشعان سنگین است (وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ)".

و خدای تعالی در جای دیگری از کتاب عزیز خویش در مورد نبوت حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله) و ولایت من می‌فرماید: «... وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ ... - و چه چاه‌های آب که معطل ماند و چه قصرهای عالی که بی صاحب گشت / الحج، ۴۵»؛ پس مراد از قصر حضرت محمد است و مقصود از چاه آب معطل، ولایت من است که آن را معطل گذاشتند و انکار نمودند.

نکته - ب:

حال در نظر بگیرید که کسی هیچ یک از این معارف حقه و عمیق را درک نکرده باشد و مرتب بگوید: علی (علیه السلام) به حروف ابجد ۱۱۰ می‌شود و فلان موضوع نیز ۱۱۰ می‌شود، پس منظور همان است! یا کسی بگوید: اسلام، دین، نبوت، ولایت و امامت را به من بشناسان؟ و مخاطب در پاسخ برای او یک سری فرمول ریاضی بیاورد مبنی بر این که جمع حروف ابجد فلان موضوع چند می‌شود و با چه موضوع دیگری برابر است؟

● - آدمی علوم را خلق نکرده است، بلکه فقط کشف می‌کند، اما مهم هنر استفاده است که به هدفداری و بالتبع برنامه بستگی دارد که مستلزم مطالعه، تعقل، تفکر، تأمل، تدبیر، توجه و خلوص می‌باشد؛ لذا هر علمی و حتی علوم قرآن کریم و احادیث نیز ممکن است برای برخی مبدل به "حجاب اکبر" شود و را به جای درک حقایق و معارف هستی، به بازی بکشاند، چه رسد به حروف ابجد و یا ...؛ بنابراین:

رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم

سر حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم

یک نوجوان یا جوان، با توجه به نیازهای عاطفی شدید، تمایل به دوستی با جنس مخالف دارد؛ و می‌بیند آنان که دوست گرفته‌اند، انرژی مثبت‌تری دارند؛ به ویژه دختران، که محبت پسران برایشان بسیار خوشایند است، حال چه کند، در حالی که شرایط ازدواج نیز برای این سنین مهیا نمی‌باشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مسئله فقط یک بُعد ندارد و بی‌توجهی به ابعاد گوناگون، سبب خلط مبحث در ذهن و امیال می‌گردد و در نتیجه به رفتارهای غلط می‌انجامد.

یکی از مهم‌ترین سبب‌های خلط مبحث، اسم‌گذاری‌های غلط و جایجایی موضوعیت و کاربرد آنها می‌باشد؛ مثل این که در سیاست، نام "دیکتاتوری" را "دموکراسی" بگذارند و یا ظلم و جنایت را "حقوق بشر" بخوانند و بدین وسیله، عملکردهای خطای خودشان را توجیه کنند.

همین‌طور است وقتی نام هر گونه میل به جنس مخالف را "عاطفه" بگذارند و هر گونه توجه را "محبت" بخوانند! چرا که "عاطفه و محبت"، واژگانی بسیار نیکو و پاک به نظر می‌رسند؛ اما در مقابل واژگانی چون: شهوت و میل جنسی، نیکو به نظر نمی‌رسند؛ و فاصله آن تا حدی است که آدمی "عاطفه و محبت" را یک صفت انسانی تصور می‌کند و متقابلاً غریزه شهوت جنسی را حیوانی می‌داند.

بدیهی است که به ویژه برای یک دختر، خیلی فرق دارد تا پسری به او بگوید: "من تو را دوست دارم"؛ یا به او بگوید: "من تو را برای ارضای غریزه‌ی شهوت خود پسندیده‌ام!" و بالتبع اغفال‌های طرفین نیز از همین راه نفوذ نموده و صورت می‌پذیرد.

الف - هیچ تردیدی نیست که روح و روان آدمی، همزمان با جسم و بدنش رشد می‌کند و هر دو در یک زمان به حدی از رشد می‌رسند که به لحاظ جسمی می‌گویند: «بالغ» شد و به لحاظ روحی و روانی می‌گویند: «مکلف» گردید.

به همین دلیل، مکلف شدن به شناخت، ایمان و مخاطب "هدایت، امر و نهی الهی" قرار گرفتن، همزمان با بلوغ جنسی می‌باشد.

ب - بنابراین، همانگونه که در سن بلوغ، میل به شناختن و شناخته شدن از یک سو و عاشق شدن و معشوق قرار گرفتن از سوی دیگر شکوفا می‌شود و به سرعت مراحل رشد و شدت خود را طی می‌کند؛ میل جنسی (غریزه شهوت) که تحقش مستلزم "توجه به غیر و مورد توجه غیر واقع شدن" می‌باشد نیز شکوفا شده و به شدت و سرعت رشد می‌کند.

ج - پس، نباید نام هرگونه میل و کشش را "عاطفه، محبت و عشق" نامید. اگر مسئله فقط عاطفه و میل محبت به جنس مخالف بود، برای پسر، محبت و عاطفه‌ی مادر، خواهر، خاله و عمه‌اش کفایت داشت و برای دختر نیز محبت و عاطفه‌ی پدر، برادر، عمو و دایی‌اش، هم کافی و خوشایند بود و هم امن و مطمئن.

●●● پس تردیدی نیست که "میل به جنس مخالف"، به لحاظ روحی و روانی و یا به تعبیر دیگری "عقلی و قلبی"، میل فطری به تکامل است که مستلزم اجتماعی شدن، ازدواج، نقش‌آفرینی در کارگاه هستی و مسئولیت‌پذیری می‌باشد و به لحاظ جسمی (بدنی)، میل غریزی به ارضای نیاز شهوانی می‌باشد. مانند نیاز به خوردن، آشامیدن، خوابیدن، پوشیدن، اسکان یافتن و ...؛ چنان که این نیاز و میل، در تمامی حیوانات نیز

وجود دارد، چرا که آدمی، در جسمیت و نیازهای جسمی، تفاوتی با آنها ندارد. لذا حیات، به دو بخش "حیات انسانی یا عقلی" و "حیات حیوانی یا جسمی" تقسیم می‌گردد.

نکته:

در اینجا توجه به چرایی و آثار همزمانی رشد و بلوغ "عقل و نفس" بسیار مهم است و آدمی می‌فهمد که قرار بر این است که او بتواند امیال نفسانی و شهوات گوناگون «خوردن، آشامیدن ... و غریزه‌ی جنسی» را با عقل مهار و کنترل کند، تا بهترین فایده‌ها را ببرد و به رشد و کمال مطلوب برسد.

برای زبانی که مزه را درک می‌کند - معده‌ای که مواد خوراکی را هضم، جذب و دفع می‌نماید، جسمی که می‌خواهد از پوشش محافظتی برخوردار باشد - بدنی که نیاز شدیدی به خواب دارد تا به اصطلاح خستگی را رفع نماید و به لحاظ علمی، سیستم را بازیافت کند - چشمی که می‌خواهد زیبایی‌ها را ببیند و گوش‌ی که وسیله‌ی شنیدن اصوات می‌باشد، هیچ فرقی بین حلال و حرام، حق و باطل، عدل و ظلم و ... وجود ندارد. چنان که برای حیوان فرقی ندارد.

برای گوش، به لحاظ فیزیکی، چه فرقی دارد که صوت دریافتی‌اش، آیات قرآن کریم است، یا علم و حکمت، یا موسیقی، یا جمله‌ای عقلانی و محبت‌آمیز، یا خشن، فحش، ناسزا، تحقیر، تمسخر و ...؟ همه اصوات هستند. برای چشم ظاهر نیز هیچ تفاوتی بین تصویر زیبا و زشت، حلال و حرام و ... وجود ندارد، همه انعکاس و انفعال‌های فیزیکی می‌باشند.

پس این تشخیص‌ها و بالتبع عکس‌العمل‌ها، همه کار "عقل و قلب" است. لذا فرمود: اگر کسی عقل داشته باشد و به کار نگیرد، قلب داشته باشد و با آن فهم نکند و بالتبع محبت و یا بغض جهت‌دار و منطقی نداشته باشد، گوش داشته باشد، اما حقایق را نشود و حق و باطل را تمیز ندهد، چشم داشته باشد، اما بصیرت نداشته باشد، درست مانند یک حیوان و بلکه گمراه‌تر از آن است.

« وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ » (الأعراف، ۱۷۹)

ترجمه: و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان برای دوزخ هستند (به جهنم می‌روند)، [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند [آری] آنها همان غافل‌ماندگانند.

پس، مهم است که نیازهای روحی و جسمی، و عاطفی و جنسی، چگونه برآورده شده و برطرف می‌گردند؟
●●● عقل انسان، حکم به مبدأ و معاد برای آفرینش دارد، اما یکی اصلاً توجه ندارد، دیگری بدلیجات را جایگزین اصلی و حقیقی می‌نماید و بت‌پرست، گوساله‌پرست، طاغوت‌پرست نفس‌پرست و ... می‌گردد، و یکی

نیز با همان حکم عقل، انعکاس قلب و فطرت و نور علم، خداوند سبحان و معاد او را می‌شناسد و او را می‌پرستد.

همین طور است نیازهای بدن مثل خوردن، یا غریزه و نیاز جنسی؛ یکی مثل حیوان آن را با جنس مخالف دفع می‌کند و چون انسان حیوان شده، گمراه‌تر است، حتی با محارم، همجنس، اشیا، اغفال دیگران، تجاوز و ... دفع موقتی نیاز می‌کند، و دیگری با نیروی برتر عقل و علم به وحی، به نفس خود مهار می‌زند و آن را در راهش به حرکت در می‌آورد تا خودش سالم به مقصد برسد.

انرژی:

هیچ کاری [حتی بیان یک کلمه یا جمله، اگر چه خطاب به جامد، گیاه یا حیوان باشد] وجود ندارد که انواع انرژی را تولید و ساطع نماید؛ اما انرژی نیز ظاهر و باطن، مثبت و منفی دارد و آثار متفاوتی بر جای می‌گذارد. بنابراین، صرف انرژی یافتن کافی نیست، بلکه باید با نیروی عقل و علم دید که منبع انرژی کجاست؟ مثبت است یا منفی، و چه آثاری دارد؟

کدام نورافکنی انرژی رعد و برق را دارد؟ یا کدام شعله‌ی برافروخته‌ای، انرژی آشتفشان مذاب را دارد؟ پس باید دید که این انرژی روشن‌کننده، فقط روشنایی و گرمای مطلوب و مطبوع را به دنبال دارد، یا در ضمن می‌سوزاند و منفجر می‌کند؟!

یک تکه نان، به ویژه اگر با کباب لذیذی همراه باشد، به بدن گرسنه لذت و انرژی می‌بخشد، اما اگر حرام باشد، قلب او را تخریب و فاسد می‌گرداند؛ همین‌طور است دوستی دختر و پسر که بی‌تردید انرژی بخش است، اما اگر از راه حرام باشد، حتماً و یقیناً سبب بروز فساد (تباهی) در جان آدمی و حیات فردی و اجتماعی می‌گردد.

توجه به خاموشی‌ها:

یک نور افکن قوی، تمام محیط خانه را روشن می‌کند، اما سبب پریدن فیوز و خاموشی تمامی وسایل و از جمله خودش می‌شود، تازه اگر خطراتی چون تخریب وسایل و آتش‌سوزی به دنبال نیاورد. یک بمب (الکتریکی، اتمی، هیدروژنی و ...) هم انرژی دارد، هم صدا، هم نور، هم حرارت و هم قدرت دارد؛ اما سبب کشتار و ویرانی می‌گردد و حیات، امنیت و آسایش را به خاموشی تأسف بار و غم‌افزایی می‌کشاند.

دوستی‌های هیجانی، نفسانی، غیر معقول نیز انرژی‌زا هستند، اما هم به سرعت خاموش می‌شوند و هم تاریکی‌ها و تخریب‌های بسیاری به بار می‌آورند. چند در صد از دوستی‌ها به ازدواج رسیده است؟ چند درصد ناراحتی، غم، غصه، تخریب اخلاق، سرنوشت‌سوزی و ناامنی روحی، روانی، رفتاری فردی و اجتماعی به بار نیاورده است؟!

به هم ریختن سیستم:

انسان و جهان، مخلوقات خداوند علیم و حکیم هستند؛ اوست که هر چیزی را خلق نمود و برای آن مقدر (اندازه) قرار داد و بر اساس آن اندازه‌ها (مقدرات) هدایت نمود:

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (الأعلى، ۱ تا ۳)

ترجمه: نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای * همان که آفرید و هماهنگی بخشید * و آنکه اندازه‌گیری کرد و سپس راه نمود (هدایت نمود).

در این سویه‌ها و اندازه‌ها، انسان را با روح و جسم خلق نمود و برای هر کدام ویژگی‌هایی قرار داد و "چه باید کردها و چه نباید کردها" برای سلامت و رشد هر کدام را بیان داشت. عقل را خداوند متعال خلق نموده و انسان را به آن مجهز کرده است، چنان که شهوات گوناگون برای بدن و امکان تداوم حیات دنیوی را خداوند متعال خلق نموده و برای انسان زینت داده است:

«رُزِقَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: دوست داشتن خواستنی‌ها [ی گوناگون] از زنان (شهوت جنسی) و پسران (اولاد و نسل) و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های (مرکب‌های) نشاندار و دام‌ها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست؛ و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست.

بنابراین، چگونگی‌ها و برنامه‌ی هدفدار برای استفاده از هر کدام را نیز باید خودش بیان نماید که نموده است. اما ما (انسان)، سیستم را به هم می‌زنیم، بعد می‌پرسیم: «حالا چه کنیم؟» و در این سؤال نیز به دنبال راه کار و راه چاره نیستیم، بلکه در واقع می‌پرسیم: «چگونه نظام خلقت را به سیستم خود برگردانیم و منطبق با امیال خود بنماییم؟!» - «هر کاری که دلمان خواست انجام دهیم، نتایجش نیز همان باشد که ما می‌خواهیم؟!» خب، پاسخ عقل و علم به این سؤال چه می‌تواند باشد؟!

فرمود: پسر و دختر، هر کدام در سنّی به بلوغ جسمی و روحی می‌رسند؛ از این سنّ به بعد، میل آنها به ارضای نیازهای فطری و نیز جسمی شکوفا شده و تا یک سنّی تشدید می‌گردد. پس برای حفظ سلامت و رشد مطلوب، باید چنین کنید و نباید چنان کنید.

از جمله بلوغ‌های روحی (عقلی و قلبی) و جسمی این است که در هر دو میل به حیات اجتماعی، ازدواج، تشکیل خانواده، تولید نسل و رسیدن به کمال زوجیت، پدری یا مادری، تعلیم و تربیت نسل و ... شکوفا می‌گردد؛ و لازمه‌ی تحقق این امر مهم، میل به غریزه جنسی می‌باشد که برای انسان زینت یافته است؛ لذا بهتر است در همان سنین نوجوانی و جوانی ازدواج کنند؛ هم روح، روان، قلب و جان آنها احتیاج به این امر مهم دارد، هم جسم آنها.

اما ما، تمامی راه‌های درست را به روی خود بسته‌ایم؛ سیستم را به هم زده‌ایم؛ قطعات پازل هستی را به این طرف و آن طرف پرتاب کرده‌ایم؛ و هر گاه یک قطعه را در دست می‌گیریم و می‌پرسیم: «حالا با این قطعه چه کنیم؟!» چه پاسخی انتظار می‌رود؟ آیا می‌توان گفت که سیستم خلقت را تغییر دهید، نظام هستی را برچینید و از ابتدا آن گونه که میل خودتان است، خلق نموده، اندازه‌گذاری کرده و هدایت کنید؟! بالاخره نظام هستی همین است که هست و آن را نیز ما خلق نکرده‌ایم و ربوبیت (صاحب اختیاری و تربیت امور) نمی‌نماییم، چون مالک نیستیم.

قرآن مجید و شرع مقدس اسلام نیز بیان (به اصطلاح کاتالوگ) همین نظام هستی می‌باشد و هر گونه بدل و جایگزینی، اثری جز گمراهی، تخریب و تباهی (فساد) نخواهد داشت.

لذا بهانه‌هایی چون: «سخت است، شرایط فراهم نیست، در فرهنگ امروزی ما رواج ندارد، امکانات مساعد نیست و...» هیچ چیزی را در این نظام هماهنگ و عظیم علیمانه و حکیمانه و هدفدار تغییر نمی‌دهد که بتوان بدلی به جای آن گذاشت.



حقوقی و احکام-شهریور ۹۶

اگر زن غیر مسلمانی که همسر غیر مسلمان است، اسلام بیاورد، هر چقدر هم که عاشق یکدیگر باشند، باید از همسرش جدا شود! آیا چنین فتوایی از منظر اخلاقی و همچنین شرایط رئال (واقعی) مشکل ساز نیست؟
راه حل شما چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نظر به این که اذهان عمومی را پیش و بیش از آن که اصول را شناخته باشند، مشغول به فروع می کنند (۱)، و با توجه و تأمل در این که برای هر امری [به ویژه در عرصه، حقوق، داورى و قضا - اگر چه برای فوتبال باشد]، تخصیلات تخصصی را شرط لازم می دانند، اما نوبت به احکام و فقه اسلام که می رسد، چنین جلوه می دهند که در چند خط و آن هم در فضای مجازی، قابل بحث، چالش، نقد و ... می باشد، لازم است ابتدا به نکات ذیل توجه شود:

الف - آن چه که از آن به عنوان «چنین فتوایی» یاد نمودید، حکم خداوند سبحان در قوانین (شریعت) اسلام می باشد؛ در واقع صاحب فتوا، خداوند علیم و حکیم است.

ب - شریعت اسلام، دین خداست و متشکل از نظرات شخصی افراد نمی باشد که پرسیده شود: «**راه حل شما چیست؟**». اگر قرار باشد که هر شخصی در هر زمان و مکانی، از خودش احکام در بیاورد و راه حل شخصی ارائه دهد که دیگر از اسلام چیزی باقی نمی ماند.

ج - در حقوق، فقه، احکام، شریعت، یا هر چه که نامش را بگذارند، اما موضوعش مفاد قانونی باشد، هیچ جایی برای "**احساسات**" وجود ندارد. حال خواه احکام اسلامی باشد، یا قوانین مدنی، کیفری، جزایی و ... در سایر حقوق و قوانین موجود در جهان. چنان که اگر کسی محکوم به اعدام، حبس، تبعید و ... شد، دیگر کاری ندارند که چقدر عاشق همسر و فرزندان خویش است - یا اگر در حال خدمت نظام وظیفه، لازم شد به جنگ برود، با وابستگی ها و مشکلات شخصی و عاطفی او کاری ندارند - یا اگر سازمان و نهاد ذیربطی تشخیص دهد که پدر و مادری صلاحیت ندارند، (حتی اگر تشخیص آنها غلط باشد)، فرزند را از خانواده ی اصلی گرفته و

به مراکز نگهداری کودکان و یا حتی خانواده‌های دیگر می‌سپارند و در اینجا کاری به میزان عواطف یا احساسات پدر، مادر و فرزندان ندارند و

اما، اگر دقت کنید، همیشه، هر پرسشی در چارچوب احکام اسلامی، با یکی دو مثال و شعار احساسی همراه می‌شود، تا خواننده بدون مطالعه‌ی پاسخ یا اندیشه در آن، اصل حقوقی را نقد و محکوم نماید!

منظر اخلاقی:

"اخلاق" یعنی چه و منظر اخلاقی کدام است؟! نظریه‌پردازان شرق که تعریف جامعه‌ای در مورد "اخلاق" نداده‌اند، و نظریه‌پردازان غرب نیز به طور کلی منکر و مکذب مقوله‌ای به نام "اخلاق" هستند و آن را اعتباری و تابع منافع شخصی و نیز عادت‌ها و قبول‌های جاری اجتماعی می‌دانند!

پس، اخلاق چیست؟ یعنی چه؟ چه کسی آن را تعریف کرده و چه کسی جز خداوند متعال که انسان را خلق نموده، حق دارد تعریف کند که "اخلاق" چیست، یعنی چه و موازین اخلاقی کدامند؟!

● - "اخلاق" در منابع و آموزه‌های اسلامی، یعنی "موضع‌گیری"، درباره هر کسی یا هر چیزی یا هر اتفاقی، هر جریانی، هر رفتاری و حال خواه موضع‌گیری (اخلاق) در برابر توحید و معاد و قرآن و ولایت باشد، یا در برابر پدر و مادر، یا حتی در برابر یک جرعه آب برای نوشیدن.

بنابراین، اگر موضع‌گیری به "حق" بود، می‌شود "اخلاق خوب یا حسنه" و اگر موضع‌گیری به "باطل" بود، می‌شود "اخلاق بد یا رذیله و سیئه"؛ پس آن اخلاق و مواضعی بر حق شمرده می‌شود که "از حق و به حق" باشد، و حق، فقط حق تعالی می‌باشد. «هُوَ الْحَقُّ».

مشکل‌ساز بودن:

مگر شرط صحت و حقانیت یک قانون این است که اجرایش مشکل نباشد؟! کدام کاری برای بشر مشکل نیست؟! به دنیا آمدن، هم برای نوزاد مشکل است و هم مادر - از دنیا رفتن نیز هم برای راحل مشکل است و هم برای بازماندگان - و بین این دو نیز هر کاری مشکل است، حتی نفس کشیدن، نوشیدن یک جرعه آب گوارا، یا خوردن یک لقمه‌ی سالم و حلال.

بزرگ شدن مشکل است، تحصیل، اشتغال، ازدواج، صاحب اولاد شدن، مسئولیت‌های خرد یا کلان اجتماعی و سیاسی، ورود در عرصه‌ی اقتصاد یا فرهنگ و هنر و ... ، خلاصه همه کار مشکل است.

حال چه باید کرد؟ آیا هیچ قانونی نباید باشد، چرا که در عمل مشکل یا ایجاد مشکل می‌کند؟! یا فقط قوانین و احکام اسلامی نباید باشند؟!

واقعیت و رئال:

خب، حالا وارد موضوع شده و کمی واقع‌بینانه (رئالیستی) به موضوع نگاه کنیم.

● - اگر بگوید: نه تنها تو و فرزندان من حق ندارید در هیچ مراسم دینی و مذهبی (از مسجد و نماز جماعت در محل گرفته، تا شب قدر، نماز عید فطر و ...) حاضر شوید، بلکه باید همراه با من به معابد کفار، معبد زرتشتیان، کنیسه یا کلیسا بیایید و مراسم ما را انجام دهید، چه می‌شود؟!

●●● - حال در واقعیت (رئال)، کدام مشکل‌تر و مشکل‌سازتر می‌گردد؟! کدام خانواده‌ای مستحکم و کدام عشقی پایدار می‌ماند؟!

پس، در چنین حالتی، یا زن باید از اسلامش دست بکشد [که اگر می‌خواست چنین کند که اصلاً اسلام نمی‌آورد] و یا باید از شوهرش جدا شود و یک خانواده اسلامی تشکیل دهد.

ملاحظه:

اینها فقط مربوط به زنان نیست، برای مردان نیز مصداق دارد، لذا ازدواج مسلمان [چه مرد و چه زن] با غیر مسلمان، جایز نمی‌باشد.
